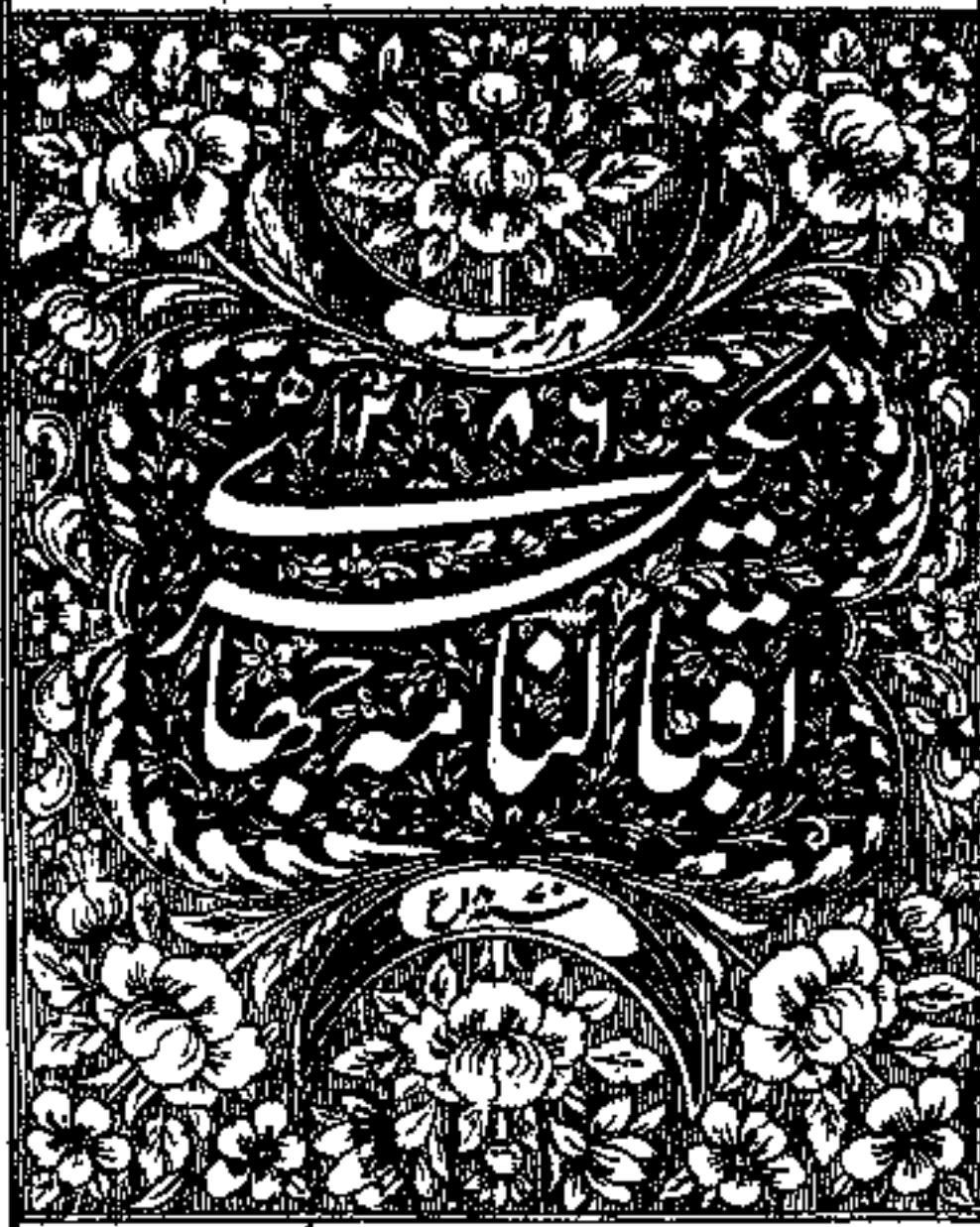


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



در مطبعه مشرقی نوکلیه طبع این کتاب در شهر تبریز

۱۸۸
۱۸۳
۱۸۲
۱۸۵
۱۸۶
۱۸۷
۱۸۸
۱۸۹
۱۹۰
۱۹۱
۱۹۲
۱۹۳
۱۹۴
۱۹۵
۱۹۶
۱۹۷
۱۹۸
۱۹۹
۲۰۰
۲۰۱
۲۰۲
۲۰۳
۲۰۴
۲۰۵
۲۰۶
۲۰۷
۲۰۸
۲۰۹
۲۱۰
۲۱۱
۲۱۲
۲۱۳
۲۱۴
۲۱۵
۲۱۶
۲۱۷
۲۱۸
۲۱۹
۲۲۰
۲۲۱
۲۲۲
۲۲۳
۲۲۴
۲۲۵
۲۲۶
۲۲۷
۲۲۸
۲۲۹
۲۳۰
۲۳۱
۲۳۲
۲۳۳
۲۳۴
۲۳۵
۲۳۶
۲۳۷
۲۳۸
۲۳۹
۲۴۰
۲۴۱
۲۴۲
۲۴۳
۲۴۴
۲۴۵
۲۴۶
۲۴۷
۲۴۸
۲۴۹
۲۵۰

ردیف	موضوع	صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۳۴۰	نصبت مرکب منصور بجلالت شریع	۳۱۱	مختصاص یافتن طایفه ابراهیم به سراج		پشتگستره عقول آن
۳۴۱	ذکر طغیان فتنه خندان بودگر سواج	۳۱۴	وقایع سال نسبت دهم از جلوس	۳۵۱	ذکر تفسیر خط سورت
۳۴۲	نصبت مرکب منصور بدارالکرامه خجسته	۳۱۵	رزم راجه بودزل توفیقانی مختصر	۳۵۲	سازند نمودن طایفه علم رزاد و همسین رزاد
۳۴۳	رزم راجه خانی سلطان مختصر گراتی	۳۱۶	نصبت حکایت خان نبردت روضه امیر	۳۵۳	آغاز سال پنجم جلوس امیر
۳۴۴	نزوت یافتن سلطان مختصر گراتی	۳۱۷	ذکر شورش ملک گرات	۳۵۴	مرحمت مرکب اقبال گرات بدو تانگه
۳۴۵	آغاز سال نسبت دهم جلوس	۳۱۸	خیزش بیامتن بر راجه دیگر	۳۵۵	وصول مرکب شایخ در اختلافات خجسته
۳۴۶	ذکر آمدن شیخ مرزا بنگاه سلطانین پناه	۳۱۹	ذکر بعضی از تالیفات بنگاه	۳۵۶	دیندار فرودین خاقان گرات
۳۴۷	ذکر کدخدائی شاهزاده سلطانین سیم	۳۲۰	آغاز سال نسبت دهم جلوس	۳۵۷	وصول مرکب اقبال به احمد آباد
۳۴۸	آغاز سال سی و یکم جلوس	۳۲۱	ذکر شورش قندهار	۳۵۸	ارتفاع راجه نسبت قریب به خلافت آن
۳۴۹	نصبت راجات منصوره بعبوب پنجاب	۳۲۲	ذکر ایجاز زورون حضرت بصوب امیر	۳۵۹	ارتفاع راجات به تفسیر بنگ و بهار
۳۵۰	آغاز سال نسبت دهم جلوس	۳۲۳	آغاز سال نسبت دهم جلوس	۳۶۰	کتب نشینی شاهزاده سلطان سلیم
۳۵۱	آغاز سال سی و یکم جلوس	۳۲۴	ذکر شورش بنگاه	۳۶۱	رزم شهرت قریب نبردت روضه امیر
۳۵۲	سعادت مرکب اقبال در اختلافات	۳۲۵	نزوت یافتن باغیان جلوس بنگاه	۳۶۲	آغاز سال نهم از جلوس جلوس
۳۵۳	وصول مرکب اقبال بدارالکرامه	۳۲۶	ذکر بعضی از سواج صوبه بهار	۳۶۳	نصبت مرکب جلوس به تفسیر گرات
۳۵۴	تعیین یافتن انوار خجسته به تفسیر گرات	۳۲۷	ذکر معصوم خان قرقندی	۳۶۴	ورود مرکب گیلان شکوه در پشته
۳۵۵	ذکر بعضی از سواج بطریق اقبال	۳۲۸	ذکر آمدن مرزا محمد حکیم از پنجاب	۳۶۵	فتح قندهار
۳۵۶	آغاز سال سی و دوم جلوس	۳۲۹	ذکر کدخدائی خندان بار دیگر	۳۶۶	سعادت مرکب مستوفی در پشته
۳۵۷	ذکر سیدخان بکویت بنگاه بودگر سواج	۳۳۰	ذکر وقایع سال نسبت دهم جلوس	۳۶۷	روایح ضابطه و احوال خجسته
۳۵۸	آغاز سال سی و سوم جلوس	۳۳۱	ورود مرکب نصرت بصل جلوس	۳۶۸	ذکر سواج بنگاه
۳۵۹	آغاز سال سی و چهارم جلوس	۳۳۲	نصبت مرکب منصور بصوب کابل	۳۶۹	آغاز سال بیستم از جلوس بدترین
۳۶۰	نصبت مرکب اقبال نسبت کشمیر	۳۳۳	ایضا مرکب بهاری بکابل	۳۷۰	ذکر سواج بهار
۳۶۱	مرحمت مرکب خاقان بصوب هندوستان	۳۳۴	رزم شاهزاده مرزا بنگاه حکیم	۳۷۱	شرح بعضی از سواج و وقایع برسم اقبال
۳۶۲	توجه مرکب اقبال به سیر کابل	۳۳۵	وقایع سال نسبت دهم از جلوس بهاری	۳۷۲	ذکر فتنه بعضی از بنگیان نزیارت خانزاد
۳۶۳	ارتفاع راجات اقبال به هندوستان	۳۳۶	آغاز کدخدائی بنگاه	۳۷۳	ایضا کدخدائی مرزا سلیمان بنگاه و بادشاه
۳۶۴	سواج صل سی و یکم جلوس	۳۳۷	رزم ساداتی طمان با سیمیه	۳۷۴	تقریر بعضی حکمت بنگاه خجسته
۳۶۵	وقایع سال سی و یکم جلوس	۳۳۸	ایضا کدخدائی خندان به تفسیر شاهزاده سلطان	۳۷۵	توجه مختصر نزیارت روضه شینیه
۳۶۶	خیزش بیامتن سلطان مختصر گراتی	۳۳۹	وقایع سال نسبت دهم از جلوس بدترین	۳۷۶	آغاز سال نسبت دهم از جلوس
۳۶۷	توجه خجسته مراد را بنگاه	۳۴۰	ذکر کدخدائی بنگاه بودگر سواج	۳۷۷	سازندت راجه بنگاه بار دیگر
۳۶۸	تعیین یافتن خاقان راجه تفسیر گرات	۳۴۱	ذکر شورش ملک گرات	۳۷۸	نصبت مرکب اقبال بصوب بنگاه

شماره	موضوع	شماره	موضوع	شماره	موضوع
۵۲۴	تذکره فتح قندهار	۲۴۶	تذکره فتح قندهار	۲۴۶	تذکره فتح قندهار
۵۲۳	وقایع سال پنجم جلوس	۲۴۷	تذکره فتح قندهار	۲۴۷	تذکره فتح قندهار
۵۲۲	وقایع سال ششم جلوس	۲۴۸	تذکره فتح قندهار	۲۴۸	تذکره فتح قندهار
۵۲۱	نصفت مکتب ذاکر ایوب باخیر	۲۴۹	تذکره فتح قندهار	۲۴۹	تذکره فتح قندهار
۵۲۰	وقایع سال نهم جلوس	۲۵۰	تذکره فتح قندهار	۲۵۰	تذکره فتح قندهار
۵۱۹	وقایع سال دهم جلوس	۲۵۱	تذکره فتح قندهار	۲۵۱	تذکره فتح قندهار
۵۱۸	وقایع سال یازدهم جلوس	۲۵۲	تذکره فتح قندهار	۲۵۲	تذکره فتح قندهار
۵۱۷	وقایع سال چهاردهم جلوس	۲۵۳	تذکره فتح قندهار	۲۵۳	تذکره فتح قندهار
۵۱۶	وقایع سال پانزدهم جلوس	۲۵۴	تذکره فتح قندهار	۲۵۴	تذکره فتح قندهار
۵۱۵	وقایع سال شانزدهم جلوس	۲۵۵	تذکره فتح قندهار	۲۵۵	تذکره فتح قندهار
۵۱۴	وقایع سال هجدهم جلوس	۲۵۶	تذکره فتح قندهار	۲۵۶	تذکره فتح قندهار
۵۱۳	وقایع سال نوزدهم جلوس	۲۵۷	تذکره فتح قندهار	۲۵۷	تذکره فتح قندهار
۵۱۲	وقایع سال بیستم جلوس	۲۵۸	تذکره فتح قندهار	۲۵۸	تذکره فتح قندهار
۵۱۱	وقایع سال بیست و یکم جلوس	۲۵۹	تذکره فتح قندهار	۲۵۹	تذکره فتح قندهار
۵۱۰	وقایع سال بیست و دوم جلوس	۲۶۰	تذکره فتح قندهار	۲۶۰	تذکره فتح قندهار
۵۰۹	تاریخ طبع کتاب	۲۶۱	تذکره فتح قندهار	۲۶۱	تذکره فتح قندهار
۵۰۸	تاریخ طبع کتاب	۲۶۲	تذکره فتح قندهار	۲۶۲	تذکره فتح قندهار
۵۰۷	تاریخ طبع کتاب	۲۶۳	تذکره فتح قندهار	۲۶۳	تذکره فتح قندهار
۵۰۶	تاریخ طبع کتاب	۲۶۴	تذکره فتح قندهار	۲۶۴	تذکره فتح قندهار
۵۰۵	تاریخ طبع کتاب	۲۶۵	تذکره فتح قندهار	۲۶۵	تذکره فتح قندهار
۵۰۴	تاریخ طبع کتاب	۲۶۶	تذکره فتح قندهار	۲۶۶	تذکره فتح قندهار
۵۰۳	تاریخ طبع کتاب	۲۶۷	تذکره فتح قندهار	۲۶۷	تذکره فتح قندهار
۵۰۲	تاریخ طبع کتاب	۲۶۸	تذکره فتح قندهار	۲۶۸	تذکره فتح قندهار
۵۰۱	تاریخ طبع کتاب	۲۶۹	تذکره فتح قندهار	۲۶۹	تذکره فتح قندهار
۵۰۰	تاریخ طبع کتاب	۲۷۰	تذکره فتح قندهار	۲۷۰	تذکره فتح قندهار

تمام شد



اگر که شما بنام او فایز بر خلا خدا گزینید
بجز این که این که این که این که این که



درین طبع منی او کشته من من من من من من
درین طبع منی او کشته من من من من من من



بسم الله الرحمن الرحيم

سنتها... ناخاستها غنای رایی به تنگنا را خلعت و جو و کرامت فرمود... عابد کاش مسلم کردیم که در روزگار او دست را نماند...
 در پانزدهمین سال که به مبارک است او پیراسته و در ده و نهم و در سپه سالار چو خسته بی گنای از لپستی جهالت بفرز ایمان بر آورد و سلام
 خدیوین و پنجام بهمان و صاحب او و پیرین با اید پروردگواران در شورش این وقت است که در این سنجان مستحق آفرین پوشید تا که در شهر مسکه
 خانقانی گیتی ستان طر از برای عالم و عالمیان شایسته شاهان و بگاد جلال زنده و در کسب راه او و لاسه شیخ ابراهیم معتدل مؤرخ و مؤلف
 در این دولت است آن حضرت را از سپه سالار جلوس جهان افروز تا آنها سینه و در این شهر که در کسب راه او و لاسه شیخ ابراهیم معتدل مؤرخ و مؤلف
 ساخته و در این شهر تجلید پروردگواران بجز اول محلی از احوال آبای بی مقام و اربابا که ارم آورده حضرت بنامه در تمام دولت و در این
 آغاز فرزند در این شهر چون حضرت الهی و آنرا در دفتر ساخته و در اول شهر از آن بجز در این شهر و در این شهر و در این شهر
 حضرت شاهنشاهی تا پیش از این صورت شده و در شهر و در این شهر و در این شهر و در این شهر و در این شهر
 شاه و جلوس در این شهر و در این شهر و در این شهر و در این شهر و در این شهر و در این شهر و در این شهر
 آن دوامیت در شهر و در این شهر و در این شهر و در این شهر و در این شهر و در این شهر و در این شهر
 میردن... در این شهر و در این شهر و در این شهر و در این شهر و در این شهر و در این شهر و در این شهر
 ستاد حضرت سلطان زهد و در شهر و در این شهر و در این شهر و در این شهر و در این شهر و در این شهر و در این شهر
 از راه ان زمانه و سعادت آن حضرت را بدست... در این شهر و در این شهر و در این شهر و در این شهر و در این شهر و در این شهر و در این شهر
 شکست از راه از دست محمد که حضرت... در این شهر و در این شهر و در این شهر و در این شهر و در این شهر و در این شهر و در این شهر

ابوالعظمت جمال الدین محمد اکبر بادشاہ بن نصیر الدین محمد پاجوان بادشاہ بن طہیر الدین محمد بن بادشاہ بن محمد بن سلطان ابو سعید
بن سلطان محمد میرزا بن میرزا میرزا شاه بن امیر خسرو صاحبقران بن امیر شہراورد بن امیر نیکو بن امیر شہرک علی بن امیر ملک
بن گرہ پانڈواک : ۱۰ و طویمین بن امیر جمعی بلس بن تاجلی بیباور بن کومنتو تاج بن بن بابایر خاندان بن قاپو دغان بن اوردو
بن بوقا قان بن یوزجرجان بن انقو اسبتا چوبیہ داوود دختر بلیو زخان بن منگلی خواجہ بن تیرناس کزنسل تنگ بن چو
بن قیچ یو چون احوال ابجد و خانان گیتی ستان انانقواتا امیر صاحبقران و تراناسخ مہبوط و شہرچ رفوچ ہست مشورہ
و ضبط آن نئی مابید از امیر صاحبقران بجیت سیرانی سخن بجلی نماندہ کلک تلخ رقم میگردد صاحبقران اعظم امیر شہر
گورکان آن شہور دولت شد کار روزہ شہینہ ہست و نیم شہر شہبان ہفتصد دسی و شش ہجر سے بطلان ہے کہ خطہ
کہ شہر سبز شہور است از قدر مطر و عظمت الدنیا والدین گینہ قانون و معتمد و جوشم اقبال و درود نھا و چون انوار دولت
و فروغ جاگیر سے از جمین اقبال نشین آن حضرت بہ حدود نزدیک پرتو سے آنگندہ و رانگ فرستے لشکر شہار و در فل رایاست
اقتدارش شمع گشتہ انتفاظ طلوع کوکب مراد و ہشتند و بہر جانب کوشش ہست جولان میداد و پیکر مراد ہے اقبال ہی ہست ہست
بہر طرف کہ رو سے تو چہ می نماید شاہد مقصد و ہم آغوش می یافت از منفرسن تا مقفوان شہاب بجزا بہر شہکار و آئین روزہ
میگایر شوق جاگیر سے میفرمود و ہیست پنج ساگی پدر نا لا قدر آن حضرت امیر ترافا سے اعلانا و دانی اہتمام فرمود از ہما
دو دختر فانا میر تمور بیک عالم شیخ بیک و میر فخرش و جو سے دلموق ترکان آواز و شیرین بگی آواز دیون اصران حضرت سر و ہجہ
سال قوسی برسیہ روز چار شہینہ بتاریخ دوازدهم رمضان ہفتصد و ہفتاد و یک ہجر سے در خطہ پنج ہجر جاگیر سے بر فرق دیون
تا ہا و سدیرا سے سلطنت گردید و در مدت سے و شش سال ولایت باورالشر و طوازم و ترکستان و خراسان و عراقین آورد
و غارس و لغزندان و کرمان و دیار بکر و نورستان و مہر و شام مردم و کاتبستان و زابلستان و سہد وستان محیطہ تصرف
در آورد و پادشاہ و پادشاہان ریح مسکن فاشیہ اطاعت و فرغان بیوردی باور آر ایفش دوش فرت خود ساختہ در مقصد و ہفتاد و یک
وقت و فساد کی از مردم اصفہان بطور ہیست حکم بر قتل علم شدہ از نا جانمان خیریت بہار الملک فخرت سے مطوف ساختہ و آن نظر شد
دیستند و چون خیر مخالفت تو قمش خان ما کم داشتہ قیاق کار تربیت یافتہ سے آن حضرت بود بمسام علیہ سید و نوبت لشکر سہ
کشیدہ و امی قطع و دختر برافراختہ و دیاروس جو بیہ خان تاخت و تارنج و اسیر فراوان کردہ مراجعت فرمود و شت قیاق را کہ ہشت
نہ فرسخ و مفرش ششصد فرسخ است نبات اقدس سیر کردہ آن شہر گردن کشان پاک ساختہ و نوبت دیگر بار پنج ہفتصد
ہفتصد نو و پنج شاہ منصور کہ دم از مخالفت سیر و قبیل آوردہ آل مطرف را بر انداخت و بہت جاگشتا سے رزمہای پادشاہ
کردہ و در الملک فارس را جیت آراسش او گیا دولت قاہرہ گلزار چین و خار ساختہ آنگاہ بہ سیر و سے اقبال فتح اضا نمود و چو
از اہل شہر سے امتداد لیا بطور آمدہ بود قبیل عام فرمان داد و در دوازدهم محرم سال ہشتصد و یک ہجری ہدای سندی خیر سبتہ با سپاہ
عبورہ دولت فرمود و بعنائیت از سبجی جانمخ سہد وستان شوروہ در ہشتصد و سہ ہفتان مراجعت مطوف ساختہ و رابا
ہاگشت بجانب شام افراختہ و ابواب شومات بر چہرہ مراد آن حضرت کشا وہ آمد و شہر علیہ مفتوح شد پس از ان بہ مشوق
کشیدہ و امر سے شام را کہ امیر سہر خجہ قدرت بود حکم قبیل سہ مردہ با سلطان فرخ پادشاہ مصر رزم حقیق نمودہ و اسے
بافرشتہ ہ سال دیگر و صد و دگوریہ با ایلدوم با ینزید قیصر دوم مصان پادشاہ نہ فرمود و از دیوان قضا ساختہ کہ لغزانی فتح تا
سنگا تو اند شد بنام تاسے آن حضرت رقم زدہ کلک تقدیر گردید و قیصر امیر سہر خجہ اقبال گشت و بچسب سہ روز

چشمہ و آنحضرت را بہشت پس بود ابابکر سید زانو الشکر سیر زانو عثمان پہلے و میرزا عمر و سید زانعلیل و سلطان محمد
سید زانو انیل سید زانو سید عرش سید زانو سلطان محمد میرزا فرزند دولت پویند تیسراں شاہ است والدہ ماجدہ
اش محمد عرش نام و بہشت و از قوم فولاد دنیا بود ہوارہ بابر اور محمد سید زانعلیل سلطان و سر قند سیر سیر و چون
خلیل عراق متوجہ شد و سید زانو شاہ رخ حکومت ماورالخصفہ بفرزند داشتند خود سید زانو الخ بیگ تقویٰ بن سید
سلطان محمد سید زانو محبت سید زانو الخ بیگ باخوار و احترام میگذاشتند و ایشانرا از دست خود بود سلطان ابو سعید
و سید سید زانو در هنگام بیماری کہ ازین عالم رحلت میفرمود و میرزا الخ بیگ پیش آمدہ بود سید زانو خود سلطان
ابو سعید را سفارش بسیار کرد سلطان در سایہ طاقت سید زانو دولت و عزت میگذاشتند و حکومت
و همانندارے از ناصیہ اقبالش لامع بود روزے سیکہ از فرمان آنحضرت بعرض رسانید کہ این پسر عم شہ مجب بہشت
بہر میکند سید زانو فرمود نگاہ و برین لباس کسب ادب محاسبانے و گیتی ستانی میناید سلطان ابو سعید
سعادت و لالتش بہشت نمودے بودہ و در سبت و پنج سالگی سر بر آراے سلطنت گردید و مدت ہر وہ سال
دولت و اقبال گذرانیدہ حکومت ترکستان و ماورالنہر و بخشان و کابل و خندہ بن و قندہار و ہندوستان
چہاں الاستقلال داشت در آخر عمر عراق نیز داخل قلمرو آنحضرت شد و در بہشت صد و ہفتاد و دو سید زانو
شاہ بن قراویغ حاکم آذربایجان بدفع اوزن حسن آق قویونلو رفتہ از غابت لی تدبیرے و جنگ بہ قتل رسید
و سلطان لشکر بسز اوزن حسن کشید او ہر چند ملائمت و محبت پیش آورد و مقبول نیتقاد و ناگزیر راہ بار از آمد و شد
ازوق محافظت نمود و در اوسمی سلطان محمد عظیم پدید آمد میرتبہ کہ چہاروہ شب سپان خاصہ جوئیافتند
و اجمعت محمد سپاہی پر گندہ شد و اوزن حسن در میدان نیرو غالب آمد و تاریخ دوم جب ششہ تہ تیغ سید زانو
سلطان بقید اوزن حسن درآمد و بعد از تہ روز بیادگار محمد سید زانو بن سلطان محمد سید زانو با سید سید زانو
بن شایرخ میرزا حوالہ نمود آن بے حقیقت چہاں پادشاہ بزرگ را بہمانہ خون گوہر شایخ بیگ کہ از حراسان شایرخ
بود بدربہ سخاوت رسانید و بقتل سلطان ابو سعید تاریخ این واقعہ بہت شہر شایخ سید زانو پسر چہارم
سلطان ابو سعید سید زانو است از سلطان احمد سید زانو سلطان محمد سید زانو سلطان محمود سید زانو خود و ترواز
سلطان مراد سید زانو سلطان ولد سید زانو الخ بیگ میرزا ابابکر سید زانو سلطان خلیل سید زانو شاہ رخ سیر زانو
کلان ترواوت آنحضرت و سر قند تاریخ بہشت صد و شش بود سلطان ابو سعید سید زانو اول کابل را سید زانو
داوہ با پاسے کاسطے را تالیق کردہ بود و بہت طوسے از درہ کرگروایندہ و بعد از طوسے ولایت اندجان و شیب
داو کج را بہ ایشان اراستے داشت و امر او نواب مقرضہ سوزہ تیمورتاش بیگ را تالیق ساختہ بہان ملک
فرستاد و میرزا انجلیت مدلت پیشہ و خدائیس بود و بہ اہل فضل توجہ بسیار داشت گاہے مدرسے و اجرائیاتی
عم میفرمود و دانش بر تہ خود کہ یک بار کاروان خطاسے و طرحت کوہستان شرتے اندجان فرود آمدہ بود بہنی عظیم
بارید و تمام کاروان سازیر کرد و سیر از دہ کس جان لیلالت نیرو نہ چون این خبر رسید سید زانو سید زانو
بہت غمناکس باوجود فرور اموال و اسباب و مخافت سبے سامنے سرکار اصلاحات بہان نمود
و در باب امانت و ریاست فقیر سوزہ آن مال مشردان را ضبط کردہ باصحاب عدالت سپرد و جامع

وارثان را از وطن اسطیگر آورده حقوق هر کدام را از روسه تحقیق و عمل ساختند و بعد استقرار شدن بر اهل بقعه
 در آن زمان که پاستکنت ولایت فرخادست بر سر بیسلطنت نشست تا سکنند و شاه خرید و سیام و تصرف داشت و چند کوش
 بسمت لشکر کشید و مکر ریونس خان را که در یورپ جتاسه خان الوس نعل بود و بیعت فرات فریب داشت استعداده
 آورد و هر پارکمی آورد و ولایتی عظامی فرمود و بی حصول مقصود بیسلطنت معاودت نمود و در نوبت آخر بکند آید و او را
 سلطان احمد میرزا برادر عمر شیخ میرزا والی سمرقند با سلطان محمود خان اسپرکلان رئیس خان کوشالی الوس نعل بر اهل وطن نمود
 اتفاق نمود بر سر میرزا لشکر کشید نماز جانب جنوب چند سلطان احمد میرزا از طرف شمال سلطان محمود خان آمد و برین اتفاق
 میرزا اشتقا شد تعصباتش آنکه احتی که با می تخت میرزا بود بر چهری عظیم آباد شده و اکثر حاکمش بر فراز قصر اساس یافته اند تا در
 دو شبه چهارم رمضان سکنه در حوالی کبوترخانه که بر فراز یکی از آن کمارت بود کشته تماشای کبوتر یک روز سخته از سینه او
 پاهای خفوار کوشتن جبر خرد و میرزانی انور زخاسته کیبای و گرفتش آورد و هنوز پاهای دیگر گرفتش هماده بود که آن جزار خرد
 و میرزا از اوج حیات بجهنم حیات قرار گرفت از ایشان شد سپردن و قتر ماند نزدیکترین پسران حضرت کیستی استالی فرودس
 ظهیر الدین مهربار بادشاه بود و از ایشان بد و سالی خورد و چهار میرزا و سوم ناصر میرزا بد و سالی از جنگگیر میرزا احد و ولایت
 مقدس بادشاه بلندست شیر دل اقلیم شکا بر سر بر صورت کوه و قارست بشین سلطنت حقیقی و مجازی ظهیر الدین با میرزا
 حاکمی و دشمنی حرم شتند و شتند و شتند از اینین نظر قتل کاکا خانم و قویع یافت و آن عصمت قباب دختر و هم پسر خان
 و خواهر بزرگ سلطان محمود خان و الیجان بود و نام قرانولی در تاریخ ولادت اشرف گفته است چون دشمنی مردم زاده
 آن شده کرم به تاریخ مکرش هم آید شتند و شتند و شتند از اینین تاریخ از غزالیب آید است با فریب ترک آن تاریخ شتند و شتند
 که تروالی حساب نه و خیر است فرام آید شتند و شتند و شتند از اینین تاریخ از غزالیب آید است با فریب ترک آن تاریخ شتند و شتند
 میگردد و یکی از غزالیب بلکه احاد و شتند و آت این در کمرش واقع شده و قدون ادینی کیبار ناصر الدین خوانده احاد از زبان
 خود هم گرامی ظهیر الدین کمر سید فرموده اند و چون بر زبان ترکان این لقب بتاسالی جاری شدند با نام نامی حضرت و آن
 و آنحضرت ارشاد اولاد عمر شیخ سیز است بلکه ارشاد اولاد سلطان ابوسمید و در روز و سال روز ششم ششم رمضان شتند و شتند
 در عهد و کتاشای انبیا بر سر بیسلطنت شتند و نیری و ولادری و توکل و قتل حضرت در معارک و قتل قدرت بیشتر شتند
 و آن مایه ریخ و ترو و کوشان را در تخیر ممالک پیش آمده کم باوشاهی را روی نموده باشد و وقتی که واقعه نگر عمر شیخ میرزا
 در ارضی روی نموده بود حضرت فرود کوشانی در چهار باغ انبیا کباب پیش بود و فرودوم این واقعه شتند و شتند
 خیر جا نگاه ماند جان آمد و ساعت سوار شده شتند و شتند و شتند و چون بید و از کسبید ظهیر الدین حاکم طغای جلا حضرت
 بچایب خار گاد روان شده بظهور نور کند و این کوزه پیر و شتند و شتند و شتند و شتند و شتند و شتند و شتند و شتند
 عذری نسبت آنحضرت اندیشید و ولایت بر سر سلم گردد و از حاکم ملی مرده اگر در بیت از دست رود و باری وجود و اقدار
 ازین ملک بجات یافته بچایب انبیا این خود کوشان با سلطان محمود خان شریف برندا از این معنی آگاه شده خواجه
 محمد وری را که پدر بران و قدیمیان عمر شیخ میرزا از در شتند و شتند و شتند و شتند و شتند و شتند و شتند و شتند
 سازه در خار گاد خواجه بر کاب نوس شتند و شتند و شتند و شتند و شتند و شتند و شتند و شتند و شتند و شتند
 عزیز بچایب قلم بیعت کرده و شتند و چون این انبیا در اول سعادت آمد و در جمیع امر از کان دولت استبرحت حاکم است

عالی مشرف شده بنویسد انواع تربیت کامیاب کنند سابقا ایراد یافته بود که سلطان احمد میرزا و سلطان محمود خان اتفاق نمود
بر سر سرخس و میرزای آیند و نیز لاکه بحسب سرزشت آسمانی تقضیه ناگزیر واقع شد بوفیق ایندوی جمیع ارکان دولت از خود
و بزرگ بر بزرگی و جمعی اتفاق نموده در گاه چنانی قلعه لوازده بود و اسم اشقام بجای آوردند سلطان احمد میرزا او را بنام محمد و غنیان آن که از
ولایت فرغانه است گرفته بجای کرده و نیز بنام خود نام او را بر منتهی کرده و صلح کرده و قبول نمود و تا چون نامیشی همواره فرین
حال این دوران ایامی بود که از خود ستمکاران طبعی که می امراضی صاحب قدمت و امتداد خاطر در آوردی میرزا و با هم سپار و
سیار بقتل رسیدن به تنگنامه صلح کرده ناکامی گرفتند و از جانب شمال در ریاستی بختند که سلطان محمود خان متوجه شده بود
و احسی را قبل نموده جنگ میرزا بر او را حضرت جمعی کثیر از امراضی انحصاری از سرش و در آنجا بود و در میان چند مرتبه جنگ انداخت امر آن
احسی بدافتمت گماشته شد و دولت پسندید که در آنجا که در آنجا ساخته از بجای که در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
با گشت و آنحضرت بفرستند و طالب از چند نفر و حضور شد و فرو دوس مکانی از است بانه سال صا و از آنجا به اسلحه چنانی بود که
بر روی عظیم روی در دوسه نوبت ششصد تن صاعقه آتش بر سر قلعه فرمودند فتح اول سال بختند و سارا به سینه میرزا به سلطان محمود
میرزا فتح و در یک خان در سال پنصد شش صد فتح سوم بعد از گشته شدن شبک خان در آنجا بنام خود و اجازت نوشتند ای
در آنجا بود که بر کتبی حقوق فغانی بود و خواست که اقلیم هندوستان به میرزا اقبال چه با نام است حضرت مشرف و در آنجا بود
آنجا فتح الیاسی در آنجا بود که حضرت تحت شد آنرا بر اسد و در آنجا بختند که آنجا بختند که آنجا بختند که آنجا بختند
تمام مردم مشرف شاه که آنجا بود بختند که آنجا بختند که آنجا بختند که آنجا بختند که آنجا بختند که آنجا بختند که آنجا بختند
با وجود آنکه این پیر دولت بعد از آنجا بود که آنجا بختند که آنجا بختند که آنجا بختند که آنجا بختند که آنجا بختند که آنجا بختند
کمالی میشدند و آنحضرت نیز در هنگام فغانی از تمام نام روی ولی اقبالی نظیر آورده از کمال است و فرستادند و در مقام مقام
نیامد حکم فرمودند که از اسوال برادر که تواند برگرفته بخراسان رود و آنچه بطش قطار خیر گشته از صرع آلات و طلا آلات و دیگر آلات
با کرده بجانب خراسان رفت حضرت گیتی ستانی فرودس مکانی تیسر لایت بخشان فرموده توجه کمال شد و در آنوقت حضرت هم مقام پیر
و اولسون اشران کمال را از عهد از آنجا بود میرزا ابن الفی یک میرزا ابن سلطان ابو سعید میرزا ای هم زاده آنحضرت گرفته بود و از نظر زیارت
اقبال بختند که آنجا بود و آنجا بود و آنجا بود و آنجا بود و آنجا بود و آنجا بود و آنجا بود و آنجا بود و آنجا بود و آنجا بود
سینه بختند که آنجا بود و آنجا بود و آنجا بود و آنجا بود و آنجا بود و آنجا بود و آنجا بود و آنجا بود و آنجا بود و آنجا بود
قلعه دارست متفق گشت و از آنجا بود که آنجا بختند که آنجا بختند که آنجا بختند که آنجا بختند که آنجا بختند که آنجا بختند که آنجا بختند
تا شش بجای مرا حبت اتفاق افتاد و در ایامی این سال زلزله عظیم در حدود کابل واقع شد چنانچه فیلبهای قلعه اکثر منازل بالای
حصار خراب و دغانهای موقوع بجان تمام از هم گشتی و سه مرتبه در یکروز زمین چیده تا یکماه شب و روز و مرتبه زمین در منزل
بود و ساری بسیاری در آنجا بود و آنجا بود و آنجا بود و آنجا بود و آنجا بود و آنجا بود و آنجا بود و آنجا بود و آنجا بود
پسید که آنجا بود و آنجا بود و آنجا بود و آنجا بود و آنجا بود و آنجا بود و آنجا بود و آنجا بود و آنجا بود و آنجا بود
باشند زمین مقدار کاست چنانست و بلند شده بود و در آغاز زلزله از سر کوهها گردید و در پهن مسهل در هندوستان نیز
زلزله عظیم شد و از سواحل این ایام آنست که شیک خان لشکر فرزند آورده اراده است خراسان خود سلطان حسین میرزا جمیع فرزندان
خود را جمع ساخته توجه و جمع آنجا بود که آنجا بختند که آنجا بختند که آنجا بختند که آنجا بختند که آنجا بختند که آنجا بختند که آنجا بختند

آنحضرت در محرم نهم روزه اندوه بگوشه ایشان حضرت خراسان نموده خود و چند و گاه و هر قوت سفاحان حسین میرزا رسید آنحضرت چون
حال را بدیدند سابق و دانسته بخلاف انگش اهل روزگار شود خیر خراسان شدند و پیشتر از آنکه در کتب حالی خراسان بود امر آنکه آنندیشی بی بی بی بی
میرزا و شفقند حسین میرزا را اتفاق بیاد شایس برده باشند و در آنحضرت را در مرغابیا با میرزا بان ملاقات واقع شد و با سدهای
ایشان میرت ترویل سعادت فرمودند تا چون در میرزا بان آنرا رنجد و دولت یافتند معاودت موکب عالی در اقلی حال بودند و در ششم
شعبان سال مذکور متوجه در الملک کابل گشتند و در کلهای ابراهیم حیات خبر رسید که محمد حسین میرزا دولت و سلطان خبر براس جی از
مسلان را که در کابل مانده بود نیز متوجه ساختند خان میرزا را به بزرگسگ بر داشته کابل را قبل دارند و در میان عوام خزانده اند که
پسران سلطان حسین میرزا نیستند آنحضرت عذری اندیشیده اند و با باسی بسیار میفرمودند و امیر صاحب علی خلیفه و امیر قاسم که برده بود
یوسف و اهد قاسم که خواست کابل به ایشان موقوف بود و در روزم قند واری استقامت آوردند و بعد از این واقعه جهانگیر میرزا را که
قدری جایزی داشت در اخوق گذشته با سعده و دی از عقبه شد و کوه که بر بریت بود و بعد از تمام گذشته و عذری بی سابقه
خبر از سر کابل رسیدند و خانان از سعادت قدم موکب عالی دست از پای نشانند سر که ام گوشته اختفا تریه مذکور حضرت از کرد راه پیش
شاه بیگم نادر کلان کسی بود که باعث شد و اشق خان میرزا بود رسید از نوی او ب میرزا بن نهاد و ملاقات فرمودند و بیگم و در کار از راه
عزخان حسین داد و دفع سخن عرض نمودند که اگر ما درسی با فرزند می شفقت خود را غاض کند فرزند دیگر را که کجایش بچیدن است و سپرد
کنار بیگم نهاد فرمودند که گفت راه و دارم و خواب آورده ام و هنوز خواب نبرده بود که هر کار خاسم که خاله زاده آنحضرت است آمدن ایشان
سیرت آنم بر خاسته بر بیگم ملاقات فرمودند و مقارن این حال محمد حسین میرزا را گرفته آورده و از در طعوت و کمال فتوت بیگم
فرموده در خدمت خراسان و ادخا نگاه خانم جان میرزا اگر گستاخا خسته و گفته که جان ما در برور گناه کارتر آورده ام اشارت
چیز است آنحضرت میرزا را در کنار رحمت کشیده و انواع انوش فرمودند و در یون در رفتن آنها را ساخته خان میرزا از غایت شرمندگی
رضت قدم با رگت و سل جگر موکب عالی متوجه نشوقید با رشت و بیگ و دلد و همون ارغون که حکومت ایجاد داشت محاربه عظیم
راست فتح و کفر را فرشت و خان میرزا سعادت ملاقات در ریاض آنحضرت قدم با را با ناصر میرزا را برادر خود جهانگیر میرزا را
فرموده بجای معاودت نمودند و از کابل خان میرزا را به بدخشان رجعت دادند بعد از سر گذشت بسیار اعی گشته شد و بدخشان
تبعیت او در آمد همواره امانت آنحضرت را بر پایه سعادت خود دانسته فرمان بر او رسد می نمود و در سال بعد دولت تریه و در وقت
به رگه و الاخر است که شاه بیگمان در بخار به شاه اسمعیل صفوی بقتل رسید اگر این جانب نصرت فرمایند تسخیر مالک توران به آستان
میرزا میشود و از شوال سال مذکور نصرت عالی بدینصوب اتفاق افتاد و با او در کابل محاربات عظیم روی داد و ابواب فتوحات بر
چو را در آنحضرت کشت و در سمرقند به تسخیر اویامی دولت آمد و در شش ماه و آن مملکت سلطنت گذراند و در سمرقند و نوره
بعیده اندر خان در کول ملک جنگ عظیم روی نمود و آنرا فتح شده بود و بعد بر اینوی چشم زخم رسید و خان غنیمت بجانب حصار سلطنت
ساختند و باره دیگر با قان خیم بیگ در پاسه قدم محمد و آن با او بیکه سعادت عظیم واقع شد و خیم بیگ گشته گردید و آنحضرت بصورت کابل
خان توجبه معطوف در شبته و ازین تاریخ قطع نقشه از ماوراءالنهر فرموده تسخیر و سعادت آبا و سنده و استان پیشین بنا و سعادت
حاله ساختند و چهار نوبت بجانب هندوستان فرستاده بود و بجهت بعضی نوالع مراجعت روسه و او بار اول
در شعبان نهم سه روزه آورده بر راه با دام چشمه و یکدیگر از خیم بر گشته جسم رود و ترویل اجداد نسر بودند در
واقعات بار رسد که آنحضرت بت خود زبان ترسگه فر تو پیشم صدق چشم نسه نموده اند و سبب تکلف و اغوا و سخن گفتن

بگلا نور شریف برده محمد سلطان میرزا و جاول سلطان و سایر ملازمان آنحضرت که بحضرت لایق و مقرب بودند در کمال نور زمین بوس
نموده چهارم بریح الاول قله طوبی تیغیر اولیای دولت در آن غنیمت فراوان اعیان شاه منصور و شدت بهای مخازنی همان که در
قلم بود سرکار خاصه بنده فرموده بیست و نه از آن بخت آشیانه غنایت کرده و جدیدی را میرزا کامران فرستاد و درین هنگام بفرمان
اشرف رسید که جمیع سلطان حاکم چهار فریوزه قدم جلاوت پیش نموده است و خود بدولت و اقبال پادشاه کج نمود و حضرت جنت آشیانه
را بدفع اولیغ نسیم و نده امیر خواجه کلان بیگ و امیر سلطان محمد ولد سی و امیر و سله خازن و امیر عبدالعزیز و امیر محمد علی خلیفه و دیگر امرا
که در بند و گستان گذاشته بودند چون رسید بیگ و محمد علی بیگ و غیره در ملازمت آنحضرت مقرب شدند و درین روز زمین اتقان
که از امرای مقرب و گستان بود سعادت رکاب بوس دریافت حضرت جنت آشیانه بستنیا رسا قبل تسخیر کرده بود کب حاصل
یوستند و چهار فریوزه با توابع که یک که در حاصل داشت بجدوی این فتح غنایت شد و یک که در نقد به تمام فرمودند و بدولت و اقبال
زیست جهان شاد و تیغیر دلی بر فرشته کوچ بکوچ توجه شدند از پر کنه سر سواد و حیدر سیله لازم خواجه کلان بیگ را نیز بان کرست
فرستادند و آمده برهن رسید که داد و خاق و حاکم خان با پنج پیشش هزار سوار از لشکر سلطان ابراهیم بد افند و پیشتر می آمدند تا بران جنت
سلطان و محمد سلطان میرزا و محمدی خواجه و جاول سلطان و تمام مردم جو انصار و در القار سلطان خنده بر سر شاه میر حسین و عتیق قدیم
از قول بولس سینه و عهد الله نماید از و احمدی و کتبه بیگ و حجه و غیره که توسته یافته که گرم چنان شش تخته دست و دشایک با نیاخته
خون گرفته نمایند لشکر منصور بیست و شش هزار نفر و بیست و شش هزار نفر و بیست و شش هزار نفر و بیست و شش هزار نفر
و ستمیر ساخته بر گاه فرستاده اند و نغایه دراز و دو بقدر رسیدند به دست دلی قلی امیرانش حکم شد که بقانون غارت و ده کرد و دست
سامان نماید و از ارباب از بنو و خدام گاه و نند و غنیمی ساخته باید که اتمسال و ده دو میان سرود آرا بکشش یافته و تور تخته خطه
اند از آن لغزاق خاله قشنگ خوانده اند و در بعضی پیشش روز این حکم صورت اتمام یافت و در پیشش سینه خا و ده و از آن شهر باقی
را پیشش بفرستند بترقیب صفوف فرمودند از ارباب و تور باراد پیش خول باز داشتند بر القار و حاکمات شهر واقع شد و در القار شدت
و در قتلان استقامت گرفت است ابراهیم بالشکر گران و پیشش گریه و بیانی پیت خرو و آمد و در گویدش که یک ملک سوار و نیزه ای و راج و در
یک بقعه لشکر با در بر بر پیشش درین غرضه نیزه از جانین برآید و در زخمهای مرده و نیزه کند و اکثر اوقات نیزه در نشانده و در نشانمان
عالمی آمدند با آنکه خود ششم حب سلطان ابراهیم بالشکر فرودان متوجه سپاه خلف شاه شد و آنحضرت نیزه خلفار رحمت الهی نامه
نویس و در کاب اقبال تاده صفوف اقبال به انجمن نوشگان و ایمن فولاد و دیگر استقامت بنشیند جنگ حضرت فرودوس شش
یا میر پادشاه با سلطان ابراهیم لودمی حضرت فرودوس کمان باجه و کثرت مخالفه و وقت بود خواه بعضی اقبال و نایب
و اقبال بترقیب صفوف کا ندر اتمام تمام کار برده و عمل بود و اشرف شایسته یافت و بر دست راست قول که ترکان ندر آنک
قول نامه پیشش بود و در کلبون سینر را در امیر محمدی که کلماتش را امیر شاه منصور بر لاس و امیر بولس علی و امیر و پیشش
ساربان و امیر عبداللہ کت باد زرم آرا کرد و بر دست چپ خون که ترکان سول قول گویند امیر خلیفه و خواجه میر میران و او را
به انجمن و امیر تروی بیگ بر اور نوح بیگ و محمد سیله خلیفه و میرزا بیگ ترخان قرار گرفتند و انصار بگویند ایت ای حضرت جنت آشیانی
زینت پذیرفت و امیر خواجه کلان بیگ و سلطان محمد ولد سله و امیر سله بیگ و سله خازن و سپه سله سبتانی
سعادت بهر استه ایشان همساز گشتند و در جوارق امیر سلطان میرزا و سید محمد سله خواجه و جاول سلطان
و سلطان خنده بر لاس خواجه شاه میر حسین امیر شش و درم و امیر جهان بیگ و امیر محمد پیشش

در هر سال در آن مقرر شدند و در هر اول مهر و کلهاسن محمد علی خلیف جنگ پاشی ثبات امیر و نواز امیر عبد العزیز را طرح فرمودند و در
 اوج بر اکتساب و بیرون و ملک قاسم با اقتضا با مخالفتش توکمه مقرر شدند و در اوج جو غنا قره قوزی و ابو محمد نیزه بار و شیخ علی
 شیخ علی و تنگی علی متول بدو توکمه صنعت از استند و بهادران عهد اقبال با اول قومی و دست رزم جوسی پاشی ثبات محکم و پشته
 سر که امیر بیاض خود قدرت طلب گردیدند و خدنگ جهان سستان و تیغ خون نشان و شاه شجاعت و دلیری و دانه سلطان ابراهیم
 نیز نیند و میر و ملک و جناح از استند رزم طلب گشته و از جانب کیشش و کوشش عظیم پر بر آمد چون تا بدین ضعیف معنان سوکب عالی
 بود نیز شیخ بر جرم علم اقبال و زید و شکست غریب بر سپاه افغان افتاد چون سلطان ابراهیم قتل رسید چنانچه کثیر از افغانان
 علیه تیغ سید تیغ گشته و برگرد پیش سلطان ابراهیم قریب پنج شش هزار سوار گشته افتاده بود و بعد از طلوع آفتاب تا نصف
 النهار در قبه نبرد و آتش افروز بود و از هر دو خون میر بجنت و پیوند حیات می گنجت ششوسه که چو در پاشی خون شد همه زشت و
 برانج به جهان چون شب و تیغ همچون چلغ + ز نالیدن گوئس باگز تاسه به بی آسمان اندر آمد ز جاسه به اگر فتند
 شمشیر سندی بچنگ به فرو بجنت آتش ز نولاد و سنگ به بی آخرف سخن سازی این کار نامه شجاعت که از دلاوران سپاه
 منصور ظهور بوست قدرت بشریت فی الواقع وه و وارزه هزار سوار بی استعداد و ارباب بل بدلی آمده با یک لک سوار تازه
 تدر مستند و هزار ضعیف معان نوره بفریب دست و قوت دل فتح کنند از غریب و جالی ست و اجیز از تا بدین سبب سبب
 راست نمی آمد القصد بعد از فتح حکم شد که در طاروت حضرت جنت آشیانه امیر خواجه کلان جنگ و امیر محمد کوشش و امیر نور
 علی و امیر شلته منصور بیاض و امیر عبداله کنابداری امیر دسلی خازن یلغار نموده خود را به اگر که پاشی تخت سلطان ابراهیم است
 رسانند و محفلت خزان و سایر کسباب دولت نموده شهر از نظم و بیدار مردم مخوف و وارند و نوید سعادت بر این پند و اندیشه
 و عدوی خواجه و امیر سلطان میرزا و عاقل سلطان و امیر ضیاء بیاض و امیر قلیق قدم را بدلی بقین فرمودند که خزان آشنایی و کسبه
 ان قواسمی را محفلت نمایند و دست تقاول سبب اعتمد الا ان را از واسن رعایا و متوطنان آن فرزد و بوم کو تا به وارند در همان روز
 فتح باها با کابل بدینشان و قندهار و دیگر ممالک نه ستاده بود چهار شنبه و از دهم شهر رجب دار الملک دلی بفرغ دولت و شکوه
 اقبال نورانی شده مساوات و مواسله و امانی مر کسم تقیال بقصد سخا سینه مراد سعادت و دو جهانی اقتباس نمودند و دست
 و کم شهر که گور و اساطفه اگر به با به چتر جهان پیر از ایش یافت و اکابو ابا سله سایر ممالک هند و شان در جایا و ...
 ایستان ادراک سعادت آستان بکس نموده بنوار تهای خسروالی مطین بخاطر گشته علی المقصود از نشیبان سلطان ابراهیم
 که اموال فراوان و تعالی اقل شده در ایام سلطنت انا غنکر و آورده بر جان و مال خود ترسان و خالیف بودند همه در سواد آن
 و الحسنة آرا مکار غنایت فرموده مراجب معاش اندو یون اعلی مقرر نمودند از انجمله بود الله سلطان ابراهیم و اولاد او وقت کتنگ
 بود همیشه غنایت فرمودند امول در اسپانی که داشتند همه را بخشیدند و از غنیمت های این فتح که دست غنیمت آشنایی
 افتاد الماسی بود بوزن قیمت مثقالی و چنین گویند که سلطان علاء الدین از کبریا بیت را چکه ایار گزیده بود قیمت آشنایی
 تدر حضرت فرودس کالی بکش کردند و ایشان بجهت بر نهضت های خاطر فرزندگر اسه قبول فرموده با بخشیدند چون جوهر شمسان بود
 شل کلان جوهری ندره بود در نفس قیمت آن بنوا عرفان نموده نگاه در پاشی خزان اگر که خدین سلاطین و اولاد شکوه بر هم فرود
 بود بکلیه قیمت کشوده نقاد و یک تنگ که میسده با یک خان خزینه نشمرده بجنت پیشانی مکرست فرمودند و با مراد و خواجه اب
 تا پنج کتنگه بود جا کبر پاشی مناسب رحمت فرمودند و گهای بلو شامی و سایر طارلان بلطام زدند و قندهار و بلالوز سر فرزند گشته و کردین

ایام داخل غزاق جاپون بودی اردو بازاری بی نصیب و محروم نماند بعد از آن میرزا یان عالیقدر و ممتازات سر پرده عیونت و
امر و سامان نمازین و نگاه که در کمال بر خشانان خیره ملک گذارشته بودند علی تفاوت مرز شهم از آنکه درین جهت شمرودن چنانچه
نیکو مران میرزا بقدره کتنگه بعد زمان میرزا پانزده کتنگه بود بکری میرزا و منبالی میرزا همین کشور و کجای شمشیر این درودن
مریثشان که در ماورالنهر و خراسان و کاشغر و تخارستان این طیفه ضعیف سپرده انعامات و اقربان و نند و پاد و نند است شاید که سپه
بفرزات است که ارسال فرمودند مقرر شد که سایر سولتانان کابل و بدخشان از مردوزن و خود کلان بر سر سفری بیگ شایسته
برسانند و تصدیق پس نماید که از شحات مکتب یعنی مستوفی نیافت مستوفی از انشادین دست گوهر شاره بیاطلی تو بیگشت
در روزی که در سنه ۱۰۰۰ هجری است از خانی که تیره دور بود که بعد بر زمین ریزد از جریخ نوزده اگر چه تا شید اینده بحاشه چین منعی عظیم روی
نموده و انوار دولت شهر شایسته بود که میرزا نوزده روز گرفتار گشت و دست سخاوت در زلفشانی گویوش نامی و ادالی رسیده انگری
شهرستان بنام شایسته است و بافت سخاوت و ایامی نمودند و ایام از شکره ترکان بیسب و بر سر و بر اس بود عیونت
نوا غزاق کتنگه بود که در آنجا که امیر شمس بند و شانس است و بیرون او بیای و دولت او برده بود و امیر و سار و ملا و جیح
آنجا بود در روزی که در آنجا رسیده بود و در آنجا رسیدند و ایام از شکره ترکان بیسب و بر سر و بر اس بود عیونت
سوارانی از آنجا در آنجا رسیدند و ایام از شکره ترکان بیسب و بر سر و بر اس بود عیونت
تاریخ شایسته است که در آنجا رسیدند و ایام از شکره ترکان بیسب و بر سر و بر اس بود عیونت
در آنجا رسیدند و ایام از شکره ترکان بیسب و بر سر و بر اس بود عیونت
چون به اطاعت از آنجا رسیدند و ایام از شکره ترکان بیسب و بر سر و بر اس بود عیونت
سیاه می از آنجا رسیدند و ایام از شکره ترکان بیسب و بر سر و بر اس بود عیونت
دست گزینی از آنجا رسیدند و ایام از شکره ترکان بیسب و بر سر و بر اس بود عیونت
با و شمس که این بیا شد و ایام از شکره ترکان بیسب و بر سر و بر اس بود عیونت
نوا غزاق کتنگه بود که در آنجا که امیر شمس بند و شانس است و بیرون او بیای و دولت او برده بود و امیر و سار و ملا و جیح
آنجا بود در روزی که در آنجا رسیده بود و در آنجا رسیدند و ایام از شکره ترکان بیسب و بر سر و بر اس بود عیونت
سوارانی از آنجا در آنجا رسیدند و ایام از شکره ترکان بیسب و بر سر و بر اس بود عیونت
تاریخ شایسته است که در آنجا رسیدند و ایام از شکره ترکان بیسب و بر سر و بر اس بود عیونت
در آنجا رسیدند و ایام از شکره ترکان بیسب و بر سر و بر اس بود عیونت
چون به اطاعت از آنجا رسیدند و ایام از شکره ترکان بیسب و بر سر و بر اس بود عیونت
سیاه می از آنجا رسیدند و ایام از شکره ترکان بیسب و بر سر و بر اس بود عیونت
دست گزینی از آنجا رسیدند و ایام از شکره ترکان بیسب و بر سر و بر اس بود عیونت

میرزا بفتح من افغان که در زمان اشوب زانامه و کاتبان مشهور مشرف شده بود همین نبودند چون او تائب شد مد فواج ظاهره داشت
اسباب و شیبای خود را که بسته جانی ایست بیرون برد حضرت فرمودس مکانی از راه بازی و فتح و سیر و شکار کرده بارالخلافت
تعالی جلال فرمودند و بنمودی چهار سپهکول عدلی تشریف برده از اینجا نیز سبیل بفتح عالی اتفاق افتاد و در آن کوهستان
شکار خاطر خواه کرده کوس مرحمت بارالخلافت قتلند آواره ساختند و درین هنگام متواتر خبر رسید که سیدی را می حکم چند بره
جهت میکند و رانای مقهور نیز با استعداد لشکر انهام را در دنیا برین متوجه تخریب چندی می شده از صد و کالی شش هزار سوار کلاطلب
همراهین تیمور سلطان بعلق نقی بجهت سپهکول شمشاد و مقدم جمادی الاول این سال فتح چندیری بین اقبال روز قرون
لیست فتح و از لوب با رخ شد و حضرت چندیری را با احمد شاه نیز سلطان نامرالدین بکیت فرموده عثمان مرحمت محفوظ داشتند
و درین هنگام دولت فرجام خبر فوت زانامه رسید فیصل ازین ساله عبرت اقر آنگه پیش از بخت ربات اقبال محبوب سپهکول زانامه
کانه روز فرام آید و عاریج را که آفاق تمام تمام حضرت داشت محاصره نمود در ایام می مرهت کوه چون بجاری باو شدند و او
انحسبت تا گریست از محاصره و از او شده بهمان حال مرحمت نمود و در شامی راه به لعل طبعی سا و طک عدم شد تزار او او ییسی دولت
چنین بود که سار فیروزی با شازاد دمو بود و چون میامح علیه سید که معروف و دین با نیزید و جماعت آنها بان در دویت تخی
سر شوشن داشته اند و از آن باد شامی تخرج را گذارنده بقصیه را پس که در حوالی دار الشافیه است آمده اند و تلوک ش آبا و رانیز
غافلان از ابلو لخم نیزه با نیزه گرفته اند و اجرم که آن فریت فرموده عثمان مرحمت بستند خلافت محفوظند آتند فوجی از بدون
حضرت فرین و پیشتر از کوب عالی نصبت نمودند بجهت سیدین سپاه منصور و قرب بکوب باد شامی خالفان تاراب مقاومت شیورده از
آب گنگ در ششند ربات جهان کشاکش متواتر نهست فرمود و درین هنگام نیز اعساری در کابل آمد پیشتر از بدون در شامی
و بیست و پنجم عمره از خلافت بر مقدم گامی رونق پذیرفت و در این حضرت خبت شیبانی از بخشان سید مرقوم بود که از سید سید باو کارطهای
فرزندی که است شد نام او سلطان مخلصه ایم چون این بقدر زبانه کور کجای میشدنی استرهای پر بر گوار نام فرزند باوان از او
دور بود و پس ظاهر شرف بنیاد و هم بزودی ازین عالم در گذشت و صلاح و دین او ان مقور شد که پیش از قوج ربات اقبال میرزا عسکر
باشک شایسته بر فتح مخالفان حضرت توانید و امای انصوب نیز ملکب میرزا التین شدند و خود بکیت شکار بجانبش بود و توجیه بود
درین شامه خبر که محمود خان سپهکول بهار بقیص و زوره شروش دارد و حضرت شکار و خواه فرموده این مرحمت بارالخلافت
و در ربات که خود بدولت در عادت و در پیشه خوب شونده مقارن اینحال برین سید که حضرت جنته شیبانی جمعیت یک نفر هم آورد در سلطان
پرس با خود تخی مسافه بی چهل هزار کیش میت فتن سرفند و از چند صلیح نیر در میان ست در ساعت مشور ضایت شرف حد و ربا
که اگر کار اصلاح نگذشته باشد تا صان شدن تمام بندستان صلح کوتاه نماید و نیز نور قرمان طلب میرزا عبدالخالص سیاحت کابل منبرج
بود و تخی فرموده بود که انشا الله جانه چون کار شده ستان که قریب الاقامت با خیم رسد خلعان کاروان هوا خواه را با حبیب
لاش که گشته خود سعادت توجیه تخریب ولایت موروثی خواهد شد باید که سعادت این یورش را جمعندگان انحد و بر وجه تمام نموده منتظر
درد و کوب حلال باشند بختنه مقدم شهر جمادی الاول از آب چون عبور فرموده متوجه ملک شرفه شدند و درین روز اطمینان
حضرت شاه حکم بنگاله با عرضه داشت و پیشکش آمد و زمین بوس نمودند و مشمول الطمان بکران گردیدند و نور و هم بودی الاثر
کب گنگ میرزا عسکر سعادت داشت و ربات حکم شد که میرزا با فواج خود از انظر تک سیر قده باشند و در یکی که خبر فرین شد و در
میامح علیه سید تا بهیج پر و بر تشریف برده و میت چهارمین را هم سلطان زبان کرسست نسهه بودند و از انجبت

وضع فتنه بین و پانز بی بی سب سر و او حضرت عالی العالی اقتاد و مخالفان با افواج قاهر و جنگ کرده است یا فتنه و آنحضرت را فرمود
 سکندر پور فرموده عثمان افضل برادر الخاقان اگر بمطوف داشته چون حضرت خبث اشیائی مدت یکسال در بدشتان گذرانند
 و ضبط و شوق آن ممالک حسب الرهنه و لغتوایان سدا انجام یافت از فرط اشتیاق بد اوراک سعادت ملازمت پدر عالیقدر
 بدشتان را بهر سلطان بولیس سپرده به سرعت تمام متوجه ملازمت شدند و از آنجا در یک روز کابل رسیدند و در کابل سیزده نهدل
 را بجا است بدشتان حضرت فرموده خود بمنجه قدم بوسی روانه داد الخاقان گفته و روانه فرستند اوراک آن سعادت عطی
 نمودند و از غریب تلفعات آنکه حضرت کبیری مستانی فرودس مکانی باوالده ماحده آنحضرت نشستند که ایشان خوش نیت بودند که
 پنجسده از خود بخانه و راکوردند و حضرت فرودس مکانی را از شاد به حال شرح قال آنحضرت غریب حالش دوست دارد بکلی اعتبار
 در آن خوش عزت گرفته برین معنی شرح گشته مصلح ۴ اینک می گویم به بدار سیت یارب یا خجواب ۴. میسر زاجید در تیار خج
 ریشیدی سر قوم نموده که در حال بهندوسی و پنج آنحضرت بوجوب مکر فرودس مکانی متوجه شد و بستان شدند و العلم
 عند الله درین مرتبه آنحضرت با ایشان مصاحبه سلوک فرمودند و مکر بر زبان الهام بیان ایشان گذشت که سها یون صحبت
 بی بیست و بی افراق آنحضرت از جمیع فضائل کدالات بجزه و آتی در نصیب مکانی داشته باشد چون حضرت خبث اشیائی از بدشتان متوجه
 شد و بستان شد در سلطان سعید خان که نسبت خوشی به این سلسله علیه داشت و خند از ملازمت حضرت فرودس مکانی آمده
 رعایتها و برتیا یافته بود و طلب سلطان اولین امرای بدشتان بسید خان را در بار گذارنده داشته بدشتان آمد و طوق طعنه را مسموم
 نمود چون پیش از رسیدن او سیزده نهدل اقلعه در آمده بود مدت سه ماه بر کرد و قلعه نشست و قواست کاری از پیش بر و ناکام از
 کرد و قلعه بر فتنه را سبت نمود این قضیه در بدشتان جهان بوقت عرض رسید که کاشحیان آمده بدشتان را متصرف شدند
 بنامین از کسوانیاسی تقاضا فرمود که میر نظام الدین علی خلیفه الضبط بدشتان فرصت باید کرد او سببت بر وقت بخورد با کسوانیاسی
 پنجسده خبث اشیائی فرمودند که در پیش خود به صلاح می بیند ایشان عرض کرد که بخیر است و فرود از سعادت ملازمت خودم نمی شوم
 اما از حکم عاوه نسبت آنگاه سیزده نهدل را از حضرت بدشتان نمودند و سلطان سعید خان نوشتند که با وجود بدین حقوق خود را
 مستبعد نمودن کنون سیزده نهدل را طلبیدیم و سیزده نهدل را بدینجا نخبه مستاده ایم لاف که میراث را باوارث گذارنده است از
 بدشتان باز وارد سبب اشتیاق پیش از رسیدن سیزده نهدل چنانچه گزارش رفت سلطان سعید خان از بدشتان رفته بود چون سیزده
 نهدل سعید نهدل سیزده نهدل حکم عالی بدشتان را با و از رانی نوشته متوجه ملازمت شدند و آنحضرت خبث اشیائی را چندگاه در
 خدمت خود نگاه داشته پسبیل که در وجه جاگیر ایشان مقرر بود چونت فرمودند و مدت شش ماه در سبیل سیزده نهدل گذرانیدند تا آنکه حاجت
 بر فراج ابدال شرفت ایشان طاری شد و صفت با سدا سید چون این خبر خبث اشیائی از بعرض حضرت فرودس مکانی
 رسید فرمود که از راه دست برشته نشسته روانه حضور شو که اطبا سبب معاذق در ملازمت اند به صلاح یکدیگر معالجه
 نمایند حسب الحسب که بهار الخاقان تشریف آوردند هر چند تدبیر معالجات بکار رفت فراج بجا است سعید در معراج
 مکر و مرض مزمن گشت لادوس امیر ابوالفتح سے صدر که از افاضل روزگار بود و سعید پیش بسا ایند که
 که تجبه به چو پستند که در امثال این امور که اطبا سبب ظاهر سے از معالجه صاحب آینه بختبرین به شیا
 مقصدق باید نمود و در شفا خانه غیب بسید و صحت باید بود آنحضرت فرمودند که در نزدترین چسبند
 نزد سها یون ششم بختبر که نمود و در انرا سے اوسانم معتد بان بسا حضرت سعید مرض بسا ایندند

که حق تعالی ایشان را سفای حاصل کردست خواهد فرمود و در سایه تربیت و ظل رافت شامی طبعی کامیاب خواهند شد چون
 قرار داد و صلح نمودند پس که بهترین اسوال در دنیا تصدق باید کرد و لائق آنکه جان الناس فی بها که در جنگ با هم بر ایشان نهشیده اند
 تصدق نمایند فرمودند که سنگ نازنه را در زمین این جوهر برین چه قدر قیمت است خود را فدای پایون میکنم و گیس ازین تا قیمت
 درخ او ندانم آنچه مخلوق خاص در آمده شغل که در سلسله قدسیه خواجها می نشستند بعنوان الله علیهم همین مقرر است بجای آورده شده
 برگر و فرزند سعادت چون خود را دیدند فرمودند که برو هشتم بر هشتم فی الفجر حرارت فریب عارض بدن ایشان شد حضرت جلال
 قدسی ازین گزافی سبکبار گردیدند و بحسب تقدیر و سادگ فرستی محبت کامل روی نمود و بیچار حضرت فرودس مکانی باشد ادیان
 چون آثار انتقال در احوال از دنیا تا اسرار بی بود اگشت ارکان دولت و ایمان ملکیت را همانرا سادگ تحت بیساح باند
 قضا پای از بند که سر پای سعادت ابدی و پرایه دولت سر روی است گوش هوش حضرت جنت تیشانی را اگر با پیش سادگ
 دل همه و جان شین خود فرمودند نگاه امرا را تا حاجت و فرمان پذیر می ایشان زمینون سعادت گشته آنحضرت را در خوش سادگ
 هوس دادند و خود ترک بخت ایشان در سایه فرست گشتند و بر زبان الهام میان گشتند که خلاصه سعادت است که گشته که تمام
 و تصد باوران تکثیر بر چندین بار از آن شوی پس آن سخن بود که چندین جفا و آزار از بردوان کشید و در جفا از آن شوی
 را انجمنی بجای خود نازده کلک و جامع کار خردیشت و در جنگ کشتند در سخن بر خلیفه از گویا و از خلیفه از گویا
 در ابدی گشته بود و او نیز طبع شامی از جوهر پادشاهی و شوق ساخته هر روز در با آینه نظیر حضرت می بود و سر
 بعضی از مخلصان در باب امرش بر خلیفه را برتند و این سبک مصلح سادگند و بر خلیفه تشنه گشته بودی خواجها پیغام فرستاد که
 ازین بد با حضرت خود در وقت از آنکه سر از آنجا اندرود تا ابواب فتنه مسدود گردد و تیا پدید الهی حق بجز خود فرستاد
 و بی بیخ شمر جلدی الاصل تصدقی حضرت در چهار باغ اگر بهیست اندوی میوستند و مولانا شهاب معالی این امر صحیح را شرح
 معصومش از آن بود و ارتش ملک و می از آن پادشاه صورت و منی با و خود شجاعت و سخاوت و عدالت و در عقل و ایمان
 واقعی و معنای عدل و نظیر خود داشته و در نظم و در ترکی و فارسی عالی پایه بود دیوان اشعار ترکی و کتاب شومسیرین نام و علم
 فتنه از او در ادب طبع نیا من ایشانست در آنجا در مصداق شرفی تمام دارد و در سالک الدیده خواجها احرار را که در و اندامیت از خود
 در ملک تکمیل شده اند در اقصای خود از مطلق کوب سلطنت تا آخر بقلم صدق رقیب شایسته تکلف و لغزای زبان ترکی نوشته و حکم
 اشرف حضرت خاقانی در اقصای آنجا آن باب در بیان آنرا در این ترجمه عموم طبقات نیز از این فیض خاص بهره بردند همچنین در آن خلد مولانا شهاب
 اندامی در ادب طبع نیا من ایشانست رباعی در ایشان را اگر در این نیم لیک از دل و جان مقتدا ایشانیم در دست کبیر
 شاهی از دروشی به شایم دلی نبد و دل ایشانیم و این دو مطلع تیر از آن حضرت است قصه و بلاک میکنم فرقت تو از نیم
 در وقت ازین محرمی تو انستم سبک تا زلف سینه بی لبتم از پریشانی عالم رستم و ایشانرا در نمون برستی نیز فرستاد
 تمام بوده و در عرومن هم ساکن تصنیف فرموده اند و از آنجا که است مفضل نام و از فرودس مکانی چهار نژاد گزافی نوشته
 در سینه مانده حضرت ناصر الدین محمد بایون پادشاه دوم میرزا کامران سوم میرزا عسکری چهارم میرزا شهسال و کلک یکم
 و کلک دوم و کلک و کلک و این همه همه از یک والده اند و از اجلیه بار باب سعادت و اصحاب کمال
 که در کیفیت تفسیر آنحضرت است بوده اند سبک امیر ابو القاسم است که در علوم معقول و مقول پایه بنده است
 دیگر شیخ زین صدر فسیه شیخ زین الدین خوانساری که در علوم متعارف و حدت طبع از هشتاد و هشتاد بود و در

سیرت اسلیمان مسلم استند محمد زمان میرزا امین علی الزمان امین سلطان حسین میرزا که نسبت دامادی حضرت فردوس مکان
شرف اختصار داشت و آثار ساریت از احوار او لایح بود و راه اهل جلوس که خدمت بر میان جان بسته و بالحد بعد از پنج و شش
ماه رایات اقبال به شمشیر برافراشتند آن مقام را محاصره فرموده و به اندک مدتی کار بر اهل قلعه تنگ شده تاگزیر حاکم کابل
از راه مخفی آمده و دوازده من طلا با دیگر اجناس پیشکش مستاده اظهار اطاعت و فرمان برداری نمود و حضرت از فرط
و کمال نهمت متلور اید و بخشیدند و در انحصار بقصد تفرقه خواره نوچه فرمودند این متلور در تصرف سلطان ابراهیم بود و
جمال خان فحاصه جبل سارنگ خانی حراست آن بنموده و کبیر از قضیه سلطان ابراهیم بیانه عمر جمال خان نیز از بر اندیشی میر
تایر خود را اوریشد و شیرخان که ابتدا سه خروج وقتیه انگیزی او بود بمشورین و شاه لاد ملک نام کوچ جمالخان را که در وقت
در سیرت ایتیا تمام داشت نیز سه خواست و در این حلیه قلعه را و تصرف خود آورد و قضیه چون شیرخان از خدمت حضرت
اطلاع یافت جلالخان را بهر خود را با جمیع از محمدان و قلعه گذاشته خود بر آمده و ایچیان کاروان کلانست مستاده انکاس
منود که اگر حضرت از سر این قلعه بگذرند یکی از فرزندان خود را بخدست میفرستیم که همواره در ملازمت باشند آنحضرت صلاح وقت
درین دیده طلعت اورا بفرمود قبول مقرون داشتند و او عبیدالرشید نام پسر خود را بخدست فرستاد این پسر میبستد و ملازمت
سیرت و در یکا میگرد رایات جلالخان با لوه نهمت فرموده با سلطان بجاد و مبارزت روی و او آن بی سعادت از موکب پل
فرار نموده نزد پدر رفت و در بنهدوی و در بین و سایر چار کرده افغانان در چون پسر فتنه و آشوب برداشتند و آنحضرت رایات
اقبال بدقیع انخار فرستاد با تیر و در عرصه مبارزت بقبل سپید و بین بلقیه لیسف راه فرار پیش گرفت و چون پسر مع توابع سلطان
چینه برلاس رحمت فرموده عثمان در اجیت بهار الخلاف معلوف داشتند و در بنهدوی و در سلطان بجاد و شاه گجرات تخت و در ایام
ایچیان کاروان بهنگاه علی فرستاده سلسله جنابان اخلاص میگفتی شد و آنحضرت با رسالی مشغول محبت و دوستی خاطر اورا مطنین ساختند و
بعدین سال منصل علی برکنار و باسی چون تهری اساس فرموده دین پناه نام نهادند و یکی از فضیلهای نایب آن را شهماد شاه
دین پناه یافته و درین پنجاهم محمد زمان سیرزا و محمد سلطان سیرزا با پیشش الخ سیرزا طریق لغنی پیش نهاد خاطر حق با شناس
و حضرت خبت آشنایی بد الصوب نهمت فرموده برکنار گشت لواحی بوجوب رایات اقبال بر او فرستاد و باو کار نامه سیرزا را
باشکر گران گذرانیده بتقابل آنها فرستادند و بتایید از داخل سپاه نصرت پناه ظفر یافت و محمد زمان سیرزا و محمد سلطان سیرزا
به و بدست افتادند و آنحضرت محمد زمان سیرزا را مقید ساخته قلعه بیانه فرستادند و آن دو کس با سیل در حیم کشیدند محمد زمان
فرمانی در لباس ساخته بجنابان خود بفرموده از قلعه برآمد و گریخته نزد سلطان بجاد و گجرات رفت و بتایید از روی در اندک سینه
اکثری ملک همو که هندوستان که حضرت فردوس مکانی از خدمت حضرت و جوی حضرت بنا آورده بود و داخل قلعه شد آمدن سیرزا
کامران از کابل به پنجاب چون خبر شنیدند رفتند حضرت فردوس مکانی سیرزا کامران کسیدند با رابیرا عسکری سپهر
روی قوی هندوستان نهادند شاید دست و بازو کاسی تواند ساخت در آن ایام حکومت پنجاب میر لیس علی داشت و در قهوا مان سیرزا
کنکاس نمودند که کفر باست قلعه را از جنگ سیرزا و درون خالی با ضحوت نیت و ام غریبی ترتیب داده با تیرا و یک شی اعراض
کرد و شب دیگر با سپاهیان خود تار و روی سیرزا گریخته بلا مور رفت میر پوش علی مروی سوزده تیر و یک نیمه و باسی داوود اولاد
در تیرا خودی طلایید و با هم صحبت پیدا شدند و در هر یک منتظر فرصت می نمودند آنکه شی و صحبت شراب سیرزا تشار با و سه سیر
تقتت نهاد و در احوال بیک نهمت یافته سیرزا و رشید و در و از ای قلعه لا هو را بر دم خود سپرده تحویل نامکس ن هبب سیرزا و ستان

میرزا که انتظار این خبر داشت فوراً عظیم و البته بیعتار خود را رسانید و حضور امصرف شد و میرزا پیش علی را از بند برآورده حضرت
خواست گفت که اگر بیخامی باشد حکومت لاهور بجان دستور ملوک بشمارد و میرزا حضرت گزشت و چون حضرت جنت آشیانی شد سبب
کسان خود را به پکنات پنجاب بفرستاد تا آنجا که رسیدند که پدربای بود و آن شهرت یافته درین گشت و در عقیده بر گاه علی از
استدلالهاست و میرزا پنجاب آمد و آنحضرت بمقتضای عطف و ذوق و پاس انصاح حضرت فرودس مکانی ملک پنجاب مابعد سلمه
میرزا ازین فرودس نهایت خوش وقت گشته شکر گذاری با کرد و پیششای لائق بجزارت دستاورد پیوسته ابواب رسل و رسائل فرستاد
غزلبها در بیخ حضرت گفته مرقوم قلم اخطا من تم می نمود از چو کید تو این قزل نجابت نوشته بود غزل من تو سیدم اقرون بادا
طاعت فرسخ میمون بادا اهل بر خباری که در زحمت خیر و نوحه من مخرون با و اگر دکان از ره علی آید با جای نودینه بخون بادا
سرگرد و قوجوب کار گشت او ازین و اثره بیرون با و اگر دکان از ره علی آید با جای نودینه بخون بادا
غزل جصا رفیغزه را مدت فرموده نشان عالی رستا و ندو در پهلوس و و نه میرزا عسکری بحالی می آمد در راه پنداره جنگ کرده گشت
خورد در زاکامان را ناخوش آمد و قند بار را از تو تیز کرده بخواجه کلان بیگ دادند دوران ایام که خواج کلان بیگ در قندهار بود نام کبریا
بر او شاه حضرت پناه شاه طماس باغوازی اعز و ارخان که تا آنوقت در بیوم سالار او بود بر سر قندار شکر گشید و خواج کلان بیگ شکر گشید
قلعه بیست گماشته شخص شد کامران میرزا از لاهور بفرم رزم قزلبی شبیه شتافته در لاهور قندهار جنگ ستانه کرد و اثر و ارخان در مکه
نبرد و اسیر بر خیزد بر گشته تقبل سید سام میرزا شکر گشته خورده بحالی بناه خجابت شاه رفت شکر گشته موهک اقبال بیخ شکر گشته
مراجمت بیست شکر خلافت چون خاطر اقدس از تنبیه ممالک خود و سطرانخ بایست رویه پیش و یک بیخ خلافت بیگانه
بهشت عالی فرمودند چون بجهت دگای و در قسبه کمانه در سلطنت سلطان شاه مسامح علیه سید که سلطان بجا و خاصه چیتور فرموده نوی
کشور واری تا ارخان بحد و ممالک خود فرستاد و آنرا بشاه تاج در سردار و آنحضرت بیست شکر گشته بیدار و صلاح و در نحو زبان بیخ
کوس مراجمت بجهت و از انحضرت طلب آه از ساخته محمد سلطان بجا و تیار و فرزند بجا ب شکر گشته و کثرت سپاه و غرض بجا بجهت بصلطت
گجرات تسلیم شد و غافل از آنکه زین و زین در جنبهای دولت همایونی نماید موباه آرزوی بای تحت دلی داشت در فرودگاه تا ناظران
دید و قدرت باطله سلسله چنان خیالات فاسده او شد با خود اندیشید که لشکر گجرات تاب صدره بدو این سپاه منصوره دار و بهتر آنکه
نظیر و زین بختی مغان را بجا ب خود کشم و باین اندیشه با شواب ابواب خزان مفتوح ساخته و امر فریب طرح افکند و تمهید به نگرش
از گشته چنان بیوقار اقام خود ساخته درین اثنا محمد زمان میرزا با بقیان لوکران با و کار یک طفاکی که نگاه بانان او بود تا زین بجا
بیاید بزرگه بگوریت وقت و سلطان بجا در آن میرزا از انرا اتفاقات شکر گشته و نهایت خوبش آمده بود و مقام تیار انول او شد حضرت
جنت آشیانی مکتوب سلطان بجا در نوشته که چون قبل ازین خود سلسله چنان اخطا من دوستی شده ارکان بختی القاق را بجهت و شایسته
ساخته از مناسب اگر جمعی حق ناشناسان که از خدمت گزشته بر خاسته رفته اند روانه حضور نمایند و الا از خود و خود اخرج نرمانید سلطان بجا
در جواب نوشت که اگر بزرگ نرا به اینجانب بیا آرد و بقدر رعایتی باید بیست بخت و اخراج متافاتی نرا در بیا بجهت در زمان سلطان سکندر که
یا اگر در میان ایشان سلطان نظر رعایت نماید و در تباطل بود سلطان ملار الدین بر سلطان سکندر چند سی دیگر از اقوام و تفریبات از
شعبه گجرات آمده اند و سلطان نظر رعایت احوال آنها نموده مروی بجای آورد و این معنی اصلا باعث فتور مواد بودت گشت مرشد
حضرت جنت آشیانی کنونی بجان منون که فرمودند در این دولت و در این کشور سعادت مرقوم شد نظر آنی که لاف بیوزن که شکر گشته است و در آن زمان
بنام بر حق است و در وقت و بوشان کام دل با آرد و نهال شکر گشته بر کن که در بیخ تیار در خلافت اقبال که فرموده لائق بجزارت فرستاده با دست

رعایت و رعیت از احوال آنها کوتاہ داشته و نگاه نمود و جاسی نداشتند و از جزایه تراویح معلوم شده باشد که چون ایلام با نیزه بیگ
 و جنگ استقلال داشت حضرت صاحب قرآنی بالفتح مامل مبارزت او بودند اما چون قرآنی سبب شرکمان و سلطان احمد جلالی بر گزیده پیش
 قیصر روم رفتند و آنحضرت کمر نشور و عظمت ارسال داشته از رعایت آنها منع فرمودند چون قیصر لقب روم و آنحضرت سعادت پذیر
 نشد آنچه مقدم است بود بطور مستقیم لیکن از آنجا که سلطان بجا و راند لشکر و تباہ و خیالاتی بر راه در سر داشت بواب رعایت
 درشت ولی او بانه نوشت و نیاید شکر یک وقت انگیزی تا ناخوان و وقام سامان لشکر شده پشت کرد و زر و قدم گویات که چهل کرد
 معمول ولی باشد تا ناخوان همراه ساخته بطور زینت و پرستار و کسب الصلاح تا ناخوان در سوا جیب سپاهی تخریب کرده نشود
 سلطان علاء الدین لودی پیر تا ناخوان را با فوج عظیم حوایب کالینجر نرسا و که در حضورت رفته شورش اندازد و بر بان الملک ملک
 و طایفه از گجراتیان را بجانب تانگور تین فرمود و کمانان راه به سر و پنجاب رفته فتنه انگیزی نمایند و نالین خیال محمل که در لشکر حضرت
 سربازی هم رسد جمعیت خود را متفرق ساخت هر چه جیب از دولت خوانان صواب اندیش گفتند که لشکر خود را بر ایشان ماضی صلاح
 نیست و تمامی سپاه خود همراه گرفته کجا فتنه آن بر سر شد است سودمند نیفتاد و خود در جمعیت تخریب خود متوجه شد که کم کولک لشکر
 پیش باشد و هم درین مرتبه مفتوح سازد ولی از احوال سلطان علاء الدین آنکه او بر او سلطان سکندر لودی و هم سلطان
 ابراهیم است و عالم خان نام داشت بعد از فتنه سلطان سکندر با سلطان ابراهیم مخالفت نمود و در حدود سرسند خود را با سلطان
 علاء الدین مخاطب ساخته و دعوی سلطنت کرد و با جمعی از قحطان واقعه طلب نمود که شد سلطان ابراهیم نیز مقصد شکار لویه
 فریب مرول تلالی فریقین اتفاق افتاد چون سلطان علاء الدین تاب مقاومت جنگ صفت نداشت بخون آورد و چون کارهای
 و ناکام بازگردد بجا رفت و تا ناخوان بگریختن شتابت و سلطان بجا و در تبت حال او نمود و علاء الدین در عاقبت حضرت فرودس
 کمانی بنیدستان آمد و در جنگ ابراهیم همراه بود و بعد از فتح نهند کستان حضرت فرودس مکانی بر پشت باطن علاء الدین الاهی باخته
 بدستان مرستادند و بستیا سی افغانان سوداگر از فتنه گریختن با قحطان آمد و از آنجا به چچستان میوست و از بلوچستان بگریخت
 رفت القصد چون سلطان بجا و در خروج را روانه ساخت تا ناخوان و قرقله کشوه با احتیاج لشکر پرداخت و قریب چهل هزار سوار
 افغانان و غیره لازم ساخته قدم جرات بسرد ممالک محروسه نهاد و بلیه را تصرف شد چون در لوامی کالی این خبر عرض بجا چون
 سعید آنحضرت عثمان بر جمعیت مخلوط داشته برقع احد اپرداختند و چون ببارد گفت اگره تامل احوال اتفاق افتاد
 سیزده عسکری و سیزده منبل و یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین سلطان و میر تقی میرزا و دیگران و دولت بیگ را با نبرده هزار سوار
 بد افتد و بعد از آنکه تا ناخوان تعیین نموده بودند همین که لشکر کلف را شرافت فوج ظنیم نزدیک سعید جمعی که تازه لازم او شده
 تیرا گرفته بود و بعد از آنکه اختیار کرده راه سلامت پیش گرفتند چنانچه در اندک فرصتی اکثری گریختند و رفته رفته
 لشکر خالص تیر هزار سوار کشید چون تا ناخوان به ابراهیم تمام داد و طلبیده متوجه این امر خطب شدند سبب کشید
 خسیج کرده بود و روسی بار گردیدن تراشت ناگزیر دست از جهان شسته و در سدر ایل حمر که نیر و آرد است چنانکه
 قدرت داشت فرود نموده تا اکثری از مردم او کشته شدند و آنکه خود نیز لقبیل سید و لقبه السیفین خوار
 چنان کنون گریختند و شکست این لشکران و فوج و کج بود و خود بر گشته شدند ارتقا عرایات اقبال
 که کسرت کوات و شکست سلطان بجا و در روح آن ممالک تا در پاسه صوری چون سلطان ابراهیم
 و بیخاق مکر و دستم جرات و سبابت انجمن اعوانی مرول بجا و در اطراف ممالک محروسه افواج بقرن فرموده شورش

اندخت حضرت جنت آشیانی در راه جادوی الا اول نصد و چهل یک عثمان اقبال پسر حاکم گبر ات معلوف داشته با سپاه منصوره و با
مالوه متوجه گردیدند چون قریب به قلعه رسیدن تبرول ابلال اتفاق افتاد و اهل قلعه عرضند بخت فرستادند که ما بنده ای با بطلان
هرگاه کار سلطان ساخته شود تعلق با آن حضرت تعلق دارد الحق چون تقدیر ازین عالی تر بود و به ما سره قلعه پرور بخش فرست از دست حضرت
مجلس آنها را بدو بر قبول بزدول فرموده متوجه ولایت مالوه شدند درین وقت سلطان بهادر قلعه چیتورا محاصره داشت ازین خبر متعجب
و سرسپه شده و بمصالح دو نفر از اهل خود خو هست که ترک محاصره نموده از گرد قلعه بگریز و صدر خان که از اعاظم امرای او بود و بنزید
عقل و عقل از دیگران امتیاز داشت بفرمان رسانید که چون فتح قلعه بزودی میسر است و این چه محنت کشیده ایم بنا نسبت
که قلعه را مفتوح ساخته از اینجا متوجه شویم و کتوبی به پادشاه بنویسیم که در آیین هلام روانیا شده که در چنین وقت که پتیاصل
کفار و عزات اشترار عقیده با ششم شاه که پادشاه مسلمانند و دم از خدا ترسی و روح شریع محمدی بیزنیسد و در مقام حقان توبه
ماورایند و بی آنکه اگر پادشاه به سر پایید و در ترک عزاد جنگ با ایشان معذور خواهیم بود این رای پسند خاطر سلطان آمد و از
کمال است غلاب ثبات قدم و زبیده کتوبه بهین مضمون بر رسول آشت آنحضرت از نور رحمت و لطف قدرت اتمس سلطان را موصول
شود و در جواب مرقوم فرمودند که بخاطر صحت کار خود بوده این جانب اصلا تفرقه و دغدره را بهمال بود راه ندمند که تا قلعه به فتوح
ندانیم برزم او سبورت نخواهم فرمود و خود بسعادت و اقبال در کمال آرا سیدگی و آهستگی تا این تشریف برود چون بیستم
سیوم شهر رمضان نصد و چهل یک سلطان بهادر قلعه چیتورا مفتوح ساخت و از آن کار خاطر و ابرو خست بر مرم مبارک
توجه شد و مشور گردید و آن حضرت نیز با فواج گیسقی کشاد م است پیشتر نهادند و در نوا می برگشته اند سور که در صفات
ولایت مالوه است در کنار کوفی که از کلان و بهشتاوری وسعت در بیان داشت هر دو جانب لشکر افرو و آمد و هر دو جانب
از میانین جنگا کشش کوشش گرم ساختند بلکه بهادر و چندی از بهادران پادشاهی با سید علیخان و خراسان خان که در
هر اول سلطان بهادر بودند در سوختن از جانین داد و مرادگی دادند چون اقبال هم عثمان سپاه منصوره بود بگفت
بر مخالفان افتاد و تاج خان و صدر خان که از اعاظم امرای سلطان بهادر بودند کنگا ش جلین دیدند که چون تا ندگی فتح
کرده ایم و دم ما دیر شده اند وقت ناکرده سنگ با پیرد انت رومی خان میر تقش سلطان و جمعی دیگر بهداج
درین دیدند که با وجود تو سپاه عظیم و استعداد تشبازی خود را به تیغ زدن از حزم و احتیاط دور است مناسب
اگر عصاره از ابر بر گرو لشکر کردیم پیرامون آرایه فندق زده اول با سلاح دور دست لشکر پادشاهی پریشان ساییم
بعد از آن جنگ تیر و شمشیر بجای خود است آخر بهین قرار ایستادند و زمی چند برین طمیره گذشت اما هنوز
د لیران عرض بشود از جانین بر زده کار زاری نمودند و کشتری شکست بر مخالفان افتاد و پادشاه و پادشاه
از بهادران و دیگر جوانان پادشاهی بزم با پانی گرم و شربتند و هر کدام در خود طرب و سرور میسازند و در آن وقت
و جرات میسازند از آن میان دیوانه ولی به حکایت در آنکه از گذشته گفتن سخن رومی آید که در آن
بر عیار است باید از این حرف مجال چون و چرا نماند و قریب دو بیست کس که درین بزم حاضر بودند همه
گشته متوجه اردوی صمیم شدند بیکه از امرای سلطان بهادر با قریب چهار هزار کس بیرون آرد و دست
طلایه لشکر میداشت بجز در سیدین آنردم عرض بشود پیش از فرزند بهادران لشکر منصور دست از جانین کشیدند و بیکدیگر
و گجراتیان تاب نیارده رو بگره بر نهادند تا میان جانین بزرگ کشیدند و این است تا آنکه به شهادت منظر و منظر او و نورد و پادشاه

بنام آرای نشانی گشته از ساغر فتح و لغت سرخوش نشسته ازین مست بر چشم گجراتیان بنوعی حرسید که قدم از آرا بر پیر
 منی نهادند حضرت جنت اشبانی انواع به اطراف تعیین فرمودند که راه آمد و بگذرد مسدود سازند و از وقت به اردو سے سلطان
 فرمود در اندک فرصتی قلع عظیم پدید آمد روز بعد رمضان محمد زمان میرزا با پانصد شش صد کس پاسه جرات پیش نهاد
 از صدها آرا بر آمد و از لشکر مشهور نیز صبی قدم جلالت در عرض همت گزیده شد رزم آرا گردید نزد سمرقند گجراتیان تر
 انداخته گریختند باین حیل لشکر پادشاهی را بر جبهی توپخانه کشیدند تا توپها را آتش در دادند در آن روز بعضی از
 سپاهیان در چشم زخم رسید در شاه راه انطاس جان تبار گردیدند آنحضرت که بر آثار و او وار فکلی آگاهی تمام شد
 روز بعد هم ساعت اختیار فرمودند که بر اردو سے سلطان به اور فرقه جنگ سلطانی گشته و تا آن روز آقا قاسم قاهر و
 قوی تر میگشت و بیم و هر کس بر گجراتیان غالب می آمد تا آنکه بنا بر غیبی شب یکشنبه بیست و یکم شوال سال ۱۰۱۰
 به اور فرقه و در آن شده فرمود که تمام توپها و دیکهار بر آورده شود و آتش دادند و در هم شکنند و چون شب در آمد خود
 با میران محمد شاه فاروقی حاکم خاندیس پنج شش نفر دیگر از فرقه سر برده بر آمد و بجهت بی فکرت کردن بجانب گره ۱۰۱۰
 شده راه مند و پیش گرفت و مدغان و شاه الملک خاصه خیل هر دو با لفاق یکدیگر با نسبت هزار سوار از راه است بستند
 شتا گشته و محمد زمان میرزا سگوب و مقهور صبی را هم از گره خسته بصوب لاهور متوجه شد که شاید در آن حدود و جنگه فتنه
 و آشوبی گم تواند ساخت در آن روز از لشکر گجراتیان غریب و وحشی به خوفای بر ناست مع ذلک مدتی حقیقت
 حال معلوم اولیای دولت نبود حضرت جنت اشبانی با جمیع سپاه و لغت مقام سلج و کل تمام شب استاده انتظار
 طلوع نیر اقبال داشتند چون نیر اعظم بکوشی بخش عالم خلقت نوری گشت بر منتظران صبح سعادت روکش شد که نسیم ناز
 صحنای حضرت ذوالجلال بر پرچم علم اقبال وزیده و سلطان بهادر بادل صد جا گشته فرار نموده راه مند و پیش گریخت
 است بهادران عرض فیروزی به اردو سے سلطان در آمده دست بغارت کشوند و قنیت فراوان از نقد و جنت نایل
 و سپ بقره اولیای دولت در آمد و خداوندگان که هم او ستاد و هم وزیر سلطان نظر بود بدست افتاد حضرت
 جنت اشبانی او را بنوازشهای باد شام از شرف اخصاص بخشیده در خدمت خود نگاه داشتند تا دگر ناهم را و قاسم حسین سلطان
 دهند و بیگ اجاق تعیین فرمودند مدغان و عا و الملک از راه است بهر عمت هر چه تمام تر طی مسافت نموده ایقده مند
 در آمدند و سلطان بهادر روز چهارم اندازهای نامتعارف پیو لهای صعب بهزار دستواری خود را با قلع مند و رسانید و از
 طرف دروازه جوی میسر بر قلع بر آمد و حضرت جهانبانی نیز گرم و تیز شسته مقارن مساکر فیروزی تاثر که بتعاقب تعیین شده بود
 رسیدند و خود سعادت در نظر نزل اجلال فرمودند و رومی خان از لشکر سلطان بهادر گریخته بلا زمت سر فرود گشت و بخدمت
 و نوازشات ممتاز گردید مشهور چنان است که چون سلطان بهادر بجامه قلع چیتور پر خست رومی خان را که در فزون قلع گیری توپ انداز
 بد طولی داشت امیدوار ساخته بود که اگر قلع بسن سبی اهتمام تو مفتوح گردد به انجام تو مقرر باشد و او باین امید مگر خدمت بوده
 در لواز م قلع گیری از سلطاط و عقب و غیره نهایت جبر و اهتمام بجاری برد و بعد از فتح سلطان خود است که بوعده و قاناید لیکن ارکان
 سلاح و دین نمیداند اگر سلطان انواع و اقسام رعایت تدارک و بولوی او نمودند تا آنکه ازین معنی آندند خاطر گشته که کینه به میان جان بست پنهان
 عزالض جنت حضرت جنت اشبانی فرستاد و بزرگ سلطان بهادر ترغیب و تحریص نمود و بعد از ملاقی فریقین پیوسته آن حضرت را از
 احوال لشکر آگاه سے ساخت و چون سلطان بهادر و عا و تمام بود بمسلاج او کار سیکرد او در آنچه میبود لشکر مشهور و شرابی مردم

گجرات بود بر سنوئی میفرموده و آنکس حکم شد که لشکر برود و قلعہ فرو برد تا آنکه چون قلعہ مسدود بجایست و بیخ و ساقست دور آن بنویسند
 کرده است چنانچه بعد از آنکه شرح به سلطان حرف صلح در میان آورد و پیغام فرستاد که گجرات و چیتور که احوال بهت کرده از آن
 باشد و مسدود و ولایت الوه بلاران ایشان تبار گیرد و بنا بر آن از جانب حضرت بادشاہ مولانا میر علی داور طرف سلطان بہادر مدد طلب
 بجا داشتند تا ہم قرار دادند که باین دستور از کان صلح مجدد و میان مضبوط شود و حضرت بادشاہ اگر قلعہ برخواستہ بسر خلافت
 تشریف ازانی فرمایند و سلطان بہادر گجرات دود و در آخرین شب حارسان قلعہ از محنت تر و داندہ شدہ بجا خواب غفلت افتادند
 و جمع از بہادران لشکر مضبوط قلعہ فریاد کردند بانہا نہادہ و در طنا بہار مضبوط مسافرتہ فریب و ولایت نظر قلعہ بر آمدند و در و از قلعہ
 کہ در آن سمت بود کشودند و سپان بہادر آورد و سوار شد و درین اثنا بسیاری از سپاہیان غیر یافتہ از راه دروازہ بقلو از
 صاحب بہنام آن سوہیل کہ لوخان نام داشت و خطاب قواد شاهی یافتہ بود و نگاہ شدہ خود را بر سپاہ گرفتار تاختہ بلانہ است سلطان
 رفت سلطان در خواب بود از آواز قواد شاهی بیدار گشتہ سر رسید و دیگر نہ نما و در اثنا سے راہ بہوت ولد سلطنتی کہ از جانب
 او بود باہت سوار محق شدہ چون بدروازہ رسیدیدان رسیدن سپاہیان تخریر فریب و ولایت سوار رو بہر آمدند سلطان
 خود اول برانہا تاخت چندی را توفیق ہمراہی شد و فوج را تشنگانہ با قواد شاہ دو یک ملازم دیگر بر رفت و بہ قلعہ سوہیل کہ
 در میان قلعہ مسدود واقع است بر آمدہ اسپان را بہ طنا بہا بستہ پایان فرستاد و خود نیز بہر محنت فرود آمد و در اہ گجرات
 پیش گرفت قاسم حسین سلطان در نوامی قلعہ با مردم خود سوار استاد و بود و سے نامہ یک از ملازمان سلطان
 کہ در آن تازگی کو کہ قاسم حسین شدہ و بدو سلطان را نشانہ بخان گفت کہ سلطان بیرون و او را توفیق یا در می نکر
 و از کتہ فضلگی و فاضل من نمود و سلطان نیم پاسہ فریب است بدوہ تا قلعہ چنانچہ بیخمان ساریعت باز کشید و درین
 ہزار و پانصد کس با سلطان ہوستند چون ہ قلعہ در آمد از خراش و نقایس آنچه فریب است بہ ہند رو بہ فرستاد
 آنکس چون بہادران لشکر مضبوط بستنی نمود و بہر از قلعہ مسدود بر آمدند و در آن شب بہر شخص بیرون نیامد بعد از دو
 ساعت روز فرودہ در آمدن جنود اقبالی بہ رون قلعہ و فتح آن بہ وقت عرض رسید آن حضرت کا مر و اسے دو
 شدہ از در و از دہلی بہ قلعہ در آمدند مسدود خان با آنکہ نمی شدہ بود و بچنان با تمام مردم خود بر و رختہ پای جہا
 افشردہ تلاشے میکرد آخر مردم فغانش را گرفتہ بہ جانب سوہیل تحصیل بردند و کس بسیار سے بجانب اوست
 و در سوہیل تحصیل بہت سلطان عالم نیز با او اتفاق نمود و بہا بجا رفت و افواج جہان کشا سہان روز
 و چون قلعہ اتاراج کردند بعد از آن حکم فرمودند کہ چارہ روزہ را مردم مانع آیند و از قلعہ آن ہا
 نزد صدر خان و سلطان عالم فرستادہ بہ نصاب نجات بخش خاطر با سے متوہم ایشان را اطمینان بخشیدہ
 بلا زست آوردند چون سلطان عالم چند دفعہ تعدد رفتند و نمای شدہ بود و در اسے کردہ مطلق است و بمانند
 و صدر خان را بنوازش خسرو و از شرف امتیاز بخشیدہ مرحمت بسیار فرمودند بعد از سہ روز از قلعہ مسدود
 آمدہ بادہ ہزار سوار کا رطب ستند بہ سربق ایلتار متوہم گجرات شدند و حکم شد کہ منزل کہ آسودہ
 سطل منزل بہ منزل قطع مسافت نمود و سق قب سے آمدہ باشد چون سوکب اقبال بچان نیز رسیدہ بود
 جو عرض نمود و ملک کہ سکر کردہ و وردہ آن است و بجانب دروازہ پہلی واقع است استادہ ترتیب
 افواج فرمودند از استلہ این خبر سلطان بہادر قلعہ را مضبوط ساختہ خود از در و دیگر بچانہ کتہ استادہ بر آمدہ را سلاست

پیش گرفت و بجانب کنبایت موافق شد و در شهر اشارت نمود و آن گاه حضرت جهانبانی تشرف برد و حکم فرمود
 که پیش از آنکه بابت حجت فرود تاشند و میر چند و بیگ را با اکثر سے از سپاہ در حد و پانچا بزرگ همیشه مقدار ہزار سوار بخود جہرا گرفت
 بتحاق سلطان بہادر را یلغار کرد و سلطان بکنبایت رسیدہ صد غرابگی را کہ بخیمالی سہا زرت با فرنگ ساختہ بود و آتش زدہ را
 و پیش گرفت کہ سہا و اسکا فریور سے ماثر بہ ان غرابہا سوار شدہ بتحاق نہایند و آخر ہند و حضرت جنت آشیانی بکنبایت
 رسیدہ و ساحل در پیکان شورشیم سہا و قات اقبال شدہ از انجا جسے راتہ بتحاق سلطان برواد ساختند چون سلطان بسہرت تمام
 بیہیب درآمد بہادر ان حضرت قرین از جوانی و پدافینیت فراد ان مرا جبت نمودہ بکنبایت آمدند و بتالیکہ کردگار فتوحات پیشا
 قرین روز گانجستہ آثار ان یاوشاہ جم اقتدار گردید و بین دولت و ز اقرون و اقبال ہمایون ولایت مالوہ و ملک گجرات
 پتھور اولیاسے دولت ابر سے اقلال درآمد باجلہ چون حضرت جنت آشیانی بطریق یلغار در حد و کنبایت رایت اقتدار
 برداشتہ تنگ احمد لاد و رکن و او از امر سے سلطان بہادر کہ در میان کولیان بسہر می بردند باجماعہ کوکیان و کوار ان
 آن سہ زمین قرار دادند کہ چون در رکاب ان حضرت کس کم رسیدہ فرصت را غنیمت شمرودہ شیخون باید آوردہ و دستہ
 را کہ حفظ کنی نگاہان باشد و بخت بیدار پاسبان ازین بداندیشہا بہ اتفاقان العقد پر بسے از حقیقت دل آلودہ شدہ
 خود را جو اسے سر پر دہ دولت رسانیدہ بسیکے از بار یا فلکان و رگاہ لبانہ بسیار گفت کہ فرستہ و ارم می نمود
 یہ اہل بسامع جلال رسیدہ چون بوقت عرض رسیدہ رغبت با ریافت پذیردن قرار داد شیخون را سہر و خند داشت ان حضرت
 فرمودند کہ این دو تہما ہی از کجا بخاطر تو رسید عرض کرد کہ پس من در بندگی لہذا زمان رکاب سعادت خواہستم کہ بجا آرد
 این خدمت اور از بند خلاص تمام اگر دروغ باشد مرا پاسہ من سیاست فرمایند صب لکم سپرد اور اپید ساخته ہر دو را یہ
 از مقدمہ ان سپردند بنا بر احتیاط سپاہ نرفت پناہ راستہ فرمودہ خود بدولت بیرون آورد و در گوشہ استانہ آخر بامی شب
 قریب بسہر پنج شش ہزار ہیل و کوسے بر سر آوردہ ہاسے دولت رہنمندا حضرت بالاسے بلندی استادہ بودند کوار ان رود
 تاراج کردہ اکثر کتا ہاسے فتنیں کہ ہوارہ در مجلس بہشت آئین سے بود و بسے گفت صاحب معنوی عبارت از انہاست و ان
 شب نعت شد ان جلدیمور نامہ جلا مولانا سلطان علی با تصور استاد بہر او بودہ اکنون در کتا بنجا حضرت خاقانی سجدہ بست چون
 صبح دولت مطلع اقبال و سید بہادر ان لشکر سفور بر ان بی امتد لان حد آوہ و کشتہ ہر جہرہ انہزم و شرف کردہ انید ز کوش
 تہران بادشاہی ترانہ کشیدہ حکم سو فتن و غارت کردن کنبایت شدہ ان پیرزن را کامرو اسافتہ با پسرش گدہ استندہ بعد از و نہ
 حنایت مرا جبت بہوب چانیر مطوق و پشتہ ہاچار ماہ بجا سرہ ان قلعہ پر و چنستند و اختیار رغان کہ انہ فاشنہ ہا ہاسے
 تصدیق ہا بود و در ملازمان بر شدہ و کار و اسف امتیاز تمام داشت در حی راست قلعہ سے سو فر بظہور آوردہ ہا
 صاحبہ قلعہ از ر سے احتیاد شدہ بود و از ہاسے کوہ کہ بنا بر کشتہ و دخت و انہوسے ظاہر گذر پچا
 بہصوبت بسہر شے شدہ ہاسے سوار جسے از ہیزم کشان و مرزوران بچیت نفع ہا منہذ سے پید کردہ از ان
 قلعہ روغن در پاسے قلعہ سے بردند و اہل قلعہ خطاب افرو پشتہ از پایان سے فرستادند و اجناس سے کشیدند چنان
 ہامرہ با سند او انجا مید و ز سے حضرت جهانبانی سوار دولت شدہ برگرد قلعہ میر میفرمود و ز ہاسے کہ درآمد اسکا
 حکم باشد سے جستند تا گاہ از طرف بل پول کہ پستان بر وجسے کہ قلعہ و روغن نسردنہ بر کشتہ بودند بہ نظر ہشرف
 آمدند و کاشد کہ تحقیق احوال اینہا نمایند گفت کہ ہیزم کشیم چون بہرہ وقتشہ کہ از لوازم این کار راست

با خود داشتند آنوقت بفرس در یافتند که سخن ایشان مقرون بعدی نیست و برین مرتبه تا کید رسد و ندانند که تا راست
 گویند از سیاست بادشاهی سخات ممکن نیست تا که بر افسار گردند که صورت حال اینست حکم شد که پیشین باشد و آشکارا
 نیامد چون به آنجا رسیدند و مراتب آنرا خوب بنظر در آوردند معلوم شد که قریب بقفا و گز از قنوج وارد و قنوجت نامی
 و از آن راه بر آمدن دشواری است که عالی بقفا و پشتا و بیخ اینین حاضر ساخته نیامد یک گریب و راست آمد و او از قزو کفتند
 و اشارت رفت که بهادران بلند بکست دست زده بر آنید سے و ندانند بر آید بودند که آنحضرت خود را راه بر آمدن از قزو
 میرام خان التماس نمود که این مقدار عمل فرمایند که جوانان از میان راه بالاتر روند این گفتند و خود قدم جلاوت فرس
 و از عقب بر اینان حضرت جنت شهبان خود برین معارج شجاعیت معروض نمودند و آنحضرت و شمار ظاهره و چهره
 بودند آنجا خود ایستاده قریب سیصد جوان را ازین راه بالا گرفتند و یکم شد که بر چله خبر کنند که کفر حضرت فرین از سر و پای
 بقلعه آمد و دره جنگ اندازد مردم درون غافل ازین بدافعه عساکر شیرازی تا فرروند و آنکه یکبار سیصد جوان از قریب
 آنها در آمد و پیشینه تبر گرفتند چون اهل قلعه را معلوم شد که حضرت جماناسته خود بر معارج اقبال و در ارج فتح قضا معلوم
 دل از دست داده و دست از کار مانده سر یکپسور است فرود می افتند و اختیار رضای سر سر کوه که در میان مسجد واقع بود آنرا
 مریه میگفتند بر آید مخصن شد روز و غیره آن طلبیده بهار است شتافت و در پناه کرمیت آنحضرت از آن شرب خواوشای
 یافت او با وجود شایستگی دولت و سربازی امور سلطنت از جمیع علوم جنفوس خبر رسد و ریاضت و هیات نصیب
 داشت و از شعر و عباد و دیگر جزویات بهره مند بود و در هر که تجلیان در معراجان پیشین پیشتر است تا یافت نیز تکرار این بسیار
 شد یکی از فضلای تاریخ این فتح را اول بقفا ماهر فایده چون در اینست بجز است تا بمانند و کس حضرت اولیا و اولیای او را
 و در آن طرف از امر اسکی پاوشاسته و طایر مان سلیمان بسیار کجاست و در راهی اسکی آمدند و در سلیمان عزت و دانشند
 نوشتند که تحصیل ولایت رسید که عساکر از گاه تعیین شود او ای اهل و اچین تا علم سلطان بر که از این زمان جو که
 نظار این مقدمت بود جواب محاسبیت تا پیشتر از عباد الملک و ق. م جرات خشن بنه از همدستی این اندک تا نه بشکر
 که در قفا سے کار گذارست و مدتی وقت هر جا می رفتند از روزیت کرس و در و نیالی اقبال باز یکس تا شایسته و ولایت
 سوار شوی است تا نگشت و درین راه هر کس بر چه تسلیم می نمودند و در این تیر بیست تا سیصد نفر از او و در راه
 بر کرد و او فراموش آمد بر که او اسب داشت یک کب تک که جراته مواجیب میگردد و از آنک فرصت چیست او سلی زار
 سوار رسید و سلطان حکم نمود که ترا و هزار سوار بدو پیوست و حضرت جنت شهبان از این خبر نرومی بیست خان از او و او را پیشتر
 خود بدست اقبال متوجه اهل قفا و شدند چون بلبل آب مندی می نمودل اهل قفا و قفا و شکایت فر قدم جلاوت پیش نشان و در پی
 کوچ موکب معنی او نیز کس میسر و در میان عقبه نیوز و کمد آید با میرزا عساکر سے که نزدل بود و شایسته و جنت پیش میروست و در
 جنت عظیم کرد و در دست کمانا بر عین دشمنان ساندند از آنکه در راه بر سر راهی است و در میان و در و کس و در
 سواران از آنکه در راه کس و کس جنت شهبان از این خبر نرومی بیست خان از او و او را پیشتر
 در پیوست که در راه بر سر راهی است و در میان و در و کس و در
 از مخالفان تیر زده است نمایان گردید و آنکه نیم جانت رسید دست بر او از لشکر کشید و در پیش محمد در شجاعیت سلطان و در آن
 جنگها بشماره از مسعودان قریب چهار هزار نفر از صفایان و عساکر حضرت جنت شهبان از آنکه در راه بر سر راهی است

جنگ کرده است و او لشکر مشهور آنرا را قاضی بنام کرده تا او در ششمانت و در آنجا از لایق بیک بسز او پسران او جمع شده اند و
پنج گشته درین تا خبر وصول موکب اقبال به دار الخلافت رسید مخالفان بر تبه و گریه جنگ کرده جنگست یافته شد و بسز از اینند ال
مقرر و مشهور جمعیت نموده بشرت مستقام عقیده و الا پیشتر گردید چون موکب عالی با گره رسید به پاپال راسی حاکم چاکر و نامه نموده را
خالی یافته در آنده و قادی شاه تیر شتاب او بینه رفت و میران محمد فاروقی نیز از برهانپور رسید و سلطان بجا و تفریب و خسته
در جاپان نیز بوده باز در پیش ششمانت از غریب و قتل آنکه در مگاسه که سلطان بجا و جنگست خورده در پیش رفت ایسے با قوت و دریا
نزد و زنی فرنگ که میر الامرا سے بنا و در پیش ششمانت و کشته های که موکب نموده بود در نیولا که بسز از عسکر کے تجرات را گد کشته رفت و
سلطان از جاپان نیز در پیش آمده و نوسے با عوایب و مردم جنگی از راه دریا به بنید و بیسید و احوال معلوم او شد خود او را بشید
که چون سلطان از دونا ششمانت شده مبادا بعد از دیدن بعد پیش آمد خود را مرفعی و اموده کسان پیش سلطان بستا و که بویا
طلب آمده ام چون صحنی روسے در پنجه دست میرسد سلطان از شاه راه احتیاط برآمده در سیوم رمضان هفده چهل و سه
آخر اسے روز با بعد و دوسے بخراب سوار شده بیکش روز سے رفت بجز در رفتن تاراضی او در ایانت و در آمان پیشان گشته
فی الحال بخواست فرنگیان بخود اندیشیدند که چون بچنین صید سے در و ام افتاده اگر چند از دیگر هم وقت است و زنی سر راه
گرفته اتماسس بود که لوط توقف فرمایند که بعضی وقت بگذرد و آید سلطان بچوت او مقید نشد و گفت که از دونا با نوا به فرستاد و
مضطر باشد به توجیه غراب خود شد تا ششمانت پیش آمده خواست بیکم نگاهدار و سلطان از آشوب غیرت و عیبت ششمانت
عاور اید و نیم زده غراب خود حسیت غرابی اسے فرنگ که در در دور بپا دود بود و نزدیک شده غراب سلطان را در میان جنگست
و جنگ و ریوست سلطان بجا و روسے خان خود را در میان آب گنهدند روسے خان را کسے از فرنگستان که کشتنای او
بود دست گرفته بجان خود کشید و سلطان فرین بچیند گردید و همراہان سلطان نیز در بحر بلا کافتا دند و تاریخ این بود که در اختیار
بجا و کشت یافته اند و بعضی میگوند سر سے بر آورده بسا حل نجات یافت چنانچه دستے در گجرات و دکن بچیند نگاه آواز و نمودار
و در میان مردم سے افتاد و بچیند در دکن ششمانت به اندر نظام الملک قبول کرد که او سلطان بجا و دست و با او چون کمان داشت و در
بیکر او ششازین بچوم نظام الملک را خط نموده خواست مقصد بکنند او همان شب از سر ابرو و نظام الملک غایب گردید مردم
خبرم کردند که نظام الملک او را ضلک ساخت میرا و تراب که از ابا سے شیراز و اکابر گجرات بود نقل سیر کرد که ملا تظب العین بچیند
که نسبت بستانی سلطان داشت و در آن ایام در دکن سے بود بچیند موکب ساخته میگفت که او خبرم تحقیق سلطان بجا و بود
بعضی سخنان که میان من و او گذشت بود و غیر از کسے نمیدانستند که کس حتم نشانه درست آمد القصد چون سلطان در آن روز
به آب فرود رفت و حسیت بان او خفاک ششمانت که زمان بسز او را لباس نر را سے جامه که بود حسیت سلطان بچیند و با او سلطان نسبت
فرزند سے درست کرد و از خزان گجرات باره دست بسز از احمد زمان استا و بعضی بچیند فرنگیان و آمد و خبر دوسے انوارت رفت
بسز از گاسے با خرنجان و روسے خون سلطان ظاهر بچیند و گاسے زرباسے خطیر بچیند و بچیند بچیند بچیند بچیند بچیند
خطبه بنام او کند تا آنکه روز سے چند در صبح بچیند بنام آن بود خنده و دوسے بچیند بچیند بچیند بچیند بچیند
لشکر بسز او کشیده بچیند و او را گجرات و جلالت زده روسے بنام بچیند بچیند بچیند بچیند بچیند بچیند
که از ششمانت ششمانت موکب منصور حسیت بچیند بچیند بچیند بچیند بچیند بچیند بچیند بچیند
بششمانت و در آن ایام که در میان بسز او را در روسے بچیند بچیند بچیند بچیند بچیند بچیند بچیند

سید محمد و اطراف و نواح سے سرحد و عسکریان برداشتہ جنگاں تھیں اور اس وقت کرم دہشتہ پادشاہ اعلیٰ اسی دور جو گور
 خود قبیلہ و تادیب یافتند و تبار کے اطراف و گناہان حاکم اور سر بر قابیہ و اہلیت و ہشتادہ آرمستہ شدہ اسے
 جہان آراہین قبیلہ نمود کہ بارہنوں مراحت بصوبہ مالک گجرات مطرف تہشتہ درین مرتبہ آن ولایت کو سیح را سبجے
 از دو تختہ بان کاروان بجاوردن جان نشان سپردہ خاطر از تعلیم تنسیق انجا ملین ساخته بمقتضی ملاقات سعادت فرمایند
 درین اثنا چون غیر خروج شیرخان اہل آن وقتہ انگیز سے او جہد و کوشش عرضیہ ہوتا وہاں لیا ط و دولت گردید صورت
 تشویر مالک بیگلا کہ قبیلہ از غمیت گجرات بر آت خاطر جہان نما پر تو اہل سال ہی گشتہ دار سر زنجیرہ و نامتہ حکم علسہ بہ
 استعداد و پیش نگاہ نظر لغت و اہانت اکنون ذکر عمل ان احوال شیرخان در میان خروجی و بصحت منظر اہل سخن لازم
 وقت است نام شیرشاہ فریدست و پدر کش سن بن بابا بایم شیر اہل از اہل خانہ قوم سور بود و با بایم پیستہ سواری
 سپہ میگرد و در موضع شکر از اعلیٰ نار نول توطن داشت و حسن بقدر رشد سے پیدا کردہ از سو اور کے بسپاہی گری آمد
 و دستہ پیش راہیل جہد السبالی دریا سے کہ اکنون در خدمت حضرت خاقانی بدراج اختیار و اعتماد مہرے گشتہ نوکری میگرد
 و از انجا موضع ہسرام رفتہ نزد نصیرخان نوحانی کہ از امر اسے سلطان سکندر لودی بود لازم شد و بر شد و کاروانی از شہلی
 و از اقرا نون پیش ہفتہ چون نصیرخان فوت کرد پیش دوتخان برادر نصیرخان نوکر شد و از انجا در ملک طرازان میں کہ از امر
 سکندر بود آمد و رفتہ رفتہ او عہد با گردید و فرید سیر او از پدر پیچیدہ جدا ہی اختیار کردہ دستہ نوکر تاج خان بود سے بود چنگاہ
 در او وہ ملازم قاسم حسین خان آو دیک شد بعد از ان نوکر سلطان جنید برلاس گشتہ روز سے سلطان جنید بقریب سیاہ اور آباد
 اہل خانہ ہو کر از ملازمان او بود نہ تہمت حضرت فرید کس مکانی برودہ بود حضرت لہر است باطن بکام منیر اور اور یافتہ سبک
 جنید فرمودہ کہ از چشم این غنسان یعنی فرزند تہشتہ انگیز سے ظاہر میشود اور امید باہر ساختہ آن دو اہل خانہ دیگر از تہمت باید
 نمود فرید تیر از نگاہ حضرت فرید کس مکانی توہمی بخود راہ دادہ پیش از انکہ سلطان جنید برلاس مردم خود سپار و فرزند
 پیش پد رفتہ درین اثنا پد کشش اہل در رسید و اموال وافر دست او اتنا دور جد و ہسرام میان بگلسخان جو نہ تہمت
 اہلیت از متاس راہ زنی کوہ سنگی آغاز نہاد و رفتہ رفتہ برسرا و جمعیت شد ہم روز پر گنہ می تاخت و رہا سے ہنر و ہنر
 سلطان بجاوردن جہاں سے ازین سے آگاہ سے یافتہ مبلغ معتد بہ حجت خروج راہ دستاوردہ اور اتنا خود طلبیدہ او آن زر را
 شدہ فرج بیجاہ و سامان لشکر نمودہ سلطان خدو گونہ نوشتہ دفع الوقت کرد و در اندک فرستے بسیار از مردم رنودہ او باہا
 بر کرد او فراسم آمدند و بحسب اتفاق حاکم بھار کہ از امر اسے نوحانی بود وقت ہستے برست و کسے کہ صنفاً تنگ نماید حکومت
 را شاید در میان بنو کشیر خان با مردم خود اختیار نمودہ بجاورد آمد و اموال و سپاہ فراوان تصرف آوردہ باز جہاں سے
 خود تہماہ دست نمود و درین مرتبہ پیشتر قوت کریمہ بحسب تالیع بیگ میرزا کہ تر و یک در با سے سر و جاگیر داشت پنج تہمت بہ خلیف
 آمد و از انجا شہر نیارس را تاخت چون جمعیت و سامان خوب ہم ہماندہ بود باز نہ تہمت رفت کہ بھار را تصرف شد و در جہ
 کہ کہ سرحد ملک بیگلا ہست بالشرک انجا جنگ نمودہ شہر کرد و انجا دور اہل تہمت گشتہ تہمتاں بالفصیح شاہ حکم بکند بگنہ جہلی
 مینور و دستہ بدیجا ہمرہ کوہ پر تاخت و از فراسیہ خواہی اگر شیرخان اہل این سنجے شہید کہ نزد با جہ او لیسہ ہست کس حضرت
 اور اہل بیہد کہ از احوال آئندہ و بر آگاہی بختہ را جہ وقت نڈو لیکن ہنرم نوشتہ دستا و کہ تا کی سال از انجا گار دستہ نیست
 و در فلان تاریخ دست خواہے یافتہ دوران روز در با سے گنگ یکا سمت پایاب خواہ شد و وقت از انجا تہمت و تہمت

نظیر آمد درین ایام که حضرت جهان ناسی حضرت ششانی بفتح مالوه در سیم گزرات توجید داشتند شیر شاه را وصفت نوشتن بجهت
 اقدام تار سینه بکلیت جهان گشای سبب شمت و ملک گیت فلان تهر آورده جمعیت یک جمع رسیده مجمع از بسای احوال شیر شاه
 نبوه صیت که گام شمشک و قانع قسم گریه و تمه احوال او در جاسه خود گذارش خواهد یافت لفظ چون به استعدا و یورشنگار
 حکم شد بر قوسه که از امر استحضرت نردکس مکانی بود و بجهت دلی قرار گرفت و حکومت داران تارانت اگر میر محمد بدستش معوض شد
 و با کار ناصیر میرزا این علم آنحضرت بجای که جایگزین او بود و حضرت یامت و نور الدین محمد میرزا از کنگه گیم بشیر یا آنحضرت و سبب آنحضرت بود
 سدید سلطان بکیم بیبه ایشان سبت حسب الحکم سبب است تلوخ قسین کردند در ساسانی که بخان آنحضرت ساس جبهه توجیدان باد شاه ملک
 اساس ختیار رسیده بود مدبه شیخ و لایت بیگانه در دفع شوکتش شیرخان بجهت رایات اقبال اتفاق افتاده با اهل مردم در باب
 خدمت برکشیدند ندره در با متوجه شدند و میرزا عسکریه و میرزا امین الدین با عبادت هر سبب به جهت یافتند از امر اسه
 عالیقدر نیز بر سیم بیگ چالوق و با گیت بیگ و خسر و بیگ کوکانش و نردی بیگ قندان و قریح بیگ و قریح بیگ خان
 اتاده و بر امر خان و قانع سیم خان او ذیک و بیو بیگ بیگ و زاب بیگ و ووست بیگ و سید میر کب و سید میر بابا و قریح و یعقوب
 بیگ و نعل بیگ و روشن بیگ و مغل بیگ و شیخ کثیر بدولت نازمت سرفراز سید و ششند و سید کفریز و سید تارا و سید ویر
 قریح و قریح چون سبب مسافت این بود و آنحضرت کاسه بر کشیدند با سبب سوار تا قاعه بنده در شیرخان در سینه بر آنحضرت
 بودند و چون در اگر معصوم سلطان بکیم بشیر به آنحضرت که کوچ میرزا محمد زمان باشد در خواست گناه میرزا نموده فرمان آنحضرت
 بجات فرستاده بود درین کلام میرزا با کمال انجاست و نهایت ذمت رسیده آنحضرت از خواست دست فرستاده بود بر جای
 جرایم میرزا کشیده جمیع از امر اسه معتبر را با سبب اقبال بمرستاد و نرد چون مسافت قریب شد بوجه بیگ میرزا عسکریه و سید زار
 سیدال غیر با سبب اقبال ششاند میرزا عسکریه و سبب تسلیم تاسینه و میرزا امین الدین و سبب تسلیم تاسیر برده و با لشکر ندره احترام
 و عزت به نردی اهل آن نرد و چون حکم و خیمه خود اقرار گرفته روز دیگر شرف زمین بجهت دریافت نوازش خسرو ایتها
 گشت و در یک مجلس و در مرتبه خلیفت فرمودند و ششیر دسبب سرفراز و ششیر گشت لفظ شیرخان پیش از رسیدن رایات
 حضرت آیات کلام جناده را بر سر جو قطب خان سپرده در استحضام داده متوجه بیگانه شده بود و بچال و قتل آن ملک را
 بدست آورد و اموال بیله پایان و سبب اب فروان تصرف گشته بود چون موکب حاصله بجهت و دنیا و کسب سبت جهاند شاه
 به ششیر گشت قلم قرار گرفت و روسه خان میرا کشش که بعد از تسبیح سوار از سلطان بجا و جدا شده در سلک ملازمان در گناه
 آنحضرت مسافت بود درین قریح عدیل و نظیر خود داشت که ششیر از قریب سا باطن نموده در ششیر لقمه افرو برده آتش در او دوچون
 در مکان مشله تزل تمام راه یامت قطب خان بشیر شاه از آنحضرت رسیده سبب اهل مشله امان بلبسیده بر آمده
 قطب غنسی مشله اگر چه آنحضرت قول دروسه خان را معتبر داشت گناه اهل مشله را که قریب ده هزار کسین ششیر کشیده بودند
 الامور بیگ و دله بیگ که قریب بساط عزت اختیار داشت فرمود که کسب می آسختا بریدند و چنان که نرد حکم باد شاهی سبت
 و این سبب سبب ششیر یافتند و او را امانت سبب سبب فرموده دروسه خان بمرام خسروانی خواص یامت و قلم جناده را
 سبب دسه او کسبت نمودند و پاره اعتبار را و میر تایلندی گرفت که در اندک روز سبب معصوم اهل روزگار شده مسعود
 عالم هست و چون خلا شرف از خدمت نرد یافت بوشش بیگ پیش نهاد سبت جهاند شاه اگر چه درین وقت تاسینه ششیر و نردی
 بیگانه زنده بدگانه جهان پناه آمده از ششیر خان استقامت نمود و شهر را بدولت انار آن سبب رسیده را و بجهت امانت خسرو امان

امیدوار ساخته نبود حکومت بیگانه استمال گردانیدند و آنچه پیشتر باعث تسخیر و تقسیم غزیت بیگانه شد و چون طبره چنه مغرب خیم
گردون جناب سگر و بد دو تو امان برض رسانیدند که موسم باران نرود یک سبده کت در آن ملک از ان فروشته آداب و عینان
سیاه عبود سواد انجایت دشوار است اگر از در سه غرم در سیاه طر و نه سه چند و این تو از تو وقت شود صلاح دولت در آن
خواب بود نصیب شاه و همه بیگانه نظر بر اغراض خود نگاهند و سر و مش داشت که با شیر خان خود را در آن ملک جمع ساختند بر سر او
رفتن بیشتر است که وقع او بیسوت میر خواهد شد آنحضرت چه بخت مراعات خاطر آن ستم کشیده و جواز رو سے این کنگش معقول
رایات جهان کشار فرشته متوجه گلگیر گشته تند و از انجا میزرا سته ال را با پنج شش هزار سوار از آب گذرانیدند که از آنحضرت آب
سیرفته باشند دور نواسته لشکر منیان انجا برض رسانیدند که با انخان پسر شیر خان که بعد از پدر خود را مسلم شاه نام کرده بود
با تعلق خواص خان و برادر در سر مست خان و پسر مست خان و عابد خان آمده مقبضه کرسی را که پیش از او در آن بیگانه است مقبوضه
و حقیقت معاطه آنکه شیر خان بر استماع توجیه رایات مغلوب صلاح کا و با است وقت در آن دید که چون موکب عالی بولایت
بیگانه در آید او از راه چهار کمد بولایت بجا رود تا اعلام فتنه و آشوب بر قلع سازند که هم خسته آن بیگانه باشد رسد و هم
زیادی دولت مد تعنه و خاطر بدل انحرافی باشد و بعد از آن راه که سه دستا و که مردم با دشمنی بر او فدی چند
سطح در زان خود به فراغت برسد و در جلال خان تا کید شود و بود که زانرا اگر انواج بلو قلماسی مجدد و کر سه
رسند تا ملکن و مقدر باشد بر بجا با اقدام نماید و ستی در آن کند که بکرم حال خود را این طمع سازد و القصد چون این اخبار رسام
بکمال رسید از همیم یک جابون چه بگیرد یک ویرام خان و نهال یک و در پیش یک در ک سله و آنچه کجا در را با پنج شش
هزار کس بقین چند بود و در جلال خان بکلاف نکاشش پدر بنا زیت میا درت نمود و مردم با دشمنی چون ترقیب انواج و معزله
جنگ کرده بود نه مغرب گشته عدان ثبات اندوست و در تدافیرام خان مکرر بجا و دشمن تانسته چپشرا سے مروان کرد
نشین چون از غفلت و غرور به ترقیب انواج نیز واقعه بود نه سلسله ان نظام و استحکام از کم پیخته چشم رسته تپا و منصور رسید
و علیخان جهاد سته و حیدر بیگ و چند سے دیگر از اعیان لشکر و چه شهادت یافتند و از استماع این خبر وحشت انرا آنحضرت خود
بسرعت تمام منت فرمودند و در بین جنگام گشته مجر آرا که کت سوار سے خاصه ترقیب یا نته بود در کپکام غرق شد بجز آنکه
انواج کت کت کت به افتخار نرود یک رسد جلال خان نسرار نموده جانسه سپاهت بد برد و آنحضرت میرزا سته ال را به
ترتیب و بر بنیه که میگیر او مقرر بود وقت فرمودند که انجا رفته سادان مردم خود نماید و از ان راه بیگانه در آید و خود دولت
و لقب ال کوچ کوچ متوجه دار الملک پانده شده و تیا کید از کسبانه در سال نصد چهل و پنجاه بیگانه روسه نمود و ان
با سارا افغان خلاصه خسته بیگانه اگر غنمه از راه چهار کمد بود در هتاس آمد و به نرود یک و در بر شله و تاس استغرت
شد و بکلا از این سه گفتنت اگر چون مجدد و در هتاس کو قلم است کسب و غایت شامت و استحکام رسید بر اوج ستان بوسینه
حاکم ملوکسان بر ستاده طرح کتبه انداخت و اناس بود که امر و زرا کار انشاده و مقصد هاسله پوشش و ارم اگر از روسه
مرد سے اهل و عیال مراد همرا بان مراد متلور محمد جاسته و بد که بخیر جمع تانم تر و نموده سر کشید بر چون جهان او خوا سم بود
القصد میا بوسه را خسته لوح را خرب داده بود از قبول مقصد دولی جهاسا حته و در سر و سله و در جوان سلع شاهینده
با طرافت مردل کثیران کما شت و به این تدبیر زار و در دست مرد مسخ بقتل و آورده ستند و استغرت شد و اهل و عیال خود را
و سید سارا با احتمال و انحال و اموال که بیگانه آورده بود و در انجا کت داشت و خاطر زار و همرا پر داخه با لشکر و این ملک کس

لوازم و ادب بی گزشت و سخت را به نگارنده از آمد و خد سده و ساخت و حضرت جنت کشی است بواسطه بکار او خوش کرده بودند
 عیش و نشاط است قرار گرفته و امر از این گیر با سحر و جادو کار با سحر و جادو حضرت فرموده خود هم بر سر پرکانات و قمر و سکه نعت و کلام
 بسیار از اهل باغ و غنچه شد و بسبب بی پروایی سزاوارانم بخت ختم او قوی تمامه و در کمال استغناء و فراخ باطن سر که نام گوشت
 فرکش کرده و چند سیر از انبساط تحرک صاحب عقول و اهل تشنه شیشا باطل خود راه داده و حکم از جا گیر خود خود به اهل خانه و اگر منصف
 من شریفیت خستاده و بلوغ آمد و همان غنیمت بر نیامده و از انظار زرقه اراده بستی ظهور آورده و کشید و خان وقت را غنیمت شمرده و
 بنا کس وقت و آنجا را مشغول گشته و سر قضا حکم را پس بگشت و از آنجا جویند رشتناخت و با بابایک جلال بر پدر ششاهم خان در استقام
 قلعه جویند گوشت و اتفاقاً یوسف میگ پسر ابراهیم میگ جالبوق که از راه ده بقصد ملازمت جنت آشیانی
 میرفت و در جویند بابایک پیوسته بود و در ملاقات جویند اهل میکت جلال خان با او دید و در کس لینا رک کرده خود
 را با او رسانید و او نیز سینه جنگ شده و کثرت مخافت را منظر در دنیا آورده و روانه بجلیه و ششاهم پسرین و کشید و روز دیگر مخالفان
 آمد و جویند را حاضر کرده بابایک جلال بر پدر نگاریدانی نشاند و او در دست داد و حقیقت حال میرزا یان و امر او شست و در این سواتر
 بدرگاه خستاده و فرستاده از دی به اگر آمده و بیجا سحر از چند میرزا هندال را از اگر به بی جانب جویند و متوجه ساخت و محمد شش را در این
 داشت که آنچه در وقت گذارد مردم میرزا نماید و جویند بی جانب کاسپه روانه شد که یا کار نامی خان میرزا فتح سار و در در و در
 میرزا یان با هم گفتن نموده بدین سخن گفتند و در غلال اینحال خبر و یک کولتاش و حاجت محمد بابا تشنه ذرا بد میگ
 میرزا فقر و سینه دیگر از بنگار گشته میرزا نور الدین محمد که در قنوج بود بگفته و مشارالیه آمدن ایشان را میرزا هندال گشت
 و بسته حاجی اهلالت ایشان نمود میرزا هندال گشته است الفات میرزا محبوب محمد فاضل تو هیاست خستاده و کس حج آمدن
 لعل با و کار نام میرزا و فرستاده از این است او را پس از رسیدن کس میرزا کولی جلاله گفته بودند خستاده میرزا از راه غیر یافته
 نزد ایشان شناسانند و نام نهادند و بگفته گفتند که ما دیگر ساری عازت با پادشاه ندیم اگر شما خلب نام خود جویند
 ملازمت پرستند و شایسته بگفته و اگر خودت میرزا کاملان میرزا محمد فاضل تو فیاضی آمده پیام امر انبساطی رسانیده و گفت که
 یکی از دو کار نگریه وقت است یا خلب نام خود خوانده لعل را با بد فراخت یا نه اند ایشان را گرفته میرزا هندال که جویند
 این خیال محال در دل داشت و غنیمت شمرده آن حرام مکان بخت برگشته را بر این مرم باطل طلب نمود چون تفرقه با اهل جویند
 و حقیقت شوکوش میرزا هندال بعد از آمدن سید شیخ بول را که از اعیان مشایخ هندوستان بجزند و جویند فاضل قدس منظر استیلا
 حضرت فرمودند که میرزا هندال را به صاحب سعادت چونند از خیالات فاسد باز آورده به استیصال افتادان بر همون دولت گرد و چون
 شیخ به اگر کسیه میرزا استقبال نمود شیخ را تبرک نمود و شیخ جویند که معقول و سخنان خیر اندیشا میرزا را از ان و اعیان بود
 بر اسما و غیره که متوجه شده بود دولت فرموده و دیگر جویند را طلبید گفت آنچه از لفظ جنس میرزا شده سامان باشد و تیسیر
 میرزا تابه محمد پیشه و انوده که اگر به نقد میرزا است اما از نسبت اجناس فراوانست نشاند و در خاطر خود که سامان خواندند و چون
 انبوهی بر غلات این تدبیرات خسته بود اتفاقاً در میان چشمدوز میرزا نور الدین محمد از قنوج به انوارا ما آنچه بقصد و طلب امر
 بخت برگشته بود و میرزا با طبع خوابان آن با حسن و بد در عزت شمیر میرزا انقش گردانید لاجرم بار دیگر محمد تو هیاست را نزد امر
 استانت فرمود و امر از بخت برگشته و بد و سستی پیام خستاده که اگر برین غنیمت ثابت قدم آید شیخ بول را که خستاده و فایده
 علامت عقل بسیار است بر خاص و عام شخص شود که از راه چسبیت آنجا با باقی طریقی جمع آمده ملازمت کنیم و میرزا نور الدین محمد

بر حضرت سیرا شهبان شیخ را در ریگستانی که نزدیک پیاغ بادشاهی است از شربت سخاوت سیراب ساخت بعد از آن
 امرای محذول الحاقیت آمده میرزا را دیدند و در صاحت نامبارک و زمان باسوس و شنبه بنام سیرا شهبان خواندند و هر چند حضرت
 قباب و لدا را غامی والده نیز انهدالی و دیگر گیگان نصبت کردند سو و نداد و بعد ازین ساخته چون میرزا نزد والده ماجده خود رفت دید
 که جامه کبود و پیرا گشته باشد که درین طور شادی این چه رنگ جامه است آن عاقله از روسه و دوری فرمود که تو از خورد
 سالی و نادانی بخر یک سبب از جن جنوران سید دولت چنین مکتظ کرده خود را در ورطه خاک انداخته این لباس با تم و جبه
 بصیبت نسبت که پوشیده ام در وقت محرمی آمد گفت که شیخ را خود کشند و بر او من چه تامل است میرزا او را و لاسا نموده سیرا گرفت
 چون پیا و کار ناصر میرزا و میر فتح علی این خبر گفتند از سر سید از خود و کالی بیسم استعمال خود را بدلی رسانیدند و در استحقاق
 و عاقله شکر کشیدند میرزا شهبان این خبر شنید و به امر انگاشش نموده متوجه بدلی شد اکثره جاگیر داران از اطراف آمده میرزا
 دیدند و بکون متواتر بدلی فتنه جو از هم محاصره برداشت و یاد کار ناصر میرزا میر فتح علی در شراط غلبه داری جبه و اهتمام نموده صورت
 واقع را میرزا کامران عرضه داشت کردند و التماس توجه بدفع این فتنه و آشوب نمودند میرزا کامران از لاپور متوجه شده چون بقصیه
 نسبت رسیدند میرزا کامران ساخته چنانچه اگر شتاخت و میر فتح علی فتنه میرزا کامران را عاقله نموده یاد کار ناصر جان دستور
 فتنه ماند و میر فتح علی بمقتضای میرزا کامران اگر روانه ساخت و میرزا شهبان را که را گذار شده لاجوب الوردت و میرزا کامران
 به اگر در آمده بسیر برجاه و حلیل قرار گرفت و از دلاری یکم التماس نمود که میرزا شهبان را از لاپور و لاسا کرده بیارند تا محیا
 از میان برداشته شود آن عصمت قباب میرزا را از لاپور آورده و قوطه در گردن انداخته میرزا کامران ملاقات نموده
 میرزا از روی عاقله پیش آمد و روز دیگر گناه امر را بخشیده کورش داد و نگاه میرزا یان با اتفاق یکدیگر لقبه و قح فتنه شاه
 از آب چون عبور کردند تا توفیق اتمام این خدمت نیافتند القصد چون ولایت بیگانه مستقر سوک جانشگاه گردیده آب و هوای
 آنجا ملک طبع اشرف افتاد و امر او زرا از کمال فخلت با سوره کتیره اختند و آن ایام مزاج و نظیرت چنان نازک شده
 بود که یکس روز ناخایم در مجلس نشست آئین یکین به و مزاج که کوریتو نشست کرد بلکه امر را راه کورش و طارفت اجیانامید مشی
 و از فتنه آگیزه شیر شاه و بر هم خورد گه هند و سمان چون راهها مسدود بود اجبار از قرا و واقع بار و دمی جلایان
 میر رسید و اگر اجیانامیر رسید از قرا واقع عرض نیکو از چون کار به شوارسه کشید بیخه از و لقا ایان صورت
 حال را موافق مخلص الامر و حرم و داشتند حضرت اصلاح ایکان دولت و اعیان سلطنت با وجود موسم باران و کثرت
 آبها و قیام سید با غریب و راحت لاجوب دار خلافت اگر معصم ساقند و ارا ده فرمودند که حکومت و دارایی ملک
 بیگانه را نیز باید یک عیانت فرمایند او به این سفر رفته نشد و از او با سه دور از کار پیش تا در دو از میدان قمار نموده
 نزد میرزا شهبان رفت آنحضرت حکومت بیگانه را بجا گیرنده یک مرحمت فرموده علم و تقاره و اکتب گیر غیامت نموده حکم
 فرمودند که اگر اجیانامیر صورت اقتدا آنچه از لوازم سلطنت است ترتیب نماید و جمیع کثیر از امر را عاقله قدر را یکجنگ او گذاشت
 ضامن راحت بار خلافت معلوم داشتند و شیر شاه صیبت بنصبت سوکب محلی و روان شدن میرزا یان از لاپور خلافت نگه
 کشیدند تکب محاصره و جنور نموده متوجه ریتاس شده چنین قرار داد که اگر رایات عالیات بدفع او متوجه شود و بیگانه
 شده از راه چنانکه باز به بیگانه برود و اگر آنحضرت متوجه دید خلافت باشند و ریتاس راه هر جایی که باید خود را مبارزه
 معطل رسانید که چون آمد چون سوکب عالی به زمین رسید شیر شاه کی لشکر بی استعدادی از روسه معطل معلوم نمود

شیرک شد و به استخوان نام و لشکر شاه آن دلیرانه قدم جلالت پیش نهاده نزدیک لشکر پادشاه رسید و قابو طلب گشت
 که بگردد وقت باشد تا بود از پیشون آمد چون این سگ قراول سبک بود سید میرزا محمد زمان صورت و واقعه را مورد عرض داشت
 با آنکه موکب عالی از آن بگنگ جو رنوده بوده و توجو ایمن تیار سگله سمانی لشکر و زلوسه عیار و با اصلاح و جنگ نمیدیدند
 که بعضی میسازند که صلحت وقت در غیبت که بسته خلافت لشکر عیبتا برده ندرسه چند از غمت سفر فرستاد آنگاه
 با سپاه تازه نور توجه وقع احد اسه دولت باری شد آنحضرت از سلوک غضب و شدت قهر صلحت وقت و کفکاش
 سپاه سگله ملقت ناشده و کثرت مخالفت منظر مهت در بناده رده عمان توجه کاتب او متعلقه و استغناء چون امر سعده
 انزل فرموده کلک نقد برگشته تاگز بر و قوتش از پرده قضا لیا عالم ظهور بر تو می آنگشند و در وقع آن سینه و تیر تیر میزند
 با لیل با وجود میانت راسه تن پادشاه جهان آرا و جواب دید او بیاسه دولت اصلاح وقت ملقت نشده و بیاسه مخالفت
 تو چشمه رود درین طور سگله از برادمان آنحضرت که هر که ام کفده بصیبت و قدرت داشتند که براسه دفع اعلای دولت
 نمایند از اتفاق و کونا اندیشه توفیق هر اسیر یافتند در چند آنحضرت بیاسه سعادت رهنوسته فرمودند و برابر بفرمود
 دور از کار قشقه به این سعادت فایض نشدند و در موضع بیاسه عنایات بیوج پوپه بشیر خان تقابل یافتند و آب کنا س
 همان دو لشکر واقع شد آنحضرت پل بسته از آب هم فرمودند و با وجود وقت سپاه و کثرت مخالفت همواره قراولان شکر معتمد جنگ انداخته
 طالبی آمدند و همانا قبل رسیدند چون بر تقابل یافتند و با بجا بشیر شاه و ام فری تزیب داده وارد وی خود را با سپاه و درین
 وجهی از پیاده با جبار و ابای بار بردار و امش بازی بود و گذشته خود با مردم بیاسه شکر شد سگله عقب رفته نشست و
 لشکر پادشاه از زمین فریب نهد آنگاه سینه یافتند تا آنگاه که سینه قابو نماند بشیر که در بیاسه مصلح که مردم پادشاهی
 در نهایت عظمت بودند از غمت اردو و پراشتد لشکر خود را سه توب کرده بود سگله خود و دیگر سگله حلا الخان و دیگر سگله خول
 خان و مردم پادشاه را از دست زمین کردن اسب و جلال حمید پوشیدند لشکر آنحضرت از تیر سگله نقد بر کشتن چنین
 سگله و ریش شد بجزرت اتحاد ند چون فرصت تدبیر و سگله علاج از دست رفته بود بجزرت بجزرت اقره و درین اثنا با سپاه
 جبار و نزهه سگله بگ و قح بیگ بجزرت رسیدند و آنحضرت خود بخیریت سوار شده به آنها فرمودند که نزد رفته
 محمد علیا صاحب بیگم را بر آرند چون بر در سراسر برده عصمت کسیدند از هجوم افغانان جنگ در گرفت تا رسیده
 داشتند مردان غیب سید شربت خوشگوار شهادت چشمه ند و میر بگوان سگله تیرا سگله در کرد سرا پرده توفیق جان
 شاد و سگله یا غمت جمعی از مخلصان صلاح اندیش بجزرت را گرفته باور دند و درین وقت هر چند از مردم شربت شادمان
 رخصت تعاقب نمودند و بر این بی ادستار سگله خود سواره بر در کسرا پرده آمد و بیاسه و سگله بر افران
 جت مخالفت تعیین کرد که سگله احمد اللان نقد گستاخی پیش نمانند و بحسب سر نوشت آسانه و حوادث زمانه
 تا در آنجا بود بشیر شاه خدمت ایشان را سعادت خود دانستند به ادب و عزت سلوک می نمودند و بعد از شکست
 دوم که آنحضرت بولایت گرسیر لشکر عیبتا برود در کمال هیامت و پرده پوسته خاومان محل را بر عیار سوار کرده از آنجا
 بیابان گذر است الغصه چون آنحضرت به بل رسید ندیل را شکسته یافتند تا چار سواره سردار یازده نفره و درین حال
 از اسب جدا میشوید و غم نام نام سگله بکشتیا رسیده تا و رسد آنحضرت را با محل نجات میسازد از در بر سگله
 گرام توجیست او بعضی میسازد که نظام سیر کسب نمودن گردیده فرمودند که اگر درین مرتبه باز بکارم حضرت و با لیل

شاهنشینان و خوشبختان و درینجا که مرزا کامران لاهور را باست نفوس کرده اند و پیشه نامهربان بود و خاطر او گشته چه اگر درین
 مرتبه باز امر لیسک ساخته شود که خلافت در او باشد در تمام هند وستان گنج سلامت یافت نخواهد شد چه هسته از کیش شاه
 ایشان را در لاهور بگذارد و اگر فتح از جانب ما باشد نمایان را و دیگر چه روسی آنگه در برابر تو آید آمد و مردن بران بزرگ
 شرف دارد و بر کس این کجگاش میرزا کامران داده با خیانت نموده با از جفا و باغ غلط کرده الحاحی حاصل سپید ز امید
 سیالان محبت پیدار سعادت هر است آنحضرت اختیار نموده ثبات قدم و رزید و سپید ز کامران سه نبر کس از مرد و مرد
 یا شلیغ میرزا احمد امین و در خدمت آنحضرت معتمد رزید نموده توفیق بهر است نیافته متوجه لاهور شد و کرمی را به
 حبت ششانی بار و دم با شیر خان و حادثه که کجیب تقدیر روسی نمود درین مدت که حضرت
 نیت بشیال در در آنخلافت اگر تشریف داشتند همواره درین جمعیت مردم و اصلاح شگستگی بود ان لشکر بود و بهنگ
 هست معروف نماند و مذکور آن چشم خرم سپید نموده لیکن چون با دران از حسن انشا حق و اخلاص نصیب نداشتند چنین
 و متقی با جمعیت خود از سعادت بهر است باز مانده حضرت حبت ششانی با بر خود ملت سپاه و کشیدن مخالف رشوه
 جنگ شیر شاه شده چون به پیوسته پور کسیدند شیر خان با لشکر انبوه آنطرف در ریاست گنگ تبه اهل سپاه مذکور آمده
 نشست آنحضرت در آنک فرستید بر در ریاست و خوار پیوسته بر پهل بسته ارادت نمودند و در آنجا که خوانان تفریب
 صدر و خواجه فقر تر حواسی نمودند بر سپاهان بیله زین سوار شده خود را بر یاز و نه و چون بشکان دریا نور و از آب گذشته
 بر دست مخالفان آنحضرت رسیدند پس از آنکه از آنجا که دولت را با لشکر کارزار سوخته و قتیع السیف را از آنجا که
 که از راه چل مراجعت نمایند چون تفریب پهل سپیدند فوسجی از آنجا که تیسل کرد و بار تا سه روز و جنگ جو با گرفته بودند
 بر سپاه سپیدند و بشکن چل سوار و درین اثنا از روسی باد شمس قوی انداختند که توایم فیصل با در تمام شکست
 یعنی التوریک شکر خیم نیریت یافت و در آن جوانان نیر و آزما سی و او در دستگ و او در سلامت با بر آمدند او لیا سی و دولت چنین
 سلاح و دیده گنگنا آب گرفته بفتح روان شود و کوچ کوچی منوجه شدند و در آنجا که راه چون کشتیهای مخالفان نمودند
 شد تو سیه بیجا نباشد آنحضرت کشتی کلان افغانان در سیم شکست القصد مدت نگاه در نواحی قنوج تقابل مطهر القای
 و راه افرحالی محمد سلطان سپید ز او سپران فتح میرزا و شاه نیز که قبل ازین سالک مسلک این کشته بودند و آنحضرت
 بر جسم ذاتی رستم حضور جبرائیل آن لاسپاسان کشیده بودند چنانچه بکلیه ازان گذارش یافته در نیوقت باز از بیجا
 قرار نموده راههای بسیاری از کسایه شدند رامی صلحت اندیش آنحضرت چنین آفتقا نموده که از آب عبور فرموده
 بحر حال جنگ باید انداخت تا بدینجه رتزو و کاک تقدیر باشد بطور رسد لذا پهل بسته از آب گذشتند و پیش
 لشکر خندق خرم نموده از امبای آنجا که در برابر گذشتند و در جلها قسمت یافت و شیر خان تیر در برابر خندق زدند
 و بر روزه جوانان کار طلب از جانبین بر آمده پیششاهی مروان میگردند درین اثنا خوی سلطان شد و از کثرت باران سردی
 که منسوب بنیم ننگ و چشم لوبه نیامر فزونسل لای و گل حرکت دران زمین متعذر نموده لاجار او با سی و دولت چنین سلاح
 و پند که بقضای مرتفع که اندای کل محفوظ باشد قتل مکان با بدینسر بود و قرار یافت که صبح روز و یک که عاشور است توفیق
 را ترتیب داده است اگر ضمیمه از خندق بر آید جنگ بر درند و باجای که قرار یافته تبدیل نمایند و بسم بحر منصفه
 حاصل و حنت بیابان عزیمت سوار شدند محمد جان بروی و پس از آنکه استادی سطله دستا و احمد روسی و حسن خلفات که تقدیر

صلح نیکبخت تا آنکه قاسم بن عبدالمعز خود را بنده شاه شیراز بنامد و در آن وقت که در آنجا بود و او را با خود
 سوگند سازد و کلام خود را از مددش جوید خلاصه مضمون مکتوب آنکه پنجاب را بمن و آنگذارید و مرا از خود و ایندنا با هم
 اتفاق کرده با پادشاه را از هندوستان بر آرم شیر شاه بدلی رسید در پیش رفتن تامل داشت که چون برادران یکجا شده
 لشکر عظیم فرستادند و اندک مدتی پیش رفتن به پیشاپس آنها و گمان کارها نشود و برین پادشاه عبدالمعز رسید شیر شاه او را
 گرم در پافته از فرقه بی اتفاق قوی دل رشده جواب او را موافق مدعا سے میرزا گفت و عید سانسے را از جانب
 خود همراه ساخته نزد میرزا فرستاد تا حقیقت معاد کسبت کیفیت لشکر آگایانته باز گردد و خود نیزه بر شده کسبت
 پیش میرزا کامران فرستاد و پیشکوه را در باغ لاهور دید و در آن روز مجلس آراست و حضرت جهانزاسنه را نیزه
 تکلیف آورد با و دیگر میرزا سے حق ناقص کوتا منکر در تمام طبعی همان سبے سعادت را پیش پیشکوه فرستاد و در پیشکوه
 ماورکنا در ریاسے سلطان پور ویدر برگشتن آب و در ترساحت مظفر کمان که کسبت قرار سے تعیین شده بود تا
 نوسے سلطان پور آمد و بوقت عرض سبب کسبت که مخالفت از آب عبور نمود و علییده بیگ برادر زاد من بقتل رسید
 چون اراده شد میرزا کامران و اتفاق سایر برادران معلوم آنحضرت شده بود و ناگزیر از آب لاهور عبور فرموده کج کجی تا
 کنا آب چند شب شتافتند و میرزا با برادران نیز همراه شدند چون آنحضرت را و عید کسبت باقیته بود و بعضی را همراه میرزا عبور
 ساختند ایشان را پیشتر از خود بصوب کشمیر فرستادند و در آن بین کلام که میرزا کامران آنحضرت مام میرزا بقصد آنحضرت
 میرزا عبور بکوت است ایوب گن گشته بود و از اجلاسے و ابرال کر سے و یکی ایک و همی از امرایان کشمیر با کجا کجا خود به دست
 نموده عبور و لاهور آمد و بود که به آشنای میرزا عبور از میرزا کامران پیشتر می گریه کشمیر کشمیر بنامند و چندین بار
 استه خود نقش ابرو آرزو صورت نیست در پیشی که میرزا کامران کسبت آنحضرت اگر می میرزا سبندل با اگر در آنجا
 عبور بیسبب از دارالحدیث لشکر سے شلیخی با با جو چک که از عهد سید میرزا کامران خود ز قید و او را فرستاد
 که باز ای امر سگ کشیم که نامی است که پیشکوه کشمیر بنامند و در آنجا بود چک سید فخر و در آنجا بود اگر مشکست گن پونا
 که چشم چشم دولت ای پیران و در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود
 جهان ره شکر سبک را بنامند و در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود
 حضرت بنامند و در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود
 یافت که تا در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود
 پیشتر و با خود و چون کسبت سبب میرزا کامران کسبت آنحضرت که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود
 خواسته چون بیگ بر سر آمد که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود
 داشتند که میرزا کامران را در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود
 و در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود
 و با دیگران را بریزد و در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود
 از احتیاط در دست چشیم بالشکر قریب بود و مردم نهایت که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود
 رسیدند و چون بایده شد که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود

مقتضای میرزا کامران بدان شد و سکنه را کوچی نیز بر اسب میرزا حیدر اختیار کرده خود را بکوه سارنگ کشید و خود
 در حین غم و حزن و بیعت که آنحضرت پس میرزا یان پنجاب سزونی گشته بود از چند مترل هندال میرزا یادگار نام میرزا
 افغانی بیک میرزا که در آنجا اقامت کرده بود درین اثنا قاسم خدیو بعد از چند روز از افغانان رسید و قزاقان میرزا
 هندال اخبار گرفتند پیش میرزا آمدند و افغانان تمام اقبال سپیدند و بعد از چند روز گار شفا عت میرزا با دوست
 از سیاست منجات یافت میرزا یان تا بوقت که در تیرت سز گردان بود و در هیچ شیدالستند یکا گرفتند یکجا بود
 و حضرت جنت هشیانی از راه دشت غریمت بگرد استند و تخمین و قیاس قطع مسافت میشد و شیرشا و خواص حستان
 غلام خود را با این علم شتاب آنحضرت تعین نموده بود با وجود کمال استوار و انبوهی لشکر جنگ و لیسری سز بود
 و از هر مترلی که آنحضرت کج میفرمودند او فرود می آمد و درین اثنا که از راه قاره رسید بعد از تحقیق ظاهر شد که میرزا
 در دوسه کر و سه علی مسافت می نماید میرزا یان بقا که از میرزا کامران جدا شده درین سفر سعادت طاعت شرف
 بود بقدر نموده آنحضرت نزد میرزا یان مشتاقان که در میان راه سعادت را سعادت پذیرسانند به عازمت آورد
 میجوید حکم میرزا یان راه بخون دولت گردیده همراه آورده و در راه سعادت میرزا یان را در سعادت هشیانی
 عاقل بود چون در وقت حق پیوست و در خاطر حق شناس آنحضرت نهایت گران آمد چون از سب یوین هشیانی نگاه
 که از زمین و ازان منسب بود اتفاق افتاد و فرمان به تامل و خلعت محسوب یک مهر نگاه او و در آنجا بیک سرستاده
 او را بخطاب خانجهان نامی و علم و تقاره امید و سازد در باب فرستادن افغانی را در دوسه کر و سه علی و خود حق
 از سر بود ندوی طلب به امتیاز سرستاده نموده به رجوع خدایات افغانی سرسره و از سب لیسری را که در راه سعادت
 سعادت استانیومی که نسبت است اما در آنچه حکم شده بود فرمان برود و دوسه کر و سه علی که در راه سعادت
 داشت و سوداگران را سز بر راه ساخت که غله و اقلام اجناس همبکر و طلا آورد و فرود شدند و کشتی بسیار سامان بود
 که مردم باو نشانی از آب عبور نموده منوجه بگردند در حقیقت دهمین رمضان سعادت و چهل و بیست و هفت ربات علیا
 سعادت گردید و در عقبه لیسری که در دوسه کر و سه علی واقع است خود سعادت سرسره و آمدند و میرزا یان در
 پنج کره گشته مترلی گردید و یادگار نام میرزا نیز در پنجاب آب و آبره کرد سلطان محمود بیک که از توابع میرزا
 شاه حسین از خون بود و ولایت بکر راه پران ساخته بعد در آمد کشتیها را با سب قلعه کشید با تمام قلعه اسب
 گوشتید میرزا شاه حسین که در میرزا شاه بیک از خون است چون حضرت غر و کس کاستند شاه بیک
 گرفتند او بعد از شش روز رفتن ملک را در تصرف آورد و حضرت جنت هشیانی از عقبه لیسری و از آنجا
 سلطان محمود سرستاده سعادت استانیومی در بهر دوسه کر و سه علی و در جواب عرضند داشت آنکه در سز
 شاه حسین با او طاعت بنا بر آمدن از آنجا که در سز و کس کاستند و از آنجا که در سز و کس کاستند
 آنحضرت نیز فرود راهی بود از قبول مقرون و گشته امیر ظاهر سعادت و سز سز در راه از آنجا که در سز و کس کاستند
 میرزا شاه حسین به شرف بهشتا و سز و شاد و بار آه آب اخلاص در ریاست و شیخ بیک از اولاد کشید و چون آن که
 پسران او از غله بود کسب و مالکیت بافتنش لایحه سعادت با اینچنان بدگانه و در سعادت داشت و سعادت
 بیک محمول کم دام و تا بوقت دولت داشت آنحضرت از عثمان نیز در حقیقت که در سز و کس کاستند و از آنجا که در سز و کس کاستند

از جایی رفت اکثر راه گزینش گرفتند تا آنکه از مردم اعیان میر غا سیر صدر و خواجہ غیاث الدین جامی و مولانا میرزا
 راه بی بی بیگم سپرد پیش میرزا شاه حسین فرستند و میرزا حسن و نظر علی و ولد شرف علی بیگ و خواجہ محمد علی بیگ
 تودیا و گانام میرزا شانتند میرزا علی سید که ششم خان و فیصل بیگ و جمعی دیگر اتفاق کردند و میخواستند خود را بگویند
 سلامت رسانند حضرت از روی احتیاط مستوف خان را که سر کرده آنها بود مقید ساختند و محلی از احوال یادگار ناصر میرزا
 آنکه چون حضرت جنت ایشیانی اورا در یک دایره گذاشتند و مردم قلند غافل بر سر میرزا نشستند و از جانب
 میرزا مرد انگلیسای غایبان بظهور بیست و شش نفر رسیدند و شکر و دل سپرد و مردان شرفتم شادان چشمه ندمای سوم
 مردم بیکار گشتند بار آمده ضرب راست در میدان جنگ صفت گرفتند و درین حربه از مردم شسته تریب سید کس نقل
 رسید چون میرزا شاه حسین دانست که یزور پس بی آید از راه فریب در آمده قتل و کار میرزا کرد و با سرتی مردان
 خود را پیش میرزا شانتند و ایام داد که من بر شده ام و فرزند من جانشین ندام صبه خود را بتو نسبت میکنم و این ملک را
 یا قر این خود را زانستند و چون عمر با آخر رسید به اتفاق شامو جوجوات شده آنک را نیز بدست می آید میرزا
 از سواد لوسه بر این حرفها که دروغ از جبار رفت و در حسین وقتی بار او در کلان و ولی نعمت خود طرح میخواستند
 القصد چون عسرت تمام در اردو سے معنی هم سیر آنحضرت کس پیش یادگار ناصر میرزا فرستادند که خود را بر سر لشکر
 حاکم شمشیر گرفته کسب ندمای مردم با دستهای از تنگت برانید اگر چه باطن میرزا بدورگی و اتفاق رنگ آلوده بودیم
 پس ظاهر شده با درین ضمن مطلعی نگاشتند به آنجا که بر آورد لیکن بجان خیال تحمل اسباب می نمود حضرت جنت
 ایشیانی شیخ عبید الغفور ناسته را که از نسل شیخ کرستان بود و خدمت آنحضرت منصب میرزا داشت نزد میرزا
 فرستادند که اهتمام نموده میرزا را ببرد و سے بیار و آن بی سعادت زنده بختیافت معصوم و شیر سلسله جنیان جنت باطن خود
 و اردو با سے باطل بودند و چندان مقدمات ناشایست خاطر نشان میرزا نمود که در ارکان ظاهر او شریک تمام راه است
 و پیشخان را بر گردانید و عند پاسه نامو بر گشته گشتند و حضرت جنت ایشیانی باطن حق شناس دیدار شدند که رنگار
 به چنان بکسر ناسازگاریت و کاسه از پیش نیرو و توقع در حواسه غلبه صلاح وقت بنا شده با نوحه منجم ذی خنده و نجاب
 هر سه بیکر راحت فرمودند و در خلال اجال از افعال ناشایسته یادگار ناصر میرزا آن بود که کندم و باله نام که از زنده اران
 دو خواجہ بودند و کشتی بهر ساندن و غیر آن خدمات پسندیده بتقدیم برسانند نگرفته پیش حاکم شمشیر فرستادند تا آنها
 را بقتل رسانند و با وجود هذین اعمال نامرضیه که از میرزا الظهور بر سرید آنحضرت همواره مدارا میفرمودند که شاید است
 گزیده و رعیت تدارک در آید چون موکب عالی مجد و دلبر سے رسید یادگار ناصر میرزا پرده آزره از میان بر گرفته جمعیت
 خود بقتل رسید مکار بر آید ششم بیگ که از حندان صلاح اندیش میرزا بود ازین حرکت شیخ اطلاع یافتند خود را میرزا
 و جلوسه را گرفته انواع حسدش زدگوش کرد و بمقدمات معقول میرزا را بر گردانید و به بندر لوهر سے آورد و درین وقت
 قاسم حسین سلطان وسیع راه بی بی بیگم سپردند و یادگار ناصر میرزا فرستند چون تقدیر اسلحه برین بود که در شمشیر
 سفید و در پیوه اتفاقا بوده باشد درین ملک کار سے از پیش رفت و با وجودین همه شلاق که در روزگار که در دوران
 و خوبان و امر امتیبه نشدند و ترک اتفاق و بدستی نگردند و بعضی از زنده با حق آنحضرت که بر حال از خدمت و همپای باره و کس
 زنده شمشیر برسانند که چون بوستند از جانب راستی مالک بود و بعضی از اناس و عجم و میت بر سر صلاح و درین است که بیجا

او حضرت فرموده یک چند سده در حدود مملکت او سیر بر بندگی کن که اورا تو فرقی نیگو و خدمت نصیب شود و قدم آنحضرت
 را سر بای سعادت جاوید و دانسته مصدر عذرات لاین گردد و تدریج آنچه کنون خاطر دو تو ایان سبب از غیر خود نیست
 ظهور رسد یا برین عثمان غنیمت با انصوب معطوف و پیشه نشسته مشهور و حضرت محبوب ابراهیم اشک آقا با گلزار زهر
 برشتادند که شاید از احوال شنبه خود نادگشته بهر اسی سعادت پذیر شود و این بیت در آن مشهور است بیت فرموده
 بیت ای بر خنجر جو چشم و چراغ و گران به شوشم چند شوی مرسم چراغ و گران به باد وجود این سرزای
 سنگدل طریق سو فاشه برده لغزب بر زار شام حسین تمام طبع شده در ایامه ماند و از سعادت در آنوقت آنحضرت
 حران خشیار نمود ناگزیر تاریخ نیست و یکم جویم مقصد و جمل و نه بجانب او چه حضرت بهایون اتفاق افتاد و از احوال
 نصیب ولایت رای مالدیو عثمان غنیمت معطوف داشته و چون موکب بهایون مجبور و پیکان پر یوست یعنی از دو تو ایان
 دور اندیش بر عرض رساندند که بر حیدر مل دیوانه اسرار اهل و بندگی می نماید اما او اب حرم و احتشیا طالع دست نیاید
 و او سواد عذر سه از و بطور رسد لاجرم بر بندگی را پیش مال دیو گشته اند که بر کتوبات نمیرنو یا ست خاطر او احوال
 یافته سعادت نماید مشا را لیه راجعت خود بر عرض رساندند که بر چندم از احوال خود نگار رسد میرند اما ظاهر غنیمت
 که بعد از بقرون نماند درین وقت شکایه تا گوری که ز سمتان مالدیو بود و چون سواد اگر سه در او رسد سینه آمده
 الماس کران یا راکه در فتح سلطان ابراهیم دست آنحضرت افتاد و در مقام خریداری شد حضرت خست اشمانی
 فرمودند که در این شتر سه خاطر نشان کنند که امثال این جو ابر سه گران بجا خبر بدین سه که هم سه با جو شتر آید
 بیت افتد بالینایت اوستایان عا سه است بهر سه و در با بجه چون از روشن این فرود بوی غیر سه می آمد بر سه با
 سه تحسین یا فرمودند باز از روی خرم و احتشیا حکم شد که رهیل سو سه با زروکی از ملا زبنت جدا شده با بخار بود
 و بچه بقا است در با بجه عذر است نماید اگر خوشتر است است نیاید اشارت اعلام کند اشارت احوال و اتفاق مالدیو
 آنکه گشته اند هر چه آنکشت را با هم گرد و علامت خلاف و اتفاق آنکه آنکشت خنجر تها بگرد موکب عالی از نصیب بلو سه
 که در سی کرد سه بود و در عین مالدیو است و سه نترال گشته در کنار کول جو سه که تزل سعادت فرموده بود که مح
 رایل سونی رسید و آنکشت خنجر را گرفت و ازین اشارت یقین بود که تقدیر آن تیره در کار کرد و عذر است
 و جمعی بر ایه استقبال آنحضرت یقین کرده عین لالت فاسد در سر و در و ناگزیر آنحضرت عثمان غنیمت نصیب سلو سه
 معطوف و ششند العقبه درین ایام ناکاسه هر ار او که چشم نهاد و تو ایان بشد بر عکس نتیجه میداد و سو سه که بر
 خاطر جهت نظام کار یکشیدند بر خلاف مقصود چهره می نمود و چون بداندیشی و عذر رای مالدیو خاطر نشان دو تو ایان
 شد در سی بکیان بنام خان و سبب از ملا زمان را حکم فرمودند که پیشتر رفته سر راه آن بداند نشان گرفته نگارند که با
 جرات پیش نمند و اگر تا بود و اند دست بروی هم نمایند و آنحضرت با سمد وی از جان سپاران حقیقت گذارند و خد رات
 سر او قیامت از عقب روان شده تا در سبب ایان خلف بیک و شیخ علی بیک جلایر و ترسون بیک و له با با جلایر و
 خنیل بیک و چندی دیگر که بیوج خود ایشان به سبب از سیکشید بعضی از غلامان و شاگرد شیعیان و فاکش و از طبقه
 اهل سعادت ملاج الدین و سواد چانه بجم در کاب سعادت حاضر بودند چون موکب عالی از سلو سه گشته
 بسیار خیر رسیدن سو سه از مردم مال دیو بود و از شدت و امر اسی که بدین معنی در آن یقین شده بود و در آنکه در آن

دیگر اقاوند آنحضرت پامی تبات امشروه و کلبه نعون اسلمه نموده اکثری از خادمان محل را بیاده ساخته اسپهان
 ایشان را بمردم جنگی داده سه فوج ترتیب فرمودند شیخ علی بیگ با سه چهار دیگر از برادران خود پیشتر شده بر فوج
 مخالف که در تنگناهی درآهه بودند تاخت تاختن همان بود و بداشتن همان میسسه از مخالفان به قتل رسیدند و تا یکد آینه
 فتح شد و آنحضرت بعد از ادا سعه فرسم شکر متوجه شد و درین منزل امر کرد که راه کم کرده بگذر سعادت ملازمت
 در پانختند برای جمیلیه کردن کرن نام داشت از بی ودلی در مقام سنازعت و مخالفت درآهه و کول آب را نمی گفت بود
 که بار و اها سه مردوی سطل که محنت چول کشیده تشنه لب رسیدند اند از بی آسبه هلاک شوند و بجاد این جان سپار
 تیر جلوسه نموده آن محنت برشته را بفرسودست از کنار کول برداشته متفرق ساختند و از آنجا متوجه حصار ام کوکوت
 شدند و هم جاری الا اول بعد از عمرت معیشت و گلی آب به آن جمع جمین که مطیع بر جلال و شرف گوشت اقبال بود
 نزول التماس اقاوند حکمت بود که را نا پیشداد نام داشت که در یک عالی را بر سر از غرقت خود و اسب تا با سببیدیه
 ببقعه رسیده بود چون آنحضرت را دید پیش ران در بنشیند و زمان تولد اقاوند گروید و در زمان آنکه از بنشیند
 بود و نقل تحویل بود سعادت شد بود خود بدو دست کوی فرموده و آن جزیرت را بر سر نام نهادند و در آنجا
 در آن حصار نشین گماران شده بود که در هر دو درین صفت گمانه خاطر گویا بود و در آنجا در آنجا در آنجا
 همیشه لیس حضرت خیرت شیبالی منتظرند بر مویست از م حضرت اقاوند که در آنجا در آنجا در آنجا
 روی نموده چنانچه در بیاید این جمیل نامد نیز و کلک و تالاب گویا در آنجا در آنجا در آنجا
 آنحضرت قدم اقبالی از م عمل بر صدق الی شاد و مذ شیب محنت را آفتاب و در آنجا در آنجا در آنجا
 آشیانی مرتبه در شور بر دست اندر می شده که شایه درین و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 هم خلاصه پیش میاید که در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 رسید معلوم شد که از خوبان بود و چون جمعیت نموده از راه قمار و بجا بود و در آنجا در آنجا در آنجا
 یا چندی از بجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 بعد که برود درآهه و او جلاد است و مردانگی داده جمعیت کن حق نامشناسان را مستقر و منجم گروید و در آنجا در آنجا
 بودی خیرت از حصار ام کوکوت رسید چشم امید حضرت خیرت شیبالی بود آن نیز پرورد است سوراخ در چون این
 قصه بر کنار آب سوز واقع است در در زینت و لطافت و اشجار و بخار و فدا که در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 روز سه بند و آنجا طرح اقامت اقاوند آمد منی که در آنجا تشریف از برای بدست تدرجوار با از آنجا در آنجا در آنجا
 وجودی در آنجا همان و کثرت مخالفان اگر نه شکست بر آنجا می افتاد که شیخ علی بیگ بیلا بر کوشش نواح از درین نام بود آن
 ایام شهادت رسیدند حضرت خیرت شیبالی ازین و قلع نبایت آزرده خاطر کشیده راست این ایام بود و در آنجا
 قندار برافراشتند و در خلال آنحال بزرگان از صدد و کجرات آسه سعادت ملازمت سرور از شدت در آنجا در آنجا
 آزرده گویا سکه خاطر شریف شد و از همه جان و جانها در مجلس پیشتر که در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 آزرده می سطله رسید و آنجا ایام آنحضرت در عین آنکه در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 یا مخالفان که در میان رفتند و سپاه از غرقت ترین شجره از آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

عزو از دو تن جوانان برخواست و باعث اجساد خاطر اشرف گشت و سبب از احوال پیرام خان آنکه در تقصیر نامرضیه متوجه
 جان بسیار مانده بجا سبب مبتل اقتاد و در تقصیر لکن موثرترین که از زمین داران معتبرانند و بودو التجار بود و دستش در
 حمایت اولسیر بر پیشتر خان ازین معنی آگاهی یافته کس بطلب او فرستاد و راه بیچاره شد خان بر پیشتر خان روان
 نمود در راه مالوه پیشتر خان رسید و مجلس اول پیشتر خان برخواست پیرام خان را در یافت و صحبت صید خاطر او دام خرب
 انگنده خندان دل نشین گفت در شناسه محاوره تقصیر نظر نمود که هر کس اخلاص دار و حفظ خواهد کرد چون پیشتر خان
 جوانی بر پا بود رسید پیرام خان قابو یافته بالقان ابوالقاسم حاکم گوالیار فرار نموده بسبب ولایت گجرات روانه شد در
 راه ایلیچی پیشتر خان که از گجرات می آید خبر فرار پیرام خان یافته ابوالقاسم را که همیشه بنودی داشت پیرام خان پنداشت
 گرفت پیرام خان از جوانمردی و مردت بی مالوگه گفت که پیرام خان منم ابوالقاسم تیر مردی و بی جای آورد و گفت این
 ملازم منست میخواهد بر این بهانه خود را فدا کند من سازد القصد پیرام خان نجات یافته گجرات نزد سلطان محمود نیت
 ابوالقاسم را که پیشتر خان آوردند اورا ایشادت رسانید و پیشتر خان بارها میگفت که در مجلس اول که پیرام خان
 گفت که هر که اخلاص دار و حفظ خواهد کرد ضمیمه بودیم که با ما سرکار گاری اندازد و سلطان محمود گنجانست پیرام خان
 نمود که پیرام خان را نگاهدار و قبول نکرده حضرت سفر حیا کرده بدین صورت آمد و از آنجا ولایت سردار
 شتافت و بیان برادر خود را بخدمت صاحب دلی نعمت خود رسانید توجه حضرت جنیت تشیانی از راه
 قندهار بسفر عراق چون خاطر قدس مقام حضرت تشیانی از حوادث گوناگون و تقریباً سه روز اقدون آرزو
 گشت و از محتسبانه روزگار گرانها کشید و در خور بیت و طلب آنحضرت درینچه و منسج ابایی لشکر را سه صولهای
 چنیس تقاضا فرمود که بصوب قندهار برفت فریاد حضرت شاهنشاهی را و از آنجا ایستادند و پیرام خان
 در شاهراه شجره درختی دیدند و پیر بارت حرمین شرفین توجه نمایند چون حاکم تته از اردو آنحضرت آگاهی یافت این
 معنی را از آنحضرت مستدانه عرض داشت مشتمل بر اظهار معذرت و ذمات با پیشکش لائق ارسال و داشت و تبارخ
 هفتسم ربع الاخر سال که کور از قندهار کوچ فرموده بر آکاسیروی متوجه قندهار شدند برزاعسکر که خبر توجه حضرت
 شنید به خراب برزگانان و بداند تشیانی خود آحکام فلاحه نموده با اندیشه نادرست متوجه اردوی مطهر شدند که با
 مردی شادمانت شایه دستگیر کنند چون موکب عالی سعید و شال که از قندهار به قریب سه فرسخ رسیده حال
 اندین بیک که از ارجیان نیزگانان بود دوران حدود و جاگیر داشت بزبان گیره کسان گفته امشته بود از مردم پادشاهی
 و کس را که پیشتر سرشیده رسیدند دستگیر کردند کی ازان دو نفر حضرت یافته خود را از جنگ آنحضرت ساخت و بگزار
 شتافته حقیقت آن بداند تشیانی را آنچه شنیده و فهمیده بود بوقت عرض رسانید حضرت جنیت تشیانی بقتضای
 صلاح وقت منعم غنیمت قندهار نموده بجا سبب لشکرها همان غنیمت معطوف داشتند و مشغول طاعت بجهت خاص محبوب
 مانده محمد و سید برزاعسکر که بدین مضمون طلبی شد که بر او کم مهری ارادت معلوم نماید بقتضای وقت
 از مواظط و نصیاح مرقوم فرمودند اما برزاعسکر حق ناشناس سنگدل سه روز اشتهه پیشتر از پیشتر و مقام
 شقاوت و سستی در آمد قاسم حسین سلطان و مهدی قاسم خان و جمیع دیگر از ملازمان عسکر که برزاعسکر صریح
 اراده باطل نمودند و سوزن قناد و تخریک بعضی از اشتهه انگیزان خانه برانداز صبح آن روز که شام او بار نیز ابوالقاسم

در راه شقاوت نخواهد نمود و شنگ شدید و گروهی رفته از ملازمان خود پرسیدند که این راه را که دیده است جی بجا و رادوبک
گفت که این راه را بولست میدانم و مکر آمد شد گروه ام فرمودند که پیشتر میرفته باش و راه سرکن او انگهار شود که اسپین
زبون است میرزا پهاب ترسون بهطاس اشارت فرمودند که اسپ خود را به او بده ترسون بقدر تحمل نمود آخر کار به رسته
سایند اسپ را داد جی که سبب بقاد شد و تسان از بند باسه پادشاهی بود و ترهنوستی سعادت یاره راه آمد و اسپ را
تیز تر اند و جلور نیز خود را بجمه برام خان سپانده برده از تر و سه کار برداشت برام خان بلتفاق او بکار بست حضرت
جنت تهبانی آمده از فرم نادرست آن کار نمیشد حق نامشاس مطلع ساخت حضرت جنت تهبانی کسان پیش تر دی بگیان
و نهی دیگر خستاده اسپ جند طلبیدند آن تنگ چنان از اول طبیعت از اردک این سعادت تقاعد نموده غدر آو و غدر در
چسین حق از غنید و دلی نعمت خود اسپ در باغ دشت جنت تهبانی خواستند که خود بدولت سوار شده آنهارا تا دیب نمایند
برام خان بر من میاید که وقت تنگ شده فرصت توخت برسته تا بد کار کار فرنگان بختتم حقیقه حواله فرمود و سخن در راه
باید گفت آنحضرت با ممدوستی از مخلصان جان بسیار سوار شده راه دشت پیش گرفتند و متوجه عراق شدند و بخواج
معلم و ندیم کوکلتاس و میرزا نوسه و خواج غنیر ناظر حکم شد که حضرت خاقانسه در مدحانیت و حرست الهی است اعتبار
آیسی به امن اجالتش می نشید بهر طور که ممکن باشد بود چ حضرت در هم کاسنه را بهو اکب عالی رسانید این سعادتند ان کرم
شما فته خدمت پسندیده بجاسه آوردند چون شب در آمد برام خان بعرض رسانیدند که تعلق میرزا اسکریه بزرگوار
و محبت او بدیناسه علی معلوم حضرت است درین وقت که میرزا اباده سه نوسینده بقلبت تمام در غنیر نشسته تر و امونل و شب
می نماید مناسب وقت چنانست که نگید چون اسله کرده تا کاسنه خود را بر سر آن جینه برسانید و کار او را بنایم سر کار
از میان رفت ملازمان او همه تنگ پرورد این درگاه اند غیر از طاعت و خدمت چاره نداشت آنحضرت بر کجا برام خان
متین شمر نمودند و او گفتند که اگر چه در عالم سپاه گیری بسیار خوب یا نه اما چون مطلب دیگر پیش نخواهد است شده
و این خبر بات پرداختن حضرت از دست میرود وضع غریب نیست کم و بیدر قه تو فریق از دستس همشان توکل ما و جیش
شده جلال الدین محمد اکبر العیاست الهی امانت سپرده کار فرنگان را بجز اسه اعمال ناشالیت آنها حواله نمینمایم میرزا اسکریه
کثیر بکشنگ رسید میرزا ابوالحسن مدد را پیشتر نمیشد که اگر حضرت جانیانسه و اهدیر رهن داشتند باشند بجزت و حکایت نگاه
دارد میرزا وقت سوار سیرسد و میخوابد از جانب میرزا اپیاسه چند بگذارد و باعث توخت شود آنحضرت تعلیم
عقل خدا و بجزت و اسپ او نیز داشته متوجه پیش میشود میرزا اسکریه متعاقب رسید و حقیقت خبر کردن جی بجا و
در وان شدن حضرت جنت تهبانی از میرزا ابوالحسن تفصیل معلوم کرده شاه ولد و ابوالخیر و سبب کثیر را بجا خلعت اردو متین
فرمودند و ترده بگیان و سائسته حقیقتان آمده میرزا را دیدند و میرزا احمد را بعد از آن خود سپرد و چون میرزا فری آمده
میرزا را ملازمت کرد میرزا گفت که با بخت دیدن با پشاه آمده بودیم بر ایشان راه جول پیش گرفتند باز پرسیدند میرزا
کجا است میرزا فری گفت در منزل اند میرزا یک شرمسوه از رکاب خاتمه خود بجهت حضرت خاقانسه رستاد و گفت اینک
من بسم دیدن ایشان می آیم شب با بکد و نوسینده و جینه نشسته سباب سکار را امید بدوستی نوشت و صورت حلل
برام خان ابوالحسن در ریاضه بود و توخت و بیاح آن روز میرزا از منزل خود سوار شده برورد و تقاضا حضرت جنت تهبانی
آمده جمیع مردم را از خود و بزرگ یکیک گرفتند و سه بگیان را شاه ولد سپرده بقیه فرستاده و اکثره را بقین

و شکوه پاک ساخت و سلسلی کلی از تیره سیه گنجان گرفت و بهمدلی حقیقتان حرام تک یا بدکشن عمل خود گرفتار شدند
 در آن زمان که میرزا عسکر که برود و در آنجا رسید میرزا نو سے و نام آن حضرت خانقانی را بر او کش گرفتند پیش میرزا
 آوردند و میرزا را بر چند نوحه بجانب آن حضرت کرده در مقام شکفتن آمد آن حضرت با وجود مغرب اصلاً شکفته است زنده میرزا
 طریق گفته گفت میدانم فرزند گسیت با با چکوه شکفته شود و بعد از زمانه اکثره سے میرزا که در کون حامل بود و علامت
 گلگون داشت آن حضرت دست رسانید و بجانب خود کشید زنده میرزا از گردن خود بر آورد و به آن حضرت داد و با خود میرزا عسکر
 حضرت شاهنشاهی را با خود بقند با بر برد و در آنجا سے راه کوئی بجاد که یکی از معتبران میرزا عسکر سے بود نزدیک بجهل
 آمد به بیقرنوسے گفت که اگر میرزا از این وسیله بگریز باو شاه میرزا سیم میرزا نو سے در جواب گفت که حکم آن حضرت برین
 دایره اندام نمی توانم نمود و بجاد و التماس کرد که چون غم ملازمت آن حضرت بهم رسانده ام و سینه خورم و سینه سحری السعاد
 خدمت ملقب از باشم نشانه از میرزا امین حمایت نمایند که رفقه خدمت حضرت بگذرانم و فرقه سلاستے میرزا نجف نام بر پیش
 الدین محمد قرنوسے علامت حضرت خانقانی را که اگیل فرقی اقتبال بود به بجاد و داد او به این سعادت سر ملقب سے یا نته
 متوجه ملازمت آن حضرت گشت و میرزا عسکر سے نزد هم در میان منصفه و نجاده بقند با بر آورد و در بالای ارک بجهت میرزا
 نشیمنی مقرر ساخت تا هم آنکه در هیچ آنکه میرزا نو سے بدوام خدمت سعادت اده سے انداختند و میرزا عسکر می نشان بر داد
 را که در ظل حمایت این رفقا سے تربیت می یافت سلطانیم سیم کوچ خود برود کن تک سرشت بقدر این نعمت رسیده در آن
 مهربانی در هر اسم خدمت اسام می نمود و چون همگر است آن حضرت بیک سلسله و سلسله رسید تا هم آنکه میرزا عسکر می موافقت
 داشت که رسم ترکالت که چون فرزند سید رسد که تواند بیاگشت بر ریاه رکلان یا ششکه که میرزا اینها باشد دستار خوش
 را از سر برداشته و وقت رفتن فرزند بزند چنانچه آن طفل بزمین افتد چون حضرت جنت آشیانی بجاد و تعلقت ندارد و
 شاه ساج سے ایشانند اگر این رسم به فعل آمد از نور باشه های شاد و بخور آمد بود حضرت خانقانی میفرمودند که این حرفه جنبه در
 خاطر است که میرزا عسکر سے دستار خود را بر داشته برین انداخته من برین امت اوم وزیر در خاطر است که در میان ایام
 بجهت مترون سوی سده را بر با حسن ابدان برده بودند در این مراتب را شخص و فکر در عملی با خرق ازان منظر
 آگاست اشالی این امور بدیع نیست چون سخن به اینجا کشید تا گزیر از بقیه سید گشت شیر شاه و در ضمن میرزا احمد که پیشتر
 دور آمدن میرزا کامران بکابل و سوانج میرزا انبیا که بقند با بر شتافته با یاد کار ناصر میرزا که در بکر ماند باید نوشت
 پوشیده نماید که چون شیر شاه از آب سلطان پور گذشت به اسپهنگه قدم پیش نهاد و با خود فور جمعیت و اسباب سلطنت
 بر اس تمام داشت که دبا: اسجا و زان کوسب پادشاه سے از جهانی و رآده و او انقباسم به بند و جمیع را پیشتر از خود را
 ساخته حمایت آتیه طامعی میداشت چون ملی آنقباسم میرزا کامران و مخالفت سار بر اجران شایع شده با سوز
 در آمد و از اینجا تا خوشاب رفت و در بیره و آنقدر در روز سه چند بود و در سبب منجان سارنگ و سلطنت کوم کلر که از
 زمینداران حشیر احمد و اندر ستاد چون برده نعمت حضرت فرو کس مکانی بود و در زبا آورد و پیش او زمینتند
 شیر شاه از اینجا به بتیانام موصله که از حال منسوب گز است شتادت جمعی کثیر را بجهت ایشان کشته تا در گلان و اسپهنگ
 داد و در افغانان را شکست آتیه و سواران اسپهنگه و بفرقه شتند شیر شاه خواست که خود به سوز ایشان برود و در
 او در این صلح دیدند که چون این جامه کوه با و سینه های تمب دارند قید برود و در هیچ کار از این راه نایب خت مناسب است

با آنها بود معیند ایابیکه در کمال اتفاق بسر برده از جوهر مدبر عقل بهره نداشتند چون میرزا حیدر استغول تمام حکومت
 کشمیر سپرد اگر کاسته حکم که بلای و باعث این کار بود و از تخریب کشمیر کامروا و آنها در نظر داشتند و شاید این مقصود و چنانچه بطریق
 او بود چهره نماند از کشمیر بر آید پیش شیر شاه رفت و خواهر محمد شاه را بشیر شاه داد و بر این کسب را بطور مستجاب حتم
 محکات و در حیات در گرفتن کشمیر پیش آورد و ملاول خان حسین خان سردانی را با مقدار دو هزار کس همراه کرده کشمیر آمدین
 اثنا ابدال ناگه که استظهار او بود ولایت استعفا فوت شد و میرزا حیدر را بل و عیال خود را در اندر کول که استقام تمام دارد
 گذارنده متحصن شد مردم کشمیر بسجده شدند پیش میرزا که کم ماند مدت سه ماه و در شتاب جهال بسر برد تا آنکه در روز شنبه
 بیستم صبح افشانه نهصد و چهل و شصت تنگ دست داد و بتائید این دو سه میرزا فتح کرد و با آنکه افغانان و کشمیریان قریب
 پنج هزار کس بود در چنین شکستی خوردند و سیب کشمیر از آنها بقتل رسید و بسیاری دستگیر شدند و کشمیر با استقلال در تصرف
 میرزا درآمد و ملا ابدال الدین محمد یوسف لفظ فتح مکرر تاریخ یافته اگر چه بنگر از فتح در همین رفتن میرزا صورت وارد
 میرزا در تاریخ خود بشارت به آن نموده که یک مرتبه بفرموده سعید خان حاکم کاشغر از دره لاسور کشمیر آمده و چهارم
 شعبان مفدوسته و نه کشمیر را تصرف در آورده و در سلخ شوال سال مذکور با امرای کشمیر محمد شاه که اسم حکومت
 داشت صلح گوید کرده و خرمی شاه را برای مسکن در سلطان لیسر خود گرفته از راسته که آمده بود مرا حبت نمود چون
 درین دفعه بتائید غیبی فتح کشمیر میر شد ده سال در استقامت آن ولایت سعی بلخ بجای آورده عرض خود نیز
 کشمیر را که حکم خرابه داشت لباس شهر سه پوشانید و اقامت محقره در باب صنایع از سر جا طلب فرموده در مقام
 رونق و رواج انگل کرد و اهتمام بست علی الخصوص بر وسیع را بازار گرم شده انواع ساز و در میان آمد عملاً صورت فلک
 او بر من مونس آراستگی یافت اما بواسطه تغییرهای خشکالی نگ میرزا که مطلب اظهار دین و اوسیه و خود را حبت
 کشمیران بجا عالم تقلید اقلانند تا امروز بوسه نصیب از مردم آن شهری آید که صحبت را تا شیر عظیم است و از غرائب
 آنکه مردم کشمیر در وقت شده اند سوداگروا علی مره زانسان منت و باعث سیاسی و کل شیعه و بنفان بعضی سنی و بعضی شیعه
 و این بوسه عظیم که میرزا را رومس داد و همیشه نداشت آن بود که با وجود فتح چنین غلبه بسکه بنام نازک شاه
 بستوار امرای کشمیر ساخت هم حق تک حضرت حبت کشمیریان او را که در سبب است حضرتش ظاهر نمود با آنکه بعضی
 وقت به اوسه میکرد و چون فتح کابل شد خلیفه را بنام نامی حضرت حبت کشمیریان سر طبعه بنام خلیفه و تاریخ مفید و
 پناه و شبت چوسه در شجون کشمیریان آورده بودند مسافر ملک سنی گردید و محله ازین ساختند که میرزا از این عیال
 از آنکام بیان دولت عدل نموده بر تنفس سبب و او محس خود نسبت شرح کرد و بشایدی و بر داری که دولت
 دولت و چنانچه سبب است از دست داد که در کشمیران که تیدیر و پوشند سبب میرزا از نای و دیده بود و یا تیدیر حضرت
 و در لباس دوستی کار دشمنی معنی و نهادند و نخت تیدیر که بکار بنگران بود که کشمیر را با جمیع اهل و بلاد ساختند
 مردم کار آمد سنی از دست فریفتند جمعی را بجهان ب نسبت دینی را بصوب گجلی و چند سنی را بطرف راجور سس
 فرستادند ایامی ریاضت چمن با کرسیه بر ابدال ناگه که خواجہ جامی بقال بر که حل و عقد میرزا و بعضی اقتدار او بود
 از راه برده بخود متفق ساختند و جویت کرده بر سر میرزا روان شدند خازمی خان و ملک دولت جنگ نیز آمده
 خلق کشمیر قریب خان پور که باین میر پور و شهر واقع است بر سر میرزا شجون آوردند میرزا نیز یک خانه خوب

سایه ای در جبهه بود که قزاقها در راه از بند خلاص سازند تا گاه کمال دلی نام کشیده از حق انداخت و بعضی میگویند که تیر سینه
 و طایرمان میرزا اندوخته میرزا اسپیده بهمان زخم شربت خوشگوار شاد است چشید چون سیل از حال میرزا احمد در قزوین
 کلک و قالی نگار گردید اکنون بنده از احوال میرزا کامران ناگزیر است گاه سخن بهت میرزا کامران که با اقبال سخت خود
 نامسار گاه نموده بصوب کابل روان شد در حواله خوشاب خطبه نام خود خواند و برکنار آب سینه خود سیدمان میرزا
 و لعل میرزا از سلطان آمده طبع گشتند و در سینه در اینجا بودند چون حضرت غلام کمال سید بل سینه از آب گزشتند و کابل
 رفته ابواب عیش و کامرانی بر روی روزگار خود گشتند و غزنین و آن سینه زمین را به میرزا عسکری و خواجگان خود محمود را
 بیسم رسالت پیش میرزا سلیمان گزشتند و بنا به صحبت خود تکلیف نمود که خطبه بسکه بنام او کند میرزا سلیمان قبول این سخن
 نکرد میرزا کامران لشکر بدخشان کشید و در نو است تاری میان فرلقین جنگ پیوست چون میرزا سلیمان تاب مقاومت
 نداشت کس بدستاده در آشتی نزد خطبه بسکه بنام او ساخت میرزا کامران سیل از حال بدخشان را از میرزا سلیمان
 جدا ساخته میردوم خود جاگیر کرد و کامرود اگر دیده مر حاجت نمود و برین اثنا خبر رسید که میرزا اسدال آمده تهر یا راست حضرت
 شد میرزا کامران لشکری فراسم آورده متوجه قندهار گردید و تا شش ماه قلع را محاصره نموده چون آرزو کم شد
 و امید که یک از سپهچانان بدخشان میرزا اسدال ایمان طلبیده برآمده دید میرزا کامران قندهار را بعکس میبازد
 و او را میرزا اسدال را به راه گرفته کابل همان مر حاجت یافت و روزی که چند میرزا اسدال را در محنت داشتند باز به قندهار
 برآوردند و اتفاق در بیاس اتفاق جوئے شاهی را که اکنون نسبت نام جلالت استقام خلفان گیتیستان بیدال آباد
 سمت کشته و دار و میرزا داد و در خلال اینحال میرزا سلیمان لفقن عهد نموده آنچه میرزا کامران از بدخشان به مردم خود
 بنا گیر کرده بود تصرف خود در آورد و میرزا کامران بایر دوم شکر بانسوب کشید و در حدود اندر آب جنگ شد و در
 سلیمان با شکست خورده لغت لفظ متحصن گردید میرزا کامران قلع و قفر را محاصره نموده و راه باران از آمد شد از قندهار
 مسدود ساخت مردم میرزا سلیمان اکثری برآمده میرزا کامران را دیدند چون محنت بی آرزوستی به افراد کشید و مردم او
 اکثری یوغالی ظاهر ساختند ناگزیر خودم برآمده دید میرزا کامران قاسم برلاس و میرزا عبدالعزیز و دیگران را خواست
 خود را به سرداری قاسم برلاس در بدخشان گذشته مر حاجت شود نیز چه حسین مردی تاریخ این ساخته را جمعی بنام
 ماه جمادی الثانی یا قده بود میرزا کامران و پیش میرزا اسپیده رسید گاه می داشت و چون کابل
 رسید یکماه شهر را آخن بسته کامیاب گشت و روز گاه در کمال فطرت و ذراع خاطر میگذاشت تا آنکه گوگب
 اقبال حضرت جنت آشتی از مطلع سعادت طلوع نموده و بدولت شریف آورده سراسر کرد و از ناسخا در کنتار
 روزگار او بخاند و ندو سیل از ناسخا میرزا اسدال آنکه چون از ملازمت حضرت جنت آشتی جدا می گشتیم کرده
 و چنان دست راه بی حقیقت دلی آرزوست پیش گرفت و مصدر چهرین بنسند و شاد و واقعا از ناسخا سینه شد و چینی
 که قزاق به خان از جانب میرزا کامران حکومت قندهار داشت بصوب قندهار متوجه گشتند و قزاق به خان از ناسخا میرزا
 را شنیده از قلع برآمد و با احترام تمام ملازمت نمود و آنک را به میرزا از زانی داشتند و در می چند برین گذر گشته
 بود که میرزا کامران رفته و محاصره نمود و قندهار را تصرف آورده به میرزا عسکری و دو چنان بنسند که از کوشش یافت
 و با دو گانه میرزا که لغزین با حاکم تهر در راه رسید و دو ماه در آنجا بود و نمود مفهوم این شد که مقدمات حاکم تهر

از شایسته صدق فروخته نداد و دنیا بر عظمت میدوختی بگروه با چار ازان داخیزد و اسپه باز آمد و بصوب قندار روان
شد هر چند با شتم بگیا که از دو تو امان راست قبول بود و نصیحت نمود که درین وقت از طارست حضرت جنت آشیانی
جدا شدن پیش میرزا کامران رفته پسندید به نیت کوش اصلاح وید او گروه از بی توفیق متوجه قندار شدند در شام
که میرزا کامران قندار را محاصره داشت که سید و همراهی میرزا با کابل رفت میرزا کامران پیش حاکم تکه تکس فرستاد
که آنحضرت بقیس مکانی شهر با تو بگیم و در ایشان بطور میرزا را که از یادگار ناصر میرزا جدا شده و در بکر مانده اند روانه
ایشان نمایند حاکم تکه ایشان را با بیعت کشید که از طارست حضرت بادشاه محروم شده در آن حدود مانده بودند بیایین
لاذیق روان ساخت و عمداً یا سهواً از راه بیابان بی آب و لغت فرشتاد و در آن راه کسب بسیار تکلف شد چون بمشرف
سال رسیدند درین مردم بی اقتاد و بقیس مکانی رحلت فرمودند و از دوسه هزار آغلی که درین قافله بودند همه دس
بمان ایستاد برده بقیه بار رسیدند و کرسو اسکی که در سفر عراق روسه نمود چون حضرت جنت آشیانی
به منجلی توفیق و بدره توکل قدم صفت در راه جمل نهادند جمعی از طارستان و فاکیش که درین راه قرین رکاب سعادت
بودند بقیاب جمل شرف امتیاز یافتند ملک باقی بلوچ که سرآمد ماه زمان این باوید بود سعادت خدمت و باقی خدمت
را در منزل خود فرود آورد و در لوازم زندگی و جهان دارسه کوشیده ازان و اوسه بولناک راه بری نموده بولایت
گرمیر رسانید و میر عبدالحی که کلان تران طاریت بود اگر چه بلا خطما و اندیشه های زمین دارانه سعادت طارست
درین وقت لیکن در آداب خدمتگارسه و لوازم جهان دارسه بقیه از خود راننده نقد دوران ایام خواجه
جلال الدین محمود از جانب میرزا عسکری بجهت تکمیل اموال آنخود و آده بود حضرت جنت آشیانی با باد و ست بستی
به استقامت او فرستاده تکلیف طارست فرمودند موسی ایله این سینه را دولت عظیم دانسته بلا طارست مشتاقند و بقیه
از نقد و منس در لبا طداشت تار موکب عاقل ساخت آنحضرت تیرنوشن بسیار فرموده لورا منصب برسانی سکار
خاصه امتیاز بخشیدند و در روز سه چند در آن سمر زمین بوده کتوبه و شاه مختزلن پناه شاه طماس برقم زد ملک
حیث و اخلاص فرموده در غره شولل قصد و نیجاه محبوب جولی بهاد در ارسال و بشتند معنون کتوبه اگر حکم کار
فرمایان و قضا و قدر که چندین مضامح و حکم در هر کار سه و در نیت سخاوه اند سببه روی داده که حضرت سید
ملاقات گراسه چهره کشای مراد خواند شد و عملی از سوانح حوادث روزگار را ظاهر نموده این حجت در ضمن آن
مرقوم شد سه بگشت از سه با آنچه گذشت به چه بدر یا چه کسار و چه دشت به و قرار و او خاطر نین یا تر چنین بود
که کتوب حجت اسلوب ارسال شده زدهی چند در آن حدود و توقف فرمایند اگر از حضرت شاه آنچه شایسته اخلاص و مرد
باشد بظهور رسد بر آمیخته عنان غزیت یا نصوب بظروف و از نذول الا گوشه از و اختیاری فرموده قطع تعلق از سلطنت
صورتی نموده قدم صفت در راه تیرنوشن میر عبدالحی که میر سه عرقد داشت و دستا و کچین استنحی ایتمد که میرزا عسکری
جمع کثیر از خود جدا ساخته با و با بید و در سببند و صلح آنسخا بد شوارسه صورت نید و اگر آنحضرت به الکاسه
سیستان که بولکم ایلات عشق وارد و تشریف فرمایند بصراح وقت در نیت حضرت جنت آشیانی غیر نوقت در آن
حدود از شایسته خرم و حسیما و در و دانسته بجانب سیستان توجیه فرمودند و از آب هلسه گذشتند بکنه کوسه
که این آب در اسخا میریزد ترویل دوست از زمانه داشته اند سلطان شاهلو حاکم سیستان چهار موکب بجایون

نویسنده دیده عزت خود را گشته خدمتگاران پیش آمد دور آداب میباشند و لوزم پیشکشی زیاد و از بقدر دست
 بکار برود و ششک چند در آن سرزمین عشرت اقرابیکار تشنگان خوش وقت گشته از آنجا بستان شرف فرودند
 احمد سلطان والده و عورات خود را بلازست عریض مکانی فرستاده جمیع اموال خود را از نقد و جنس پیشکشی نموده آنحضرت
 قلیله از آنجا بجهت سکنه خاطر او قبول فرموده همه را بیکر دادند و درین منزل حسین حاکم میرزا برادر احمد سلطان که ایستاد
 بدین والده و برادر آمده بود که از ایشان اجازت گرفته عازم سفر حجاز گردید و بفرسایوس مشرف شد آنحضرت بتفریح
 در بناب مذمب و ملت از دستخان پر سیدند بفرمن میسازند که بدستگاریت شیمه دست به امجان بگر
 غور کرده میشود و کتب فرغین بمطالع میرسد اتفاقاً ابن کشید است که معن و معنی اصحاب مذمب و رجالت و ثواب
 هست و محقق مستیمان آنکه است اصحاب کفر است بعد از تامل و تفکر خاطر بران قرار گرفته که همان قواب کا و فرستادن
 آنحضرت ازین سخن نیامیت خوشش وقت گشته از نظار التفات و توجه خاطر بسیار فرموده بکلیف طاعت خود مذیون
 از پیش داشت و اجرام زیادت خانه مبارک بسته بود از آنرا این سعادت متفقد گشت و درین مجلس اجماعی نمود
 یازده ششک حسن که از میرزا عسکره جدا شده بکوب عالی پیوستند و صلاح وقت چنان بخت کرد که عنان توجه بصوب
 بروج داد و بیعت شود که امیر بیگ حاکم آنجا بدید بیگ حاکم فتوح است بلا است خوانند چوست و هم بزودی اگر کسی
 از آن زمان میرزا عسکری جدا شده بخدمت خوانند آمد و درین صورت قدم با روان ملک فی محنت و صورت بیعت
 از نیاسه دولت خواهد درآمد چون احمد سلطان شود که این اراد با خاطر و تقوا بان آنحضرت میرسد و باعث فتح و غلبت
 سفر سباق میشود بلازست آمد از روسی صدق اخلاص معروض داشت که جمعی ازین مقوله مقدمات در مجلس بیعت
 ازین در بسیار نمود و مانع غریت سفر عراق اندانیر از قدر و خدایت عینش تدارک و یا از نارسانه و کواته اندیشیده باین مقام
 نیست بر و اخته حضرت از دست میدهند این بنده از شرط اخلاص بزرگ سینه که سقاچی میباشد که توجه بصوب دارالملک
 عاقبت و ملاقات پادشاه بر ذمبت مهمت لازم داشته بدیگر معالیه بتر و در خاطر نشو درین انبیا من
 بود و صورت معقول داشت بگریکاش انگشین فرموده متوجه عراق بنده ندید این تقریب و دستها چندان محرم بود
 بساطت قرب بود احمد سلطان ملازم رکاب سعادت گشته میخواست که از راه غیر مستقیم به قدم باشد از آنجا که خواسته
 کنون غیر اقدس بود بر اقله او یک توجه فرمودند چون بکتوب محبت اسلوب آنحضرت بشاه رسید ازین خبره بغایت خوش وقت گردید و تقاضا
 گرامی را نسبت غیر تقریب نشان از وفات فرمودند که از سفر در نزدین بپاکت ایشان بود و تقاضا که شادمانی تو احدثه و مکتوبه و جواب
 نوشته بسته های شرفی حضور علی اسرع حال نمود بخت و بنا با مصحوب مقرابان خاص ارسل داشتند و این بیت
 بر عنوان مکتوب مرقوم بود ۵ جمعی در سعادت بدام ما احدثه هاگر ترا گندرسه بر مقام ما احدثه بد و اظهار شکر
 و شفقت پیش از پیش نموده جلالت قلمیم و احترام جمعی آورده بکام ولایات و بلدان قرابین نوشته شد که در سر بشود
 نرسد که مکتوبها بوقت نزد سعادت فرما بکام و کابروا پاسه آن و بار شرف استقبال آن شتافته و لازم شد
 و مراد پیش بتمیز میسازند سعادت خدمت آنحضرت را شرف روزگار خود شناسد مشورسه که بجهت چنان نوشته
 بود بجهت بزرگوار در دنیا بسنور العمل ابل دولت و درایت گردود حق شناسی و قد سروانی و مروت و در
 سده مرید معفو ازین شورا بقتیل ظاهر است نقل فرمان شاه سعادت که در آن زمان بکلمه بتری نوشته

فرمان پهلوان شرف نهاد یافت که ایالت پناه شوکت گشتگانش الایله والاقبال محمد طمان اشرف الدین ابوعلی خوارزم
 فرزند خردمند و حاکم دار السلطنت برات و میر و یوان با انواع لطافت و لطافت شامی سرتر از گشته بداند که معزینان
 واجب المؤمن او که درین معصوب کمال الدین شاه قلی بیگ برادر امدت پناه قز سلطان شام و روانه درگاه دولت
 پناه نموده بود و تاریخ دوازدهم شهریور ماه کسید و مضامین خورشید آیین آن از آغاز تا انجام واقع و واقع شد و آنچه
 در باب توجیه یونان کامیاب سپهر رکاب خورشید قباب گو سرور یاس سلطنت و کامگار سے دو جین آرای فرمایند
 و همانند اسے نور عالم افروز یونان سلطنت و جلال سر و سر فر از جو یار سعادت و اقبال شجره غیب گشای شوکت و عظمت
 شرف خیره خلافت و عظمت بادشاه برین و بحرین نیز عالم تاب ملک کامر لسته بد و بلند قدر اوج خلافت و جهان پناست
 قد و قیام سلاطین حد الت آئین و پیر و پیر خواجین صاحب تکلیف شهر یار عالی نسبت تحت سرور سے بادشاه والا حسب
 ملک عدل گسترے خاقان سکند نشان جم جاده عالی شان سلیمان تخت تائین سلطان صاحب بدایت یقین جهان بان
 صاحب تاج تخت صاحب قران عالم و اقبال و بخت نور چشم سلاطین روزگار تاج فرق خواجین تا حار المودید من عند الله
 نصیر الدین محمد پهلوان یا و شاه غلام الله تعالی غرض حسب الامال نوشته بود و چه گوید که چه مقدار سرور و
 معنور و رسد نمود بر باسے فرده ای بیگ نمباگر خبر قدم دوست و خیرت راست بودی همه جا بوم دوست
 یا شد آن روز که در بزم و مجالش یکدم و بشیخیم همرا و دل خود بدم دوست و اقدام بی طلال توجه آن بادشاه طریقت
 احترام رفیقت عقلی دانسته بداند که مشیلق آن خیر طریقت شریکات سبزو ار را از ابتدا می عمل تو تقنان نیل بان ایالت
 پناه مرتبت فرمودیم و از خود و ز سر خود را با انجا خسته که مال دلست و جو بات و یوانی آنجا از ابتدا سے سال حال
 لغزیت نموده بود و حسب لشکر طفر اثر و خدمات خود معرفت نمایند و پیوستوری که درین نشان شکور شده فصل افضل روز بروز
 عمل نموده از حضور مطاع تحلف نمایند و با نقد کس از مردم حائل روزگار دیده که یک اسپ کسک و اسیر رکاب و
 براق در خور آن داشته باشند یقین نمایند که با استقبال آن بادشاه صاحب اقبال رفته با صدر اس اسپ بدو که از
 درگاه اعلی سوزین طلا بخت آنحضرت مستاده شد آن ایالت پناه نیز از طوایل خود شش راس اسپ بدو اسود
 و خوش رنگ قوی جسته که لائی سوار سے آن شہسوار سر که دولت و کامگار سے یوده باشد انتخاب نموده و در چرخ
 لاجور و سے متغش با عیاد سے زرباخت و زرد و زرد که لائی اسپان سوا سی آن با و سنا بیچید باشد بر طلا سے
 اسپان مذکور بخادہ بر اسپ را بدو تقر ملازم خود داده و داد و گدازند و کمر خود مشه زید که از رکاب کایر بی معنوی سے
 مرغی حلین کشیانی انار الله بر پانه شاه بابام یونان مار کسید و آنچه خواجین غیب گشای یونان شہسوار
 طلا و کمر خنجر و صبح جیت مستح و لغزیت و شکون آن بادشاه سکت و آئین مستاده شد و سوار سے چوار صد یونان
 محل و اطلس آریسته و یزدی در سل گشت که کعبه و بیت جامه جیت ما خدا آنحضرت سبت و سینه خنجره طرازانی رکاب
 طفر افتاب آن کامیاب و غایب محلی و و غایب طلا بافت و نمیکه کر سے آستر اطلس و سه لوزی قالیچ و دو لوزی در سه
 گوشکائی نوشین تماشای دوازده جا ز در فر سے و شیر سفید و مستاده شد بطریق آیین لایند روز بروز از شرف لذت
 سدر راه نموده با ناخای سفید که باروشن و شیر خمیر کرده باشند در از پانه و شمش و کشته باشند قبل نموده جسته
 آنحضرت مستاده باشد و جیت قران مجلس عالی و دیگر غار زمان سوار و انرا در سال مینموده باشد و آنچنان

قرار دهد که فزاد و هر مترقی و مقامی که ترویج نماید امر و زحما در پاسه بعضی لطیف سفید و نقش بسیار با نمایی الشمس و
محل در کاخخانه و مطبخ و جمع کارخانه های ایشان را مرتب ساخته نصب نماید که در هر کارخانه منور و سه آن میا باشد و چنان
ایشان بدولت و اقبال ترویج نماید شربت گلاب و آب میمون بخشش طعام ساخته و برکت و بیخ سرد کرده بکشد و بعد از شربت
مر با پاسه سیب خشکان شندی و میندوانه مگور و غیره با نانهای سفید بدستور رسد که سفره شده حاضر سازند دستهای ناپند
که در شربته نامی در فتنه آن سلطنت پناه در آید و گلاب و غیره شربت داخل نمایند و هر روز با نقد طبق طعام ایوان با اشراف
معتبر و دار که سیکشیده باشند و ایالت پناه و قزاق سلطان و ایالت مانی جوهر سلطان فرزندان و اقوام خود را با هزار
کس بعد از سه روز که آن پالند کس قیمت باشند با استقبال نخستند و آن سه روز از میان دلشکریان مذکور در رنگ رنگ
تفقد و آورند و اسبان نوجوان و تانای مقرر دارد که بلا زمان خود بدینکه سیب زینت کبابی را از سیب خوب بجز نیست
و سر و پای آن بزرگ کس نیز ز کس و پاکیزه ساخته باشند چنین قرار دهد که چون این امر از وزارت آنحضرت برسد
زین خدمت غرت لب اوب بوسیده بیک خدمت نمایند و تاکید کنند که در سر سواری و غیره ناگاه اسبان و ملا
و امراد ملازمان آنحضرت گفت و گو می واقع نشود و هیچ وجهی لوجه آزر و سگ بوزران با و شاه نرسد و وقت سوار سوار
کوی لشکر امر از دور در فوج لبسته خدمت کنند و نوبت کشک هر یک از او رسد مذکور که باشد و رتبه و کلهای محل که قرار باشد
باشد تردد نمایند و کنگ خدمت در دست گرفته بوسه که در خدمت با و شاه خود کسی خدمت نماید خدمت کنند و کس
نهایت ملاحظه باشد منظور داشته محل آورد و بعد ولایت که برسد همین شهر مان را بواست آن ولایت موزده مقرر دارند
که آن امیر خدمت نماید و دهانی بدین دستور بطور آورد که مجموع طعام و علاقه و اسه بیکتر از دیگران پانصد طبق بنا شود
خدمت و ملازمت آن سلطنت پناه تا مشرفه مقدس علی فرقی بخلق به آن ایالت پناه دارد و چون امر اسه مذکور بوزارت
رسند سر روز دیگر زرد و دو سیت طبق طعام ایوان که لائق حوین با و شاهایان باشد و مجلس عالی آن با و شاه گراسه
کشیده شود و هر یک از او اسه مذکور در روز جهانی خود را اسه پیشکش نماید که سه اسه خاصه آنحضرت باشد
و اگر با اسه عظمی محمد را میخان داده شود و بیخ و دیگر به ام رسد مخصوص به کس لائق باشد بدین اسه قاضی را از
نظر خسته از نگه راننده مذکور نماید که کدام کدام اسه از نواب کابلی است و هر یک که قبل از این منسار یافته باشد که از قاضی
و طمان اسیر باشد بگویند که آن حکایت بر چندین نامست لائق خواهد بود و بدین اسه خود بخورد که مقدر باشد ملازمان
رکاب نظرافتاب را مسرور و زرد و آنچه نهایت غمخوار سگی بچینی باشد بطور آورد و خاطر آنحضرت را که از گردش
روزگار بنامهوار بقدر رعنا رسد و در دیدار رسد و غمخوارگی که درین نوع اوقات لائق و بخشش نامست مسرور
گردانند و این دستور هم وقت منظور باشد تا بهمنور را رسند بعد از آن آنچه لائق باشد از جانب اممیل خود بگشت
بعد از طعام مشرفات حلاوه و پالوده که زرد شده و نبات منجم نموده باشند در گلاب سفید و بیخ و غیره حلاوه
گلاب و شکر و غیره شربت مطهر باشد بچلیس سبزه و حکم ولایت بعد از شربت و حلاوه است که گوزم مردم بنام
راجع موزده تا بدار سلطنت سرات نسبت خدمت و ملازمت نبوده باشد و بعضی زرد و نوبت خدمت و ملازمت است
مگذارد و چون بدو از زده فرستند ولایت مذکور رسند آن ایالت پناه یکی از ارباق کار و زدن خود را در خدمت فرزندان
اعزاز شده سعادت یار گذارد که از شمس خدمت آن فرزندان خبر دارد باشد باقی لشکر نظرافتاب منور و ولایت و سر حیا از

سزاده نگردد و غیره تا می نرسد که لشکر جمیع سدا از ملازمان کوسه کن ایالت پناه انرا همراه برداشته استقبال نماید و چادر و مسلمان و اسباب ضروریه از شهر و استر قنار همراه سپه و چنانچه اردو می آرد بسته بقرساعات اثر آن بلاغی باشد در آید چون بلازم ممتاز گردد به تو زک و قاعده لشکر وارد در اتدول نماید و آن ایالت پناه بخدمت استاد خدمت نماید طلبیده سه روز در مقام گذر روز اول جمیع لشکریان این از خلعت فاخره که انگلس کتخامی نیز در سب و دار انجمن استمدی و خوانی یا سزده خلع سازند و هیچ را بلا کوشش مخفی چه بد و بفرار از لشکریان و ملازمان دو تو مان تبریکه بود هیچ بدیند و طعنا صامی الوان یکستوری که مقرر شد سر راه نمایند و مجلس ملوکانه بدار مذکور با کتخامی جن گویا باشد و آنزینجا بگوشش عالیان رسد و تفصل لشکر ایشان دایره روانه درگاه نماید و مبلغ دو هزار و پانصد تومان تبریکه از تحویلات سرکار خاصه شریفه که در دار السلطنته مذکور میرسد باز یافت نمود و معرفت فروریات نماید و آنچه بخواهد بپذیرد خدمت باشد مستبجان داشته بطور آردند و از منزل مذکور تا شهر چهار منزل بیابند و هر روز دهانی طعام بدستور روز اول بکشند باید که در سر جهانه اولاد و خلف نام آن ایالت پناه مانند چاکران و خدمتگاران مگر خدمت بر میان بجان بسته آواب خدمت بعمل آوردند و لشکر آنکه این لوح پادشاه که بدیاریت از بد ایالت استمدی همان داشته و در خدمت و طازمت آنچه نماید تردد باشد بجاست آوردند و تقصیر نماید که هر چند انواع جان سپار سے و خون کرسے بجای آوردند پسندیده تر خواهد بود چون فردا بشهر خواهد رسید مقرر در آنکه امر و زور و ان باغ عمید گاه سر نیایان چادرهای در وقت انگلس فرزند میانه کرباس طلبی و بالای شقای اصفهانی که درین ایام اتمام داده عرض نموده بود ترتیب دهند و ملا نظمه نمایند که هر جا خاطر خاطر آنحضرت مسور باشد و در هر گل زمینی که در نزاهت و لطافت امتیاز داشته باشد رعنا جوی بوده در خدمت آنحضرت دست آواب ملازم دار بر سینه سخاو پیش رود و عرض نماید که آن اردو و آبها و لشکر تمام از آواب کلباب است و خود در راه مسر کج و مبدم خاطر اشرف را بمنزله ای که در کمال استحکام باشد خوشوقت سازد و خود از منزل مذکور که شهر و البشهر خواهند آمد خدمت طلبیده متوجه طازمت فرزند گردد و در صباح آن شهر زنده اعزاز شد را بعزیمت استقبال از منزل بیرون آورد و کسرو پاسی که در نوروز یا رسال بدان فرزند ارسال داشته بودیم پوشانند و یکی از رئیس سفیدان ایماق تکلو که پسندیده و محمدان ایالت پناه باشد در دار السلطنته مذکور گذشته فرزند مذکور را سوار کنند در وقت توجه بشهر ایالت پناه قزاق سلطان را در خدمت نواب دارد و چادر و استرو اسب گذارند که چون فرزند نواب کامیاب سوار شوند اردو پیشتر کوچ کنند ایالت پناه شایر بدرقه باشد و چون شهر زنده مذکور از شهر بیرون آید قدغن نماید که جمیع لشکریان ایشان مقرر کرده شده متوجه استقبال بشوند و چون نزدیک آن پادشاه بخدمت کسنگاه رسد چنانچه میدان میانه ایشان یک تیر برتاب بوده باشد آن ایالت پناه پیش رفتن انجمن نماید که پادشاه از اسب فرود نیاید اگر استقبال کنند در ساعت باز گردد و فرزند بر خور و از اسب پیاده ساخته و تحویل روانگشته در آن ورکاب آن پادشاه سلیمان بارگاه پوسیده تواند خدمت و حرمت و غیره آنچه مقدور باشد بظهور آوردند و اگر نواب کامیاب مسئول نفر نمایند و پیاده شوند اول فرزند مذکور را از اسب فرود آوردند و خدمت کنند اول آنحضرت را سوار کرده دست پادشاه را بوسه داده فرزند را متوجه سوار سے سازند و بستور سوار گردانند و متوجه اردو سے خود و مقام منزل مقرر شوند و آن ایالت پناه

خود ترویکه ترویکه فرزند مذکور در خدمت باو شاه باشد که اگر بادشاه کسی را که از فرزند اقرار شد استفسار نماید
 و آن فرزند را با دست نجیب جواب بکند چنانچه باید تواند و او آن ایالت پناه جواب لاتی عرض نماید و در منزل مذکور کن
 فرزند پادشاه را حاضر نماید بدین کسور که چون چاشنگاه ترویکه فرزند فی الحال سینه طبع طبع اسم الوان بلای
 با صحر مجلس مشیت آئین آورد و بین الصلواتین بگذرد و در دست طبع طبع اسم الوان بر طبقه های سنگری که مشهور است
 بجهت فاست و دیگر طبایق حسی و طلا و نقره و سرب و زهره با سه طلا و نقره بر روی آن خواهد نهاد و مجلس آوردند
 و بعد از آن مریات بلند آنچه ممکن باشد و طلا و نقره و مال و ده کیشند پس بجهت راس سب لاتی رعنا از اول آن فرزند
 از چند صد انزوه طلا و نقره و نخل و انگلس پوشانیده و تنگ مقرب باقی این شیخ بر جل نخل منقش و تنگ سفید بر جل نخل
 سرخ و تنگ سیاه بر جل نخل سبز کشید و باید که حافظ صاحب قاف و مولانا قاسم قانونی و استاد شاه محمد سرخانی
 و حافظ دوست محمد عالی و استاد یوسف مودود و دیگر گوینده و سازند با مشهور که در بیشتر باشد همه وقت حاضر
 بوده هرگاه پادشاه خواهد بودی تو وقت بنیبه و تر تم بر و اخته آنحضرت را خوشش وقت سازند و هر کس که قابل مجلس تواند بود
 در خدمت از دور و نزدیک بوده باشند که بوقت طلب حاضر گردند و اوقات عجبته ساعات ایشان را بهر نوع که تواند
 شگفت و داشته باشند و دیگر شفقار و باز و جره و جرج و دیش و شاپین و کبرسه و آنچه در سید کار فرزند و آن ایالت پناه
 و اولاد بوده باشد پیش نماید و ملا زمان ایشان را تمام حکمت با سه ابریشمی از جنس و بهر رنگ طلحه و طلحه
 فراخ و انگلس از الوان نخل و خارا و کنگر و کلابون و طلا باقی پوشانند و چون بتزل خود روند ملا زمان ایشان را
 بنظر عجبته از فرزند در چند در آورد و آن فرزند بخلق کریم که میراث آبا و اجداد است بدیشان اعاش نموده بهر یک
 از ایشان جدا جدا سپرد و پادشاه و فرزند کس بد به انعام زیاده از سه تومان بنیاشند و در او زده تقوید با سه ابریشمی
 از نخل و انگلس و کفاسی فرنگی و نیرودی و نایفه شامی و غیره که نیامست لطیف باشد و سفید تو آن زر نقد و کسب
 فاش مذکور کشید و بشکر سپهر نقری سه تومان تیر نیرسه که کشید شایسته باشد بدیند و سه روز در سید فیلیان
 و کار نگاه سپهر سپهر نموده باشند و درین سه روز در چهار باغ شمش که منزل پادشاه است تا سر خیابان که در بیخ
 حد گاه است بفرمانند که در اصناف چهار طاق بنیسه و این شیرین بنیدند و بجهت کسب کی یکی از امر لسه مذکور را
 شریک سازند تا بجهت یکدیگر صفت کوشیرین کاری که دانند بجهل آوردند نسبت است که چون پادشاه آن مرزوم
 را بقدم خدمتد از دم شرف ساخته اول شهر سه که آن نور چشم علیا است بوجود خود اثر شرف خواهد ساخت
 آن طایفه همواره خواهد بودی باید که بنظر کمی اثر ایشان از مردم خوش طبع و شیرین گوی که در شهر هستند در آوردند که
 باعث سرور باشد روز سوم که ازین چهار طاق و خیابان شهر و صفادون چهار باغ ذریع خاطر روی نموده باشد چهار چاه
 در شهر و محلات و حد و در مواضع ترویکه شهر مقرر دارند که چهار نمایند که تمامی مردوزن صبح روز چهارم در سید فیلیان
 که چند روز هر دو کان و بازار سه که آئین بسته عالی و پلاس فرش انداخته باشند عورات و دیگر بنشینند و بیانشرا فاعده
 آن شهر است عورات با آئینه در روزه در وقت شام شیرین کاسه و شیرین گونی در آئینه از هر خنده و کوچی مساجد آن شهر
 می آید باشند که در بلاد و عالم مشل آن نیاشند تمامی آن مردم راستقبال فرمایند بعد از آن پادشاه را بعزت و آوا
 گویند که باقی دولت و زکات سعادت شما و سوار شوند فرزند در بهلولی آنحضرت چنانکه سر و کون سبب ایشان

پیش باشد بر آن روز و آن ایالت پناه خود از عقب ایشان نزدیک نزدیک میروند پاشنده که اگر از عمارت و منازل
و بناهای هر چه بنیستند جواب دهند و بنده عرض نماید چون بسجودت بشهر در آیند چار باغ خراسیرو نمایند و در باغچه که در
سنگام شکون کو آب پهلون ماور آن بلده طبعیت بودن و خواب کردن و شوق و خواندن تمهیر یا فیه لویه الحال مشهور است
بنام شاهستان نزل غنمه مایند و جام چهار باغ و حمامات دیگر استقید سازند و بکلاب و شک خوشبو کند که سرگاه
پهل غرا مایند محل آسایش بدست باشد روز اول قریب زده طعام و اخرا همانست نماید و چون ایشان بغراغت متوجه خواب
شوند آن ایالت پناه خود بدان دستور تمهید جهانی کند که بدو خواهد شد و چون بشهر در آیند همان روز غرضه داشت کند
در روانه درگاه که مقرر شد که سوزالدین حسین کلانتر و دار السلطنت بیات مروی خوشترس صاحب وقوفت تین نماید
که از روزی که آن پاشنده کس با استقبال شتابان تا آنروز رسد که بشهر در آیند و زانجا به منتجع کوشته بیات و جهران آید
پناه رساند و بیخ حکایات و روایات بدو نیک که در مجلس شبت آیتن گذرد و محبت گرفته بدست مستحان روانه درگاه
معلی گردانند که بیخ او صلح کو آب پهلون مار الاطالع حاصل شود و جهانی آن ایالت پناه بدین دستور که طعام و
حلاوه شیر و میوه سه نراه برین کشیده شود و بر اقی خرد و سه نکه بدین دستور سر پناه نماید اولی چای پاد و میوه بیات
و چاد و نیرک الایته که بیست خاصه ترخیص نموده عرض کرده بود و با دوازده زوج قالی دوازده و بیست و ده درخت و هفت
درعی و هفت زوج قالی پنج درخت و زقطار مایه و دو دلیت و پنجاه طوق بیست بزرگ و کوچک و دیگر اطباق و دیگر شامه
با سر پیش بنیستند کرده پاکیزه داشته باشند و قطار اشتر و و تقویر در روز مهمانی خود و شکیش نماید و امرای مذکور
را امر شده بود که جهانی نامهند برین طریق که طعام و حلاوه و با لوده بکوزار یا نقد طوق کشند و سه اسب و یک قطار
اشتر و یک قطار اشتر که آن ایالت پناه روز اول دیده و پسندیده باشند شکیش نمایند و حاکم غور یا سه و شوق و کوه سود
ولایت خود جهانی نمایند و حاکم با جز و در جام همانست کند و حاکم خواب و ترشتر و زاده و محولات در محال سرای فرنا
که بیخ فرستگه شده است جهانی نمایند تا اینجا نقل فرمان شاه طهماسب است است چون موکب سلی بنواهی فراد
نزل سعادت فرمود ایطی شاهسی با بیست تاده حضرت بیست بیستانی نیز درین حدود رسید و انظار اشتیاق در کوه
اشاره مرحوم معتمد نمود این غرضت مسلم گشت و خاطر از زمان رکاب سعادت از ترود و نقره جمعیت دار است
قرن گردید و عیزم خرم متوجه بیات شدند و درین راه اکثر کس از اعیان و شایر خراسان با استقبال شتابان آمدند
مقران و درگاه ادراک سعادت ملازمت مینمودند و از کشر قضبات مانتد جام و تربت و خرس و اسقران مردم
بیات بیخ آمده انتظار مقدم علیه داشتند و چون محمدخان از خبر وصول موکب اقبال بنویسند زیاده نگاه اطلاع
یافت با اعیان امر اشکل و بیس سلطان و یارک سلطان و اکابر فضل مثل میرزا فتح صدر و میر حسین
کر بلانی و سایر پاشا و موالی بیخ استقبال شتابان در سرلی مالان که سرگاه سفر بر ایتت نیز رکاب بوس منتظر
گشتند و محمدخان از جانب شاه و عاسی حقوق آمیز بیسایند که لوازم او ب و در اسم خدمت بقدم رسانید و
شده بود که بل مالان تا باغ جهان آرا را بهار آب و چاروب کشیده بزرگان و طرفاسه شهر از بیرون طریق بی
ایستد چون رایات باوشاسه نزل در قرار رسید سلطان محمد میرزا با استقبال آمده او آب اعزاز و احقر نام قاسم
ساخت و برین که نامور بود ساز و سازنده کاهکار سلطان محمد میرزا و دیگر امرا ملازمت نموده و دوازده بار درگاه

تا اهل مالان و از انجا تا باغ جهان آرا که سه چهار فرسخ مسافت است مردم شهر و رعایا تمام دست و پا فرود گرفتند
 تمام خانه ها بودند و غرضه دمی خنده نمودند و پنجاه در باغ جهان آرا از منزل مقیم و در اتفاق افتاد و هر خان پیشین پادشاهان با سه تیر
 داده و پیشکشهای لائق گذرانیدند و در مجلس اول حافظها برفاق که خواننده بی حد و نظیر بود و در وقت هم سه گاه غزل امیر شاهی
 را خوانده و محبت مناسب و موثر افتاد و مجلس امینت ضرر و مبارک مترسک کان خانه را ما همی چنین باشد به با یون کنگر
 کان در صد را شاهی چنین باشد و چون به این بیت رسید که ضرر و زنج در راحت میگفت مرغان دل بجز ضرر بد که آئین
 جهان کاهی چنان گاهی چنین باشد حضرت خبث تشیالی رقت با ضرر و مذو اثر تمام ظاهر شد و الفاظها که باوشا
 در دین امید او بخشیدند و چون بر سه و سیرگاه او بغایت خوشش آمده بود و پیشین نوز و نوز و یک رسید و روزی چله
 در این اتفاق افتاد و هرگاه آنحضرت بسیر و سوار سیل می فرمودند محمد خان در ملازمت بوده و لوازم خدمتگاهها
 بتقدیم میرسانید و زربانتا رسیده گاه به شاهی کارگاه شریف میفرمودند و گاه بیخ مراد و باغ جهان آرا و باغ ترخان
 و باغ سفید و در هر گل زمین صحبتها میدادند و در این ایام زیارت اولیای عظام خصوصاً پیر سیرت خواججه عبداللہ
 الفارسی قدس سره فرمودند بر جاقرانین در ویست و گوشتی نمی میشدند از صحبت بعضی منقبت فرمودند و پیشین
 فضلا و شعرا و ارباب قدرت و اصحاب عزت همواره در مجلس نشست آئین فراموش آمده از لغات و ادوارات آنحضرت
 بهره دینی و نصیبه کافی می ربودند و بعد از نوز و زار راه جام بجانب مشرق منقبت عالی اتفاق افتاد و درین روز احمد
 سلطان حاکم سیستان که بدوام خدمت و حسن عقیدت ممتاز بود مشمول الطاف پادشاهی شده حضرت انعامات
 یافت و تقسیم دمی محبه این سال بیجام رسیده زیارت مرقد سید حضرت زنده پیل احمد جام قدس سره فرمودند و چون
 نزد یکا بشهر نژاد ارجال واقع شد شاه علی سلطان استخوان که حکومت آنکجا داشت با تقی و سادات و کاروانیانی
 بدست استقبال شرف گردیدند و پانزدهم محرم نصد و پنجاه و یک بشهر قدس رسید زیارت روضه رضوی علییه
 الثبته و السلام فاکر گشتند و چند روز در حواشته لقمه شکر که اقامت نموده متوجه نیشابور شد و در پیشین بدین
 علی سلطان که حکومت آنجا بود مغفوض بود با ابا سله و موالی به استقبال آمده با انواع خدمات تقدیم رسانید و تقاس
 شایسته نمود خود را به این سعادت سر بلند گردانید از مردم صحیح القول استماع افتاد که در روز ضیاءت از جردان
 هزار کاسه مایه چای ساخته بود آنحضرت از رویه سبب یاد و فریاد استغفار فرمودند که در یک روز این همه آتش چون
 سمانان شد او بعضی کسانند که درین شهر از فریب و خویشان بنده هزار خانه پیش است هر کدام یک کاسه آتش سمانان
 نموده آورده اند همچنان سیرکان شمس روزه فرمودند از انجا بسیر و او از نژاد بد استخوان رسیدند و از غراب رزگار روز پنج
 چشمه است که در سواخت ایام طلسم تعبیه کرده اند که هرگاه شامی در آن چشمه می افتد طوفان حادث میشود و از شورش
 باد و خاک هوا تاریک میگردد این چشمه را نیز تا مشافروند و از استخوان به بیطابم تشریف بردند و با آنکه روضه مقدسه
 شیخ یانیر بدیستامی در سیر راه نبود عثمان و دولت متصرف ساخته زیارت نمودند و از انجا بسینان شتافتند و صوفیها
 که مرقد شیخ علام الدوله سنا نیست اوراک الوار چنین فرمودند و آن پادشاه صورت جمعی بپوشیدند و بر سر و بر سر
 ایل باطن کوسل حسبه در بوزره از در و اناسی خدا گاه بنمود و مترل و مترل و شهر شهر حکام و اکابر آنجا سے سعادت
 ملازمت شتافتند در لوازم جهان دار سے و ادب خدمتگاه سے اهتمام می آوردند و همواره از جانب شاه فرستادند

و کلمات بیستی بر اظهار شوق و خاطر جوی میرسد و از رعنائس و لطائف تفریبات ارسال میداشتم چون در ملک
 ری همیسه اوقات فرست کردید حضرت شاه با غم بلیلاق از قزوین بی بی سلطانه و سوره لیل کوی نمودند حضرت جنت
 آشنیانی در قزوین که پاسه تخت شاه بود و نزول فرمودند و اکابر و ابا سبزه آنجا بفرست استقبال شادانه سعادت کما
 در ریاضتند آنحضرت در خانهای حاج عبدالغنی که گلان ترک شهر بود و در اول شاه در آن منزل می بودند فرمودند
 و میرام خان را پیش شاه گستاخند شاه مقصد قریب کسب بود که میرام خان بلازمست گستاخ گشته از جهان منزل محبت
 سعادت یافت و آنحضرت از قزوین کوی خسته مرده سلطانه تشریف بردند و حضرت شاه بیان احوال سلطانه تشریف
 داشتند چون سوکب عالی بران حواسه کسبده اول اکابر امر طبقه طبقات سعادت استقبال فاخر گردیدند بعد از آن
 بهرام میرزا و سام میرزا برادران گرامی شاه تشریف آوردند و در جاده اول مقصد و پنجاه یک شاه خود استقبال
 فرمودند و در عمارتی بغایت عالی که مدت مدید مصوران سحر نگار و نقاشان تادیه کار و در آنجا نگارده بودند نرم سینه
 آراسته مجلس پادشاهانه داشتند و میرزا فاسم که کونا یاد سه در کتاب مشنوسه خود که نیام شاه در سلک نظم
 کشیده بنشیند نام موسوم ساخته در باب ملاقات این دو شهر یا چندین گفت مشنوسی او صاحب قرآن هر یک
 بزنگاه قرآن کرده با هم چو خوشید ماه و در نور چشم اقبال را به دو عهد مبارک سه و سال را به دو کوب
 کریشان فلک راست زمین چهیم در سیکه عرصه چون فرودین و در چشم جهانی هم سمان به هم چون دو ابرو
 گمان به دو سعد فلک راسیکه برج جای و دو جلال کهر راسیکه درج جاسه شاه فرمودند که حضرت گیتی ستان
 فرود کس مکانی را که فتح بنده کستان میسر شد به پیشگاه پادشاهی شما بود و در نوبت چشم زخمی که کعب سر نوشت
 شد از ناسا عدسه برادران بی اخلاص و امر اسه حق شناس بود و در عالم سیباب موافقت برادران بغایت هم
 مصریح آری با اتفاق جهان می توان گرفت و خصم در جهاگیره و ملک کشانی اکنون ما را برادر موافق بنویسند
 فرموده محمد حسین دانشمند که سنت بر جان داشته آنچه شراکت اید و دوازده هفت بود با شتر بر وجه دهنوا و صورت خواب
 و سوابی حقون را منظور داشته آنقدر کوب که در کار باشد سر انجام نموده خودم شکر و اگر مارا خود با بر رحمت بطریق کوب
 همراه خواهم برود ازین تمام مقدمات و در خاطر جوی آنحضرت بسیار فرمودند و چه در چشم خبر و با داشته حضرت شاه
 برود خود به بکار و اسبده مجلسی غیر مکرری آراسته و در اظهار تکلفات و عرض تخیل افزای تمام بکاره نمودند و از
 اسپان عراقی و استرالیان برومی بازناسه مرصع و مطلقه شترهای نرومانه با پوششهای فاخر و چندین کمر شیر و
 کمر خنجر مکتب بچو البقیس و قاشماه طبع و پوستینهای کمیش سلناوه و لباسه اسه فاخر از تمام آتش نادروالات
 اهدا و طلا و نقره و خراک پاسه عالی و کمر شمای اذنی و سایر اسباب سلطنت در جزیره کما آنحضرت نیز شرم
 کند را بنده و بیج که زمان رکاب سعادت را در خور حالت از فرود چشم عایشان فرمودند و حضرت جنت آشنیانی آنجا
 که در پیش بنده کستان پرست افتاد و نود بار و سیست و پنجاه صده پیشانی برسم از رخسانه گذرانیدند اگر چه از جانب
 حضرت شاه و بیج مرتبه از مراتب نیاعت و تکلفات دره کوتاه دست نشاند و چنانچه باید و شایسته مراعات رسم و
 عادت فعلی آرد از آنجا سوکب عالی بر آنفلک در آمد تا بهنگام مزاحبت آنجا از سر کار حضرت شاه تشریف

لیشان بخرج شده بود از جانب آنحضرت زیاده بر آن باصناف مشاعفت پادشاه شد با سحر از اسب متوجه سلطانی گویید
و سواره عیش و کامیالی گذرانیده بر محاسن پادشاهان سستند اگر چه در نوبت چند با خواست بعضی از اهل شاهی با حال
از جانبین طایفه شده بود اما نیز امتداد نکشید بصل و دانش آن دو بزرگ صورت و معنی صفایا منت حضرت شاهی
بجست مشغولی و انیسافا خاطر آنحضرت طرح شکار قمریه افکنده از ده روزه راه جانوران هواری را نده در چشمه کلباوق
ببلاق مشهور است مجتمع ساختند حضرت غلام حضرت نسبت اشیا با هم در شکارگاه در آید و خوب شکار کردند و بعد
از آن بگرام میرزا دسام میرزا انگلیز ام خان و حاجی محمد کوکی و شاه و علی سلطان و در او روز روشن گو که حسن گو که امرا
آنحضرت را رخصت شد و از امر اسه شاهی مثل عبد الدخان و خلیو که بداد دسه شاه و الا شکوه شاه آهیل شرف
احکام داشت و ابوالقاسم خلفا و سونک سلطان تو رسه باشی افشار و بدرخان استیجو و چندی دیگر بموجب حکم دیوان
قمریه در آمدند و بعد از لحظ حضرت عام شد در اثنا سکا بگرام میرزا که با خلفا اتفاقا طریقه داشت و در هجوم عام تیر
بره زد و همان تیر صید اهل شد و بلا لحظ خاطر میرزا هیچکس لپشه این حرف گفت بعد از آن حکم شد که سپاه حضرت آناه
قریب چون سلیمان با بر دیگر قمریه را نده چون جگر که هم آمد در اینجا تیر شکار خاطر خواه فرموده در بین منزل چوکان با زبیا
و طبق انداز به تیر شد و امر اسه صفائی خوب یافتن زدند و درین روز بیلدوی تیر انداز سکه بگرام خان بخطاب خاستند
و حاجی محمد کوکی بقلب سلطانی سرفراز شده در آخر مجلس طومار دوازده هزار سوار بسند او سکه فرزند از جمله سرفرازان
که بگو یک آنحضرت قرار یافته بود یا طومار اسباب کار خاسته بنظر حضرت جانشانند و در آورند اسامی اداری شاهی بگو
مقرر شده بودند برین تقصیل است میرزا مراد فرزند سواد خاند شاه و بد اخوان قاچار بعد میرزا شاه علی سلطان
افشار حاکم کرمان و احمد سلطان شاه و ولد و حیدر سنجاب سلطان افشار حاکم فرج پارس علی سلطان ملک
افشار سلطان علی فرج پارس خلیف محمد خان بقبوب میرزا اتقاسی سلطان بکفر خنده سلطان حیدر سلطان شاهی
برادر احمد سلطان حاکم سیستان او هم میرزا ولد و سلطان عشق میرزا ولد و سلطان حیدر سلطان اشیا با علی
و چهار پسران مشاره مقصود میرزا اتق بلی ولد زین الدین سلطان شاه و محمدی میرزا نیر جهان بگرامی شاور شاه و
بیگ بلی استیجو علی سلطان حلاق خواهر زاد که محمد خان ابو الفتح سلطان افشار حسن سلطان شاه و پادگار سلطان سوسو
احمد سلطان الاش اسطه استیجو صافی علی سلطان ولد و صوفیان خلیفه و ولد سکه بیگ ذوالفقار کش محمد بیگ کتابا نقابا
و سعید قورچی خاند بمان شالیه تیر عشق شدند و مرتبه سیوم در آن زیارت که آخرین منزل بلاق مری است
شکار قمریه فرمودند و در مقام مبارکه لطائف آب دما شنوز اتفاق است شاه هم جبهه منزل حضرت باد شاه بعرف
مشافیت اشرف آورد و در آن کرده حضرت نسبت اشیا با تقصیر زیارت لیکن شکر که متوجه تیر بردار و بلی شده
هو در حضرت عزت در هم مکانی را با سایر طرازان بجا نیت قدم بر روی زمین فرمودند و حاجی محمد خان را خوب بگریه
مقرر و داشته سرفرازان مردم کردند و دوازده هزار سوار کو سکه را بجهت سامان و تیر اسفند فرمودند و در آن
رایات اقبال بآب سلیمند رسد شاهزاده مراد میرزا با لشکر مقرر آمده همراه شدند و آنحضرت اولی اسب بر تیر بردار و توجه
مطرف داشتند و چون بخواست تیر رسیدند حکام و الا بر آنجا ناسدی که میرزا امیران کاسیه با استقبال آید و عز
بسال پسند میافتنند حکم شهر بموجب حکم شاه است شهر را این کاسیه کو از هم خد شکار سکه و همانند اسه شکار سکه

و کنگه دوانی چون گان بازنه پیاده که در تبریز سینه است و در آن وقت از اندک نشسته و خوشش ولی اعتدالی در دم منع شده بود
 بجهت اجتناب از خطر لظهور آمد حضرت نسبت به شبانی سرکار پانسه بر تریه و مدارات عالیه آن شهر را که از آنار سلطان ماضی است تمام
 فرمودند و ملا تغیب الدین بلخو نقیادی و برین بیده فاضله به شرف طاعت مستغرق گشته تا مشهور مقدمه و نویه ملازم کباب
 عالی بود خواجیه عبدالعزیز شیرین کلم نیز درین شهر بلا وقت مشرف گشت لظهور بر خواجیه و کار پوره از جمله است او نهایت پسند خاطر
 افتاد لیکن بجهت بیخه تقدرات در آن وقت نتوانست سعادت همی استیسا بنمود از بدایح اتفاقات تا آنکه چون تو بر خاطر
 اقدس به اسطرلاب و کوه و ساوالات رسیده و در کمال داشت به یک هم از خبر بیگانه حکم شد که درین شهر تقصیر تا به
 آن ساده لوح کوه چند را با با و با آنها آورده گذراننده آنحضرت اجتناب تمام فرموده بجهت تفاوت خریدند و از سر بر تریه
 شده بصوب اردبیل حلقه عنایا نمودند و چون موکب معنی بقیه ساسی و سنجیم خویشاوندان که نسبت خویشی شاه
 داشتند با سایر اکابر و اشرف انجمن آمده ادراک ملازمت نمودند بیکمته در اردبیل بوقت فرموده از آنجا بخان خانی و از آنجا
 از راه تبریز بخی رسیدند و چون با او سیه انجمن باریت مطبوع بود سه روز بوقت نموده در کسب و در باره و بی معنی گشتند
 درین حوالی از حضرت مریم مکاسته عبیه متولد شد و بعد از آن پیش الدین علی سلطان خدمات شناسیه بجای آورد و همانند آنجا
 واقع کرد و چون موکب جهان کشا همیشه مقدس رسید بجهت جمع شدن لشکر شاهی روز سه چند بوقت فرمودند و ازین نوای
 عهد افتاح کنگه یراق را بجهت طلب میا و سه که بر برات تم شده بود و نتواند و در وقت طریقت به عالم بقا پیوست
 و از آنجا مولانا نور الدین محمد ترخان را بجهت طلب شیخ ابو القاسم جرجانی و مولانا ایلیاس اردبیلی که بقبائل صوری و کمال است
 معنوی آراستگی داشتند و شناساندند و آن دو عزیز در کابل آمده اشرف ملازمت مستعد گردیدند و درین وقت که در مشهد
 مقدس تشریف بر داشتند مولانا با فضل و صی صحبت بادشاه بنمیداشتند روز سه مولانا جریسته این غزل خود بنظر
 اصلاح آنحضرت در آید که ربانسه دل از عشق بیان که جگرم میسوزد و عشق بر خطه برانغ دیگرم میسوزد
 همچو پرده زینت سرکار است مرا چه که اگر پیش روم بال و پر م میسوزد و آنحضرت در خورشید صیبه و دست خود
 لظرف فرمودند سه میروم پیش اگر بال و پر م میسوزد + مولانا از کمال انصاف صیبه اخلاص بجای آورد
 و موکب علی از شکر بیستان نرونی اجبال فرموده و در چند روز شاه زاوه و امراسه شاهی به آنحضرت پیوستند و از
 آنجا بکسب و برود اجبال اتفاق افتاد و بعد از آنکه کسب از جمله کلبی بیرون آمده کوشش بکردن انداخته استانبول
 بوسه نمودند و تقصیرات گذشته بخیالت سابق که در وقت رمضان در ایام ملازمت تقام نموده بود زبان بجز و کسب
 اظهار کرد و از آنجا که خفا پیوسته شده که می بادشاهان و الا شکوه است بحد تقاضی او را بیع رضا القافر نموده بجنابیت باو
 شبانی ساهنته چون سخن با خیار رسید با سبی به جمع که درین غریب ملازم رکاب و دست بود و نوشته میشود و سر حلقه
 متینت گذارن و خاکش که چون سعادت همولده ملازم رکاب آنحضرت بود بر امام خان است و دیگر خواجیه حلقه که نسبت
 انوت اخلاقی حضرت مریم کلبانی داشت و از آنجا که حال خانی از شهرش و مانع و کسب فرج بود و فیه رفتند با قرا
 کسب و دنیا خانی کار و در محل خود بنمیدادند و دیگر حلقه است عازن او و یک پسر عازلی مدعیان که از جانب
 دانه از شکر بیستان نرونی اجبال بود و از آنجا که در ایام ملازمت استخالی داشت بر او فرمودند و از آنجا
 احتمالی نبود و دیگر حاجت محمد کوه سینه را برادر کوه کسب که از آنرا اسه نظام حضرت فرود کسب کلبانی بود و حاجی محمد در

مردانگی نفرد داشت شاه و اولاد او که بر سر فرمودند که بلو شایان را اینطور زده نگارسی باید در روز و وقت از اترسی شوق را زده
از شاه علیه و کرمش و مشهورست که روزی شاه با جناب تمشبانی در شکارگاه تشریف داشتند و بسبب اتفاق فرود آمدند و
نشستن فرمودند و از نظر ایشان سه کار شایسته قایم بخت نمودند زیر شاه گذاشت و چون نشست و دیگران هم بنشیندند
بنشینند و لحظه حاجی محمد کوکی قربان خود را از میان خاک زده در نشن ساخت و این پهلوانی است که تمشبانی تعلقت خوش
بفرمودند بکار و تمشبانی هم که در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت
هم چون حضرت مریم کلان شرف خصاص داشتند و مردی پاکیزه روزگار نیک نهاد بود و فرزند آن او سعید خان و
نور خان نسبت کوکلی تمشبانی حضرت خاقان در سعادت پذیرگشته بود اراج حاصل در اکتب و الا اراغ فرمودند تمشبانی
در جنگ گورات شربت شهادت رسید و زین خان به تها در خدمت آنحضرت بوده میرنده امیرالامراست رسید و دیگر
خانزاده تیریزی که بنسب اشراف دیوانی امتیاز داشتند و دیگر خواجیه امین الدین محمود سردار که از نوایند پانی بر پست
بود و در شکرستان بنام تمشبانی داشت و در زمان دولت امیر چون خاقان گینه تمشبانی تمشبانی تمشبانی تمشبانی
مشبه و کالت سر لیدر سے یافت و دیگر لیا دوست تمشبانی او نیز اهل مسلم و ارباب سیان بود و دیگر و لیدر تمشبانی تمشبانی
او از زیارتگاه هر سه است مرد و در ویش نهاد از خود گذشته بود آنحضرت توبه خاص نسبت بر او داشتند و دیگر
ایشک اقا و علی دوست با سبکی بر حسن علی مذکور دیگر ابراهیم ایشک اقا و دیگر شایسته خونی و شیخ پهلوان از خدمتگاران
شایسته بودند و دیگر مولانا نورالدین که از علم سنده و ریاضی و امطرلاب بهره دانی داشت و از حلیان آنحضرت بود
در زمان دولت جاوید اراغ خاقان گینه تمشبانی تمشبانی تمشبانی تمشبانی تمشبانی تمشبانی تمشبانی تمشبانی
جمال پانی داشت و در نزد حضرت خاقانی میر سورش و دیگر حیدر محمد خانی و سید محمد پخته که جوان شجاع صاحب قلم بود
دیگر سید محمد علی که بنسب میر علی داشت و از این قسمت بود دیگر حافظ سلطان محمد رنده و سید تمشبانی تمشبانی تمشبانی
تیمور و از دست خود بود و با علی که در بدو سر سینه و استخوان ترمیم او صورت انجام یافته دیگر میرزا بیگ تمشبانی تمشبانی
از بندها و روشناس درگاه بودند و خواجیه غیر نامی که از مقربان خلوت مراسم عزت بود و همین ترمیم و قدر است
حضرت خاقانی تمشبانی اعتبار خالی بلند پاهای یافت و دیگر عارف تمشبانی تمشبانی تمشبانی تمشبانی تمشبانی تمشبانی
و فاضل و فعال خاص پسر خان تمشبانی تمشبانی تمشبانی تمشبانی تمشبانی تمشبانی تمشبانی تمشبانی
و مشهور کبیر تمشبانی تمشبانی تمشبانی تمشبانی تمشبانی تمشبانی تمشبانی تمشبانی
بیش نویسن این سعادتندان در جهان سفره خدمت شایسته ظاهر ساخته دولت جاوید اند و تمشبانی تمشبانی تمشبانی
موجب اقبال از عراق و عرض دیگر سواج و وقت ایلچ چون حیت مراجعت موجب جهان کشاس
حضرت حیت تمشبانی بلند آوازه گردید تزلزل تمام بحال میرزا کامران و سایر باند ایشان راه یافت تخت بلخ
حضرت ظفر نزاره و قربان قرادیل بیگ را میرزا کامران از کابل نزد میرزا عسکری تمشبانی تمشبانی تمشبانی تمشبانی
سید عسکری تمشبانی تمشبانی تمشبانی تمشبانی تمشبانی تمشبانی تمشبانی تمشبانی
عالی تمشبانی تمشبانی تمشبانی تمشبانی تمشبانی تمشبانی تمشبانی تمشبانی
تتمیمات گذشته سازند و زینت سعادت و سعادت در آینه و تمشبانی تمشبانی تمشبانی تمشبانی

روی دیدن آنحضرت نماز و سوره است که حاضر میرزا کامران از دست نهند و ایشان از نزد میرزا کامران بجای فرستند
چون این سخن ناموسیه موافق طبع میرزا عسکری بود در همین نرستان و شدت پرست و باران آنحضرت را در و باطل
ساخت و بشیر و آنحضرت بجوشی با لایمیک و شش الدین محمد غزنوی که که جناب لنگر خانی سردار بود و اسم او که والده او هم
و بیجه آنکه والده میرزا غزنوی کلماتش و سبب و بگردن ملازمان و خدمتگاران را همراه نموده چون بجای رسیدند میرزا کامران
آن نوزادان جدید اجناس را بجا حضرت قیاب خاتره و یکم بشیر و حضرت فرودس مکانی فرود آورده و بدینسان سپرده
روز دیگر در باغ شهر از مجلس عالی دهم آنحضرت را در ایجاد و دیدن از غریب اتفاقات آنکه در آن مجلس تقاضای منقش
بجست میرزا ابراهیم فرزند شش تقریب شیب برات چنانچه تقاضای ترتیب داده آورده بودند حضرت شاهنشاهی پیشکش
مغزین و بناسبت آنکه تقاضای دولت و کسب چنانچه کسب نیام نامی آنحضرت بلند آوازه خواهد شد بدان سبب فرمودند
میرزا ساسی حق شاهنشاهی منجور آنکه میرزا ابراهیم سال از آن حضرت کلمات و تقویت ظاهر سبب پیشتر است گرفتن تقاضای
را مشروط گشته داشت که بر کس غائب آید تقاضای از او باشد درین صورت نخبه و آزاری بر آنحضرت رسد لیکن اینها
که ذات آنحضرت شاهنشاهی بود بتاییدات الهی بود کلام سانی میرزا ابراهیم را بشیر در بنیاد آورده لی محال
پیش نهادند و بدانکه تلاشی میرزا را چنان بر داشته بر زمین نهد که غریب از اهل مجلس برخاست و میرزا کامران که
این گفته را بجهت امتحان مال کار خود با حضرت جنت تیشانی قال گرفته بود از مشاهده اینحال شکر زیاد و ریاضه نمود
فرود رفت و بخواه او این آنحضرت باغ مشغله فالبهائیک زنده و سبب است و مردی میرزا افتاد دولت را بنور
باز و سبب است گفتند دیدن کسب منصور بولایت کرمانشاه فتح قلعه سبب برتر صدق و حساب
پیشتره نماند که چون رایات عالی بکر سیر رسید علی سلطان نکور ایالتی از جوانان کار طلب بجهت تهنیت قلم سبب
تقریب سه مودند شاهام جلایر پیر پیر پیر جلایر بدین خلیج که در آن حدود از جانب میرزا کامران بعین بود و بتوسط آنحضرت
داوود و فوج شاهنشاهی قلم را حاضر نموده بجهت تقدیر و شکر از ایالاتی قلمو بعلی سلطان رسید و قلم سبب است
او سپرد و از ده ساله را بجا سبب پیر جلایر برده است و در اهتمام قلعه گویس پیشتر از حضرت سبب نمودند و حقیقت گشته شدن
علی سلطان و بر داشتن سپر لور ایجابی پدر بجهت شاه آنحضرت پناه عرصه داشت کردند و بعد از چند گاه در امضای
این شش نشان شاهام رسید و رفته رفته کار بر اهل سبب تک شده متحصنان فریاد الامان بر آورده و تفریح و آسایش
کشودند و بتقاضای عوطف خیر وانی امان یافتند و راه سپردند و شاهام سبب جلایر و میر خلیج ترکشها بگردن انداخته
سعادت زمین بوسه یافتند و آنحضرت جرایم ایشان را بخشید و در سلک بند با سبب و درگاه منتظم ساختند و چون منزل
گشتند ریاضت که میرزا عسکری تر این و سبب خود را گرفته بخواه بیجا بکابل سفر از نمایا سبب از نظر کیش و ملازمان
درگاه بجهت شده حضرت کوه گرفته که خود را بر سرنا رسانیده و دستگیر سازند و هر چند کذب این خبر بود و خبر میرزا
عسکری بر قلم واری بر سپید بنیان راست قول بقیق آنحضرت بود اما مقبول اینها نشد و حضرت
نموده خود را بخواستند تا با بر رسانیدند و درین اثنا خبر رفتن میرزا از روح ظاهر شده و سبب از آنجا
نمودند و در سبب از چنانچه توپ را از بالا سبب سر داده چون بی توپک سبب بود و سبب که از ترس سبب و خبر در سبب
قرائت آمد و سبب زخمی شده نه خواجده طلب رسید سلطان و حاجی محمد بابا تشنه و علی قلی در عهد سلطان شاهنشاهی

ناریخی و بیخیز از چهاران و چنانکه دو لاوران قر لباس و او مرد است که داده عنیم را بر او کشته لغله در او در دست
چیل میگردد از محمد ابن بشیر اعسکری بود کس فرستاد که میرزا خود را بگوید که رسانند که چون این مردم را بر او ششم کار بر
آسان خواهد شد میرزا گوشش سخن او نکرده پیغام فرستاد که ایشان کسیت که کیفیت لشکر با انیک میدانند و جمعیت ایشان
مستعد و چون مردم سیت ملک کوک ایشان در جاسی جهان خواهد بود ما با زنی خودیم و قلعه را معین و ساخته جنگ را به آمدن میرزا
میرزا کامران سوخت و کشت چون عنایت ایندی موید و معاون لشکر لغت قرین بود بیرون آمدن میرزا صورت کسیت
و فتحه چنین که مقدمه فتوحات لی اندازه تواند بود روشی نمود و در آن روز با یاسه سر سندی که از آنتیبان میرزا کامران بود
قبیل رسید رسیدن کوک منصور لغت با رو محاصره نمودن و فتح کردن چون فتح
قلعه سیت چهره کشا سے مراد گردید حضرت خیت آشیانی این فتح را قاول فتوحات عظیم که پیش نهاد مهمت جهاگت بود
و البته سپاس بقیاس تقدم ساینده و بعد از پنج روز ازین قفسه زویشینه منعم محرم نصد و پنجاه و دو در ساعت مسعود
سوار دولت شده با افواج گیسنه سنان متوجه جهاگت باز گردیدند و در صلیح در وازه ماشور در باغ قاسم شمس الدین سلی
خود سبادت و اقبال نزول اجلال فرمودند و مورچه با نصیحت یافت و صاحب استامان جاییان سخن شدند و مواره جوانان
کار طلب از جانیان بر راه کارزار میگردند و زو سے چند سلطان و سرور و پیشش علی قلی خان و جهاگت خان و خواججه عظم
از پیش خواهد حضرت عنیم را بر داشته تا فرات نزدیک شهر کهنه و کوه سید برنده شمشیر را نمایان زدند از غراب اگر با
سپاهل با جمیع در فرات استاده تیرا خوانی میگردد سلطان خوانسته نیره کار اورا تمام کند دست برداشتن جهان
بود تیر رسیدن با و جهان اسماعیل سلطان جاسی که میرزا کامران بگویند فرستاده بود و برج اچچه پیش میرزا اعسکری
استاده نما شاشی جنگ میگردد با وجود القدر مسافت که کشیص چهره ممکن نبود میرزا اعسکری گفت این مرد که نره آژده
او افتاد و در سیت که سید سلطان باشد چه قبل ازین در سبگانی که با عید الله سلطان بشیر طوس دنده بودیم من عید
سلطان همراه تا ختیم و این ده انگشت من در اینجا افتاده از رکوش با حقن قیاس میگم که او باشد بعد از فتح که آن
نیزه را او مد نام او کوشته بود مستعان این قول بر قیاس اسماعیل سلطان آفرین با کردند و درین جنگ اکثر مردم
نوشه شدند و خواهد عظم از همه بیشتر زخم برداشت و در زمان سلامت مر صحبت نمود و وقت آن این حال خبر رسید که
کو که میرزا کامران بجانب زمین و او بر عقب گو هست که در کنار ارغند آب واقع شده با جمیع از نزار و بگذری نشسته
بیرام خان و محمدی میرزا سنے اختیاری ولد زین سلطان شاموزا با جمیع کثیر بر سر ایشان بعین حاضر بودند قدری جنگ
و با اقبال روز آخر دن رسیع کو که گرفتار کرد و پند و غنیمت فراوان از نقد و جنس و جواهر و ایست اولیای سے دولت آفت
لقد و صحت که در اردوی اطفاف قرین هم رسیده بود و رحمت سیدل گشت چون میرزا اعسکری راه او با پیش گرفته
بدرشتا گرسه میرزا کامران در خاست و شادمت استقام داشت بخاطر صلاح اندیش منین رسید که منتهو رتغیاح شای
را با فرخان کاهذت نیامان خود نزد میرزا کامران ارسال دارند شاید از خواب غفلت بیدار شده راه سعادت چنین
نیزه را بگوید که کوشته تنگای تقصیرات گشته نماید ولی جهت با عتد بلاکت چندین کس نشود و نهارین و عید بر
را نیکو به سعادت در این ایام سرور چون کثیر و دستخواب استاده که با پس قدر بلر زفرین سبت کسیر جمعی از
نزار با مسر را که گزشت با خبر باسی روز جنگ در سبوات و اولیای بیولست قاهره نزار برای سید دولت را ناریب زین بود

اکبر میرزا کامران الخ میرزا اور چند نگاہ سیدانست و حجت استیاض برقیه یکی از امراسے خود می سپرد چون لویت
 بشر افکن رسیدہ اوسم از میرزا آزرده خاطر بود بر اس تمام داشت با این جامعہ التعلق نموده میرزا را گرفتہ بر حضرت
 بنیست تشبہانی سپہ را بعواطف میدریغ خلعت استیاض بخشیدہ زمین داور را میرزا مقرر داشتند تا ستم حسین سندان
 نیز اگر سپہر اسی این جامعہ برآمدہ بود انستے راه کم کرده در میان نزارہ ہا افتادہ بعد از چند روز عادت نزد پیادہ
 پاسی آبلہ کردہ رسیدہ آنحضرت فرمودند کہ ظاہر اسپہنوز در اخلاص تو لقمہ شایستہ بود کہ راہ کم کردہ چندین گشت میتلاشتہ
 و بعد از پنج دو یک ہزار ہا جمل تو ششم جزو آمدہ در البص اعیان کابل نیز رسیدن گرفت از آمدن این جامعہ و رسیدن این
 کابلیان انبساط تمام در آرد و سندان علی بداشتہ و تزلزل غلبیمہ را بر کان متعلقہ باہ یافت اہل انکوہ روز بروز احوال میرزا عسکر
 را نوشتند از سردی و ارقلہ بردن می یافتند کہ کار بر اہل چہ شدہ گنگ شدہ نبرد و دست بر فتح خواهد شد باید کہ دست از ہتہام
 باز تار نہ خترنا ہیجاسنہ رسید کہ لزوم تلخو خور از دیوار پایا زہی انداختند و بہ اخر از دولت زمین بوس می مشتاقند
 و از ایمان لشکر میرزا خضر خواجہ شان تریو یک ہور جملہ کہ منیم اقبال بود خود را از قلعہ انداختہ و کریمان عجز گرفتہ استان
 بوس نمودہ چہ ان سوید بیگ و اسماعیل بیگ و الو الحسن بیگ بر اور زیادہ فراخ خان و منور بیگ سپر نور بیگ سیوان
 سبند فرود آمدند و چون کار بر بعضان تلخو تنگ شد میرزا عسکر کی از خواب غفلت بیدار گشتہ سراسیمہ و مضطرب
 امتیاسس نمود کہ قند ہاریہ اولیاسے دولت می سپارم مرا راہ بیدند کہ بجابل روم آنحضرت را رضی نشدند تا گزیر
 بیگم را حضور دستاوت استشفاع بر اتم او نمایند و یوسیدہ ان نعمت قیاب رقم عفویر جرایب سیر ایم او کشیدند و
 تاریخ رو بخشیدہ میت پنجم ہادی الاخر سال مسطور میرزا عسکر سے از قلعہ برآمدہ ہلاکت مشتاقانست حضرت بنیست اگر
 در دیوانخانہ عالی نشستہ امرائی چہا سے و قریبا ششہ در خور مرتبہ و پایہ خود نصف زدند بر ام خان بوجہ حکم
 پادشاسے میرزا عسکر سے را شمشیر در گرون انداختند ہلاکت آورد آنحضرت بعض عواطف ذاتی و فطوح احم
 قطر سے حکم فرمودند کہ شمشیر از گردن میرزا برداشتند و حکم نشستند بعد از ان محمد خان جلایر و معتبرم خان
 و شاہکیتان و قوٹک خان قوسے را با سے کس شمشیر در گردن انداختہ بکولش آوردند ازین مردم مقیم خان و شاہ
 سیستان را حکم شد کہ زخمیر در ماوتختہ و در گردن انگذندہ دارند و ان مجلس از اول شب تا صبح منعقد بود و در انشای
 صحبت نوشتہ میرزا عسکر سے کہ در حین توجہ آنحضرت براہ جول بہ احشام بلوچان فرستادہ بود بعضی حاضر ساتھ بوجہ
 اشارت عالی میرزا دادند و زندگانے بر میرزا تلخ شدہ آخر بمقتضاسے مطلع وقتہ حکم شد کہ میرزا را نگاہ و ارتعہ کثیر
 می آوردہ باشند روز دیگر ابات اقبال برانفرستہ بیرون ایک شرفیبت بردند تا سہ روز بدولت و سعادت
 در آنجا بود و چہارم ہتہر را بعد مراد میرزا عنایت نمودہ خود بچہا رباع حضرت فرود کس مکانی کہ در کنار امانت
 واقع است نزول اقبال فرمودند ارکان دولت تفضیل سباب و اموال میرزا عسکر کی کہ در آورده روز بکاران
 بود و غیر ضمیمہ نظامی و آرد و نہ آنحضرت بہ شہر اعتبار درینا درہ بہ بہادر ان لشکر تہمومت فرمودند چون خبر
 صنع قند ہار و توجہ سوکب اقبال بہ تخیر کابل معلوم میرزا کامران زند میرزا استوسم و متذذیب گشتہ حضرت خاقانی
 را از خار حمت قیاب ہا تزاوہ بیگم بخانہ خود بردہ بکوچ کلان خود خانم سپید پوش الدین مؤخر نو سے مشہور لشکر
 خان را مقبرہ ساختہ در باب میرزا اسلیا زنا از امراسے خود کنگاشن غلبہ ملاجد الخانی اخوند میرزا و با بوس

که وکیل نقش بود چنین صلاح دیدند که میرزا را ده ساله نمودند و بدیشان باینده ستاد و تاور وقت کار آمد و نماید و از سعاد
ظالم میرزا سلیمان آنکه چند روز پیش ازین میر نظر علی و میر تزاره پیشگامت و شیر علی بلج و جمعی دیگر اتفاق نموده قلم
نقحر گرفته بودند و قاسم برلاس را با چند سکه دیگر مقصد ساخته میرزا کامران به مقام دادند که اگر میرزا سلیمان در ا
می فرستند بدیشان را به ایشان سپرده خواهد شد و لایق مردم را که گرفته ایم بقتل رسانیده ملک بدیشان را
با و ذکب میدهم بنابرین میرزا سلیمان و میرزا ابابکر و فرم بیگم را از خدمت بدیشان دادند چون میرزا سلیمان
به موضع یاسی منار رسید میرزا کامران از خدمت بدیشان شده کس طلبت فرستاد که بخدمت عثمان زبانی مانده است
مشنوده متوجه شوند میرزا سلیمان نیز است در ریاضت که ازین طلب بومی خبری آید سعادت نامه نوشته ارسال
داشت که چون در ساعت نیک برآید همه حاجت شکون ندارد و امید که آنچه نجات صلاح اندیش بسیده باشد قلم فرمای
که بوجوب آن عمل نماید و از آنجا بیعت متوجه بدیشان شد بجز در رسیدن نقض عهد و پیمان نمود و در خلال این احوال
با و گار نامه میرزا اگر خدمت بوجوب بدیشان رفت چون ایام او بار میرزا نزدیک رسیده بود از طرفت سیما
تا کاسه آماده می گشت از غیر زبانی غیر از بندال میرزا کس در کرد و او مانده نظردرت او را استمالت داده
مقرر ساخت که تعاقب با و گار نامه میرزا نماید بوجه موکد دسترار داد که سرجه امر در وقت معرفت معنت چنین آنچه
بعد ازین هم تصرف در آید سوم حصه از تو باشد میرزا بندال که از بد سلوک او به تنگ آمده بود و این سفوی را فرزند
عظیم داشت برآمد و از زبانی منار گذشته بدین سعادت متوجه ملازمت حضرت جنت آشیانی شد میرزا کامران
از خدمت این ساخته سرشته تدریس صلاح کم کرده هر کاسه که بجهت بهبود خود نقش می نسبت نخواست مقصود
می نمود و از مردم او کس را یارای آن نبود که سخن نفس الامر تواند گفت بنابرین غلط بر غلط میکرد و خدمت موکب
منصور به تشخیص کابین و مستحق آن حالک چون کتبخ و لامیت قندار سر آغا رفت و حیات بشمار گردید
عزت کتبخ کابل پیش نهاد بهمت جهان گشایند درین وقت قریباً شش ماه امتداد سفر به تنگ آمد پاره می خدمت
و پاره به ایام خدمت گرفته بداشد بدایع نمان و چینی که در ملازمت سلطان مراد میرزا بود و از خدمت بیانات
وقت تقوی و تقاول بر رعایا و احشام در آنکه در و در و صیغ و شرفیت شهر سواره دادگمان و دستریا و زمان بدگاه
معلی می رسیدند و حضرت جنت آشیانی بجهت مراعات خاطر شاه و مقتضی وقت اعراض عین منسردوده به آئین خدمت
عمل میکردند و چاره این کار بوقتش موقوف میداشتند و چون بوقتش کابل مصوم گشت بجهت اقامت کتبخ در بگرام
سه روز معنت و نگاهداشتن احوال و انتقال نرسیده چند از بدایع خان خواستند فرمودند که ما بطریق قول خود
را بشنا و او به او بیاسی که مردم را گذارند است به خاطر جمع متوجه مستحق کابل شویم ناگزیر پست بدایع خان از معاطله ناظمی امثال
حکم نمود و امر آن عظام که در ملازمت آنحضرت بودند بعضی رسانیدند که کار عظیم در پیش داریم تا قند بار در نظر
نماند که مرده عیال خود را گذارند در ملازمت متوجه شوند و صورت ندارد و معنی آنحضرت نظر بر مرده بیاسی
حضرت شاه فرموده بنحویستند که خاطر آنحضرت غبار آلود و درت شود درین اثنا پسر شاه طایر ریاض رحمت گردید و در
بیا لافرت بوقت عرض رسانیدند که ایام نستان نزدیک شده اهل و عیال و پسر تال را درین کوستان همراه
برون و شوار بل حال میناید و پسر شاه نیز سوار رحمت پیوسته قند بار را بر کمانان گذارند و مناسب دولت نیست

خصوصاً چون سینه خود سر میداد که نازک شاه مغرور بود و باور که این جوان لیزان بیغسل بر میان جان بسته عیبه لایق
 خانی با شش از بطن صاحب خود افتاد و نه در روزی که در گذشت خودی و در از ساخته اند و در تخریب
 میان ولایت دره کوتاه و سینه می نایند لایق دولت و صلاح وقت آنست که مجروح و مساکین این ملک را از خدمت و بیداد
 ترکمانان بجات بخشیده اهل و عیال و احوال و انتقال بر او دهند با رنگه امشته بحیث خاطر متوجه است کابل باید شد و معتدبت
 نامر بهین معنون بخت شاه باید نوشت و چون شاه و الا سیاه سعدن دانش و انصاف انداخته بر خاطر مبارک ایشان
 گران نخواهد آمد بلکه کوششات خواهد شد و دیدار خان پیغام باید فرستاد که قند بار را بخواهی و ناخوشه بگذار و اگر استخوان
 کند بجا هر روز استخوان با بجز مود حضرت خست آشیانی فرمودند که همه سلمه الامحاره کردن انرا بجا اوله و معتدبت بیا بیا
 خانی از حاجت و پیروسی نیست اگر که خا از منج اهدان عدول در زید اند نمازین بمرسته را : نبدگان در کافه بجز
 میفرمایم چه درین صورت مردم بدستخان ضایع خواهد شد و ظهور این معنی در ناله این روزگار بدست جان بپوشد بجز
 بکار برده کی جنگ و جهل متل را متصرف شویم دست رگس نرو بدستخان دستا در چون به شغیر کافه بپوشد و ایم
 صلاح حال در آنست که میرزا اسکریه سار و شما در متل گذارشته ریاست عزیمت بر انرا ازیم بدخ نازن قبول نمی
 نمود مقرر شد که بجا در ان لشکر حضور مجد و متل در قه و کین با شش و خیر خود را بیدرون و ساینده فلور را بدست
 آوردن بر ام خان بلب جمیع بطرف در وازه کند کان معتد شد الخ میرزا و حاجی محمد و جمیع بجانب در باز و ماستو
 قیصر یافتند مو بر یک با چند می آمد در وازه و کین گاه ساحت وقت طلوع صبح صادق حاجی محمد خود را
 از همه پیشتر بود از ماستور رسانید اتفاقاً شکر چه خلعت بار و درون قلعه میریفته اند خود را در پنا بشتان در
 آورده شمر در وانه چون در وازه داخل شد در یاتان آگاهی یافتند وقت صبح و در آنجا آمدند و در آنجا
 جواب داد که بچوب فرزند و بدایع که از میرزا خانی را آورده اند و در وقت که در آنجا در آنجا در آنجا
 نشد و وقت ام بستن در وانه در آنجا میریفته اند و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 رسیدند و جمعی از قرنی سینه که در ان تر سینه و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 بدرون انداخت و جمیع هور از اطراف بجا در ان طرفت قرنی تمام بجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 بی دست و دل شد و شمر از خود ندید با اگر نخسین دستا بر بر روی حضرت خست بپوشید و در آنجا در آنجا
 کندگان در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 آورد آنحضرت از دوسه عاطفت و حضرت که در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 کردند کتوب سعادت امیر شاه نوشتند که چون پانچ خان ندون حکم شاهی نمودن و از هر اسبه تقاضی نسبت شد با را
 از و گرفته به برام خان سپردیم و بدستور موجود حش بلا از ان ایشان دارد و درین دستنگام میرزا احکام که در آنجا
 شسته رحمت باوشاهی نشاخته مرا نمود و بعد از چند روز اتفاقاً سله آمد خبر آورد که میرزا در خانه نیست کس بقیتم
 شود که گرفته بپلا زمت آورد و آنحضرت شاه میرزا و غیر ناظر را به این خدمت مقرر نمودند و در آنجا در آنجا
 احوال و دست میرزا از زیر کلیسم بر آورده بپلا زمت رسانیدند کلمه بحیث کس را که یافتند بپلا زمت
 زخم و کونتر عید متوان کرد و آنحضرت چندتا آشیانی بمقتضای عطوفت و شفقت ذاتی و مهربانوری پلاس

حضرت فردوس عکاسی دهشت از جسد ائمه بزرگواران و تبارز سگ در گذشتند و میسرزاد به نینیم کرکلا کشش که از
استخوان درگاه خود حواله مندر بودند و ولایت او نشندند و در راه اولیای دوست انضمام نموده بودند حضرت دریم کانی با
در قدها که در شرفیت سخن کالی پیش نهادت عالی فرمودند ولایت سخن نایع میزد امقرضه ویرکات نمود و وجه خود حوالی بر اخص است
وزمین و او به اسما هیل بیک و نکات پیشتر انگن و شان سید سلطان عنایت کرده و همچنین جمیع امدانیه با سه با دست
در خورشاد پیشگی خدمت بجایگرای خاطر خواه کامیاب گشتند و چون خاطر حسین منطاب از مشیق انگلک فرغ یافت عیاش
مسو و پای اجتنال در رکاب دولت سخاوه متوجه کابل شدند از اتفاقات حسنه و اعم غیر مترقبه آنکه خاندان عظیم
سند و مستان بقصد با آمده و سودا می و دیوانه کرده اسپان عرسته از ترکمانان خریده بودند و درین وقت تا فایده علی
یا سوداگران عمده بیلا زمت آمده و در عرض دهشتند که اگر اسپان مارا لبر کار گرفته به امر است نمایند به چون آن را بر
از دستخ بند و مستان حضرت فرمایند اشدر رضا داریم و این خدمت را سر بر سعادت جاپوید میباشیم حضرت نسبت است
این معنی را از تابت اذات آسانی دانستند حکم فرمودند که اسپان را بقیمت دلخواه اقباع نمایند و تسکات فرشته یاران
سپارند و خود سعادت بد پیشه گو سپه که نزد یک بابا حسن ابدال است بر آید و با نایع میرزا به بر ام خان و کوشیر انگن
جبر و محله افتد بیگانه حکم فرمودند که اول بجهت اصعبیل خاصه پب اتحاب نمایند و بعد از آن بر امدانیه با سه و درگاه بجهت
و در دست گشتند چون دوه بیک بزاده سنجواست که خدمات جانی و مالی در امشعل و اقران خود را در سر از خاندان
سوی جنب فقه بر سه که چشم او در اینجا بود را کسر کرد و چون موکب علی به آن جوانی رسید چشم اسپا و گوشتند بقدر
حال شکرش گذراندند و در دوسه چند و در آن سسر زمین که انگهای و کشت داشت اقا است فرمودند دره مدله اطمینان از
بکم را در پو است هم چاری طاری سند و رحمت حق پو است و بعد از اوهی رسوم عزاداری و غیره و حضرت از زمین ستر
کوچ فرموده بر سینه آقا اقبال متوجه در سلطه کابل شدند میرزا ابدال در نزدیکی فند بار آمده سعادت تا زمین کوسو
و انحضرت اورا بنوازش نمود بیکران شرف بقصا من بخشیدند و در رسیدن میرزا با نهایت خوش وقت شدند و در آن میرزا
راه نای بسیاری از اهل سعادت گشت در دم عیان جود و جود بلا است مشرفند تا اهل سعادت حضرت با او امترز
و باشی و راه دوسه علی بهم رسید چچی کثیرا فرزندستان قدم شدند و در سیر و در آن انچه بود چون منعت بود
گشتند او و امتداد انجامید و در اصل حمیت خوب نیز همراه بود میرزا سندی و بجهت عرض زمانه که مناسب دولت
گشت که درین استان مراجعت نموده بقصد بار وقت فرمایند و او اهل بهار رساند این فرمودند مستوی تغییر کابل یا در شه
اگر چه مواجبه خواب این حدود التفات فرمودند تا با چون مجلس بر آفر رسید بوسید بر کبکی هم فرستادند که با جود
نگه از امدان شهادت برداشتن یادگار ناصر سیر و غیره گشتیم توکل بکرم الهی نمودن متر و تغییر کابل شده بود به اهل که نمایان بود
با مشید حمیت روز اقران باشد سبب توفیق چیست و اگر محنت و سعادت مردم جز این است که در آن روز اندر زمین
و آنقدر در البهار زنده گشتیم درین استان به آنجا رفتند و سود و کار با شدند و با این عقده کابل منتهی شود و با اتمت
خواهند پیوست میرزا ازین پیغام خابرت تجلی و تادم شدند حضرت توفیق به جبارین انچه در دست و اتمت
و اثنی قدم در راه سخاوه متوجه پیش شدند در انسانی زده جمیع بیک برادر زده سپه با که میرزا ازین اورا انامیق
آن سلطان دانا و خود کرده و نظرن گذار گشته بودند به استناد از با نوسه نیز گشتند و با نایع اسی جوام با پس آنچه

و نیز قبول نمودن گردید چون نوکب علی بورت شیخ علی که در نواستة نیرجان و از عندی واقع است بسید میرزا کامران
از استماع توجه رایات همه کفار اسیر شده قاسم بر لاس را با جمیع پیشروان ساخت و قاسم محض ترسیده را که کتیر
بود فرمود که تو بخانه ترا بگرد یک خانه با بوس یک است تعبیه نمایند و عیال مردم را که در بیرون متولد کابل بود و پنهان
نموده بیرون بردند بعد از استحکام بیاسته قلعه از روی محفلت و عزور با مردم خود بر آید قریب بورت با بوس یک
سخت بود در قریب افواج و تفریق صغوف استقام نموده قاسم بر لاس را با جمیع بر اول ساخت و از سپاه منصور خواججه
و حاجی سخنان و شیر افکن بیشتر شایسته بود در موضع مکتب خا تلافی فرقیست دست داد و امرای بادشاهی توفیق خدمت
یافته دست برداشتی نمودند و تائبی قاسم بر لاس تائب مقاومت نیاورد و رو بگر نهاد و چون فرج بادشاهی
قریب رسید میرزا منهدال بوجیب التماس بطلب بر لاس اختصاص یافت و مرکب اقبال از تنگه خوابه گشته در
نواست از بندگی رسیده بود که با بوس جمیل با جمیت خود شاه بر دی خان که گردن بکش و لغز با و قتل بود آمده است
زمین پس فائز گشته و متعاقب آن صاحب یک سپر خوابه کلان رنگ بالسیا بری از مردم برب و پیشهیل عیال
یکروز گردید درین وقت با بوس حرمین داشت که وقت توقف نیست بدعت است و توجه باید شد که چه مردم زنی کرده
می آیند آنحضرت با داسا امتهیل را همچو خان در آور دند و سینه قلی سفید و جهاد سپران حیدر سفان را که از تربیت
پیر بود از آن لاس بر آورده و متعلق ساخته لغایات خسروان شرف امتیاز بخشیدند بعد از نواستة فرج خان و چون
زمین بوسیم یافت چون میرزا کامران از حضور احوال خود صورت او یاد شده نمود و خوابه شاه محمود و نیز از عیال
با جمیت مستغنی بر زمین خود میازمت انشرف نواستة یعنی طمشتات معروف و داشت نیم کرده حاصله بسیار و آنچه مانده بود
که خوابه اوراک سعادت آنرا دست نموده و آنحضرت طمشتات میرزا بر ریافته از آنست موقوفه داشته مواعد و کوی
مزد آن فرمودند و خوابه را به امت تمام جهت سعادت شدند از فرط مردمی تا رسیدند تا جواب
درنگ نمودند و غرض میزادند از در نشاندن خوابه منتهیل به خدمت با حق بود و انتظار سیاسی شب و داشت تا در
گفتند خود را بگوشه سلامت رساند و چون شام بود میرزا که صبح اقبال او بیایند و دولت بود و نظر است
فروشت بر عت هر چه تمام تر خود را به اورک کابل رسانید و میرزا ابراهیم را با بیستاد از این حرم همراه گرفته از چینه
حصارهای قریب بیشتر است و چون فرزند خود از او بسیار غلبه بسید آنحضرت با بوسیم و بیستاد از عیال
که رعیت را از ایب سیاسی در دراز است و در مشایخ بی اخذ من با حققت فایده میرزا منهدال با جمیع مواعد میرزا
کامران از خدمت فرمودند و خود سعادت و عیال سوز و دامت شد و متوجه کابل شد و در شب سوز و دامت در راه کابل
موافق چهارشنبه دو آرد هم در صف اول و بعد از چاه دو تیر از نواستة نیرجان که بعد از طمشتات توان گفتن زمین
روزگار خسته آبا گریه مولانا و بوسیم تا بچای نواستة نیرجان را کابل از نواستة نیرجان و دیگر سبب زمین مشایخ گفتند
بی جنگ رفت ملک کابل از و سبب با بوسیم و بیستاد از نواستة نیرجان و دیگر سبب زمین مشایخ گفتند
سرت آنا و نیرت خانان که به نیرت خود در نواستة نیرجان و دیگر سبب زمین مشایخ گفتند
دست خدمت محمودان و نیرت و آنحضرت منهدال را که در نواستة نیرجان و دیگر سبب زمین مشایخ گفتند
بود و نواستة نیرجان و دیگر سبب زمین مشایخ گفتند

بود در خلدی این حال بشاه قاسم قاسم از جانب میرزا سلیمان بطریق رسالت با عرض داشت و گلشن سعادت
 زمین بوس در یافت : مدتی که میرزا در نیامدن خود عرض داشت نمود و چون بپوشید مشرف شد و حکم صادر
 یافت که طریق سبکی و اخلاص خود را بر ریاضت ملازمت مخصوصه اندوخت و در او از ایام آنکه میرزا به علم اگر در آن
 معتبر ولایت افغانستان و بلوچستان بود و قریب به بیست دو کیلومتر ایستادند و داشتند انحراف از راه سعادت
 سعادت استان بوس در یافتند و مولی و عرافت منسره اند که در پیوسته میزدند و در آن وقت که در آن وقت
 بود که بلوچ که از اعیان طوایف خود بود با در آن در ایام آمدن آن استان بوس مؤدولایت اشغال بشکند و در آن
 شد و از سوسان این ایام آنکه با کله ناهر میرزا از تیرگی بر داشتند با بر عطر و سانس و طاعون ایستادند و بسیار
 بر جنبه سوسان از کوه کندیستان در حیات جنگ که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
 اراده بکنند و کافر نمانند پیش سوار خان فرزند شاه اسیر و اجتناب از آن که در آن وقت که در آن وقت
 بسجیل ثبوت رسید علی الخصوص بعد از حیات شورش که از تیرگی بر داشتند و در آن وقت که در آن وقت
 داشت نیز آمده بیفتند و از آن واقع بجز در بر ساییده خاطر قدس بر آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
 و با کار ناهر میرزا اطلب داشته بزبان فرزند شاه اسیر در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
 مرتبه که بازی از نظام جرایم تو گذشته بواجب بگردان مخصوص ساخته ایم که در آن وقت که در آن وقت
 تقصیرات سابقین و لاحقین با شکر و کوهان است در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
 سکوت و گامی بر آنجا وقت میرزا ایندانشه بر زبان فرزند شاه اسیر در آن وقت که در آن وقت
 آقا صیحه نافر خودی که او را آمده در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
 خارج و نایب که در آن ایام جاوید شد در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
 بگانه روزگار و بنظر تربیت و نوازش آنکه در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
 سخت گران آمد و تا سخت بسیار ظاهر است در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
 سلطان جسته بود گلشن خلی ۱۰ تا که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
 مانع بود و در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
 مانع بدون شدت سخت مویکب اقبال که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
 و فتح آن ملک بتأیید ملک عثمان چون آنوقت پیوسته که میرزا سلیمان سوار از اقیانوس
 پیچیده بپرسد و سروری خود را بر آنجا میرزا در حضرت خیرت شهبانی و او را بکشد و چو چاه و عثمان خیریت بگوید
 بدخشان معطوف داشتند و از خیل اسپا با اخراج او آنکه بعد از فتح کابل پیوسته و او را بکشد و آن طرف میرزا
 بود بیکه از ملازمان در گاه کمرست شده بود میرزا آن حال را مشاهده نمود و چون از آن راه حساب و
 معامله تمام بدخشان میرزا نیز رسید آنوقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
 جاگر نمایند و بر آنجا حضرت گلشن خلی سستلی به پیر میرزا و او بود که گفتند فرمایند در آن گاه تا یک مورد سعادت
 پیدا کنند باز به او مرحمت نمایند و بکن حکمت مراعات جانب میرزا قند در آن اجازت نمودند گذشته بود

میرزا از معالمانی که با ولی نعمت خود کفرون نعمت و رزیده و علائمه در مخالفت نژاد و خلیفه بنام خود ساخت حضرت صفت
 امشیلانی متوجه اطفاکے نامکرمه مخالفت میرزا شده حضرت خاقانی را در وزارت سلطنته پان بیست و پنج سال سپردند و میرزا عسکری
 را درین لشکر براه گرفتند لیکن در باب یادگار نام میرزا اندیشه مند بود و چون بدلتنگ و پانچ رسیدند برای
 صوابیانی خنجرین افتد تا فرمود که در جودت شده سرشت اورا از شکار خنجرین بستان بخشید و عالمی را از لوت شاد است او پاک
 سازند و بجهد علی اطفاکی که حراست کابل داشت حکم شد که کابریش با بنام رساند مشا رله در کمال ساده لوحی و
 ظاهرینی معروض نمود که من هرگز کتب کفر انگشته ام میرزا را چون تو انهم لقبی رسانند آنقدرت بر ساده لوحی او بخشوده
 این خدمت را بجهد قاسم مومنی بوی فرود و در او شب مجلس میرزا رفته بچکار گمان خند ساخت و چون رایات اتراب و
 اندر امیر رسید میرزا اسلیمان از نامساعده سے بخت بوزم جنگ تدم جلاوت پیش نهاد و سوخت تیر کران که از بلخ
 از راهیست فرود آمد و چون حقیقت حال بعرض اشرف رسید پیشتر از آنکه خود سوار دولت شوند میرزا اسدال
 و قزاق خان و حاجی محمد خان و بیخه از دلیران و عرصه نیر و راروا نداشتند و میان رنج پاوشادیت و میرزا
 جنگ عظیم در پیوست میرزا اسدخان خندست را پناه خود ساخته ثبات قدم و زید میرزا بیک برلاس با جمعی
 تیسراندان ان لکن طرفت ادر مرانگی و کمان داری و او میرزا اسدال و قزاق خان و حاجی محمد قلیشای عثمان
 کردند و قزاق خان و بجا و قزاق را تیر کرد بید پیاره شده بد و لیبیک و قاسم بیک و خیر بیک و قزاقچین و احمد بیک
 و دو خان بیک که نورچیان خاصه شایه بود و در همراه لیبیک درین تو کوشش سعادت خدمت سراقزاسک و در شتند
 بواسطه اقدون سبب برین آمدند جنگ از فرزندین نژاد و شده بود که جمعی از اهل ایمان رکاب دولت مثل شیخ
 سلول و سلطان محمد بوان و سلطان سرمندی و سلطان حسین خان و محمد خان ترکمانان و میرزا اسدال و میرزا
 قلی برادر میرزا محمد خان و شاه قلی را بستی تکیه بر قزاق شیخه بوده بجان بیک نیرا خنجرین و پامرد سوار
 خنجرین گذشت شمشیرا علم کردند غنچه بسیار مقاومت بیار و در راه که نیر پیش گرفت و غنچه بسیار خورد
 بجز از ان در راه سبک بلبشان برادر سطر و والی از ان در راه نیر و شیک قدم جلا و میرزا اسدال و میرزا
 پرانگند و سارسته تفرت بیت کشیمان هنوز دولت سوار شده بود که طنگه خنجرین و لغرت بیدر آوازوست
 میرزا اسدال و قزاق خان و حاجی محمد خان و بیخه از دلیران و عرصه نیر و راروا نداشتند و میان رنج پاوشادیت و میرزا
 بیک برلاس و انیس سلطان که از نژاد سلطان حسین سلول بودند از میرزا اسلیمان جدا شدند و به کسنان و سبب
 آنقدرت هم خود بد دولت و امتثال سوار شدند میرزا اسدال و جمعی بجا و ان را بجا تیب کشیمان نام و نند بودند
 اسدال و قزاق خان و حاجی محمد خان و بیخه از دلیران و عرصه نیر و راروا نداشتند و میان رنج پاوشادیت و میرزا
 سلیمان با جمعی از ان در راه سبک بلبشان برادر سطر و والی از ان در راه نیر و شیک قدم جلا و میرزا
 قزاق خان و بجا و قزاق را تیر کرد بید پیاره شده بد و لیبیک و قاسم بیک و خیر بیک و قزاقچین و احمد بیک
 و دو خان بیک که نورچیان خاصه شایه بود و در همراه لیبیک درین تو کوشش سعادت خدمت سراقزاسک و در شتند
 بواسطه اقدون سبب برین آمدند جنگ از فرزندین نژاد و شده بود که جمعی از اهل ایمان رکاب دولت مثل شیخ
 سلول و سلطان محمد بوان و سلطان سرمندی و سلطان حسین خان و محمد خان ترکمانان و میرزا اسدال و میرزا
 قلی برادر میرزا محمد خان و شاه قلی را بستی تکیه بر قزاق شیخه بوده بجان بیک نیرا خنجرین و پامرد سوار
 خنجرین گذشت شمشیرا علم کردند غنچه بسیار مقاومت بیار و در راه که نیر پیش گرفت و غنچه بسیار خورد
 بجز از ان در راه سبک بلبشان برادر سطر و والی از ان در راه نیر و شیک قدم جلا و میرزا اسدال و میرزا
 پرانگند و سارسته تفرت بیت کشیمان هنوز دولت سوار شده بود که طنگه خنجرین و لغرت بیدر آوازوست
 میرزا اسدال و قزاق خان و حاجی محمد خان و بیخه از دلیران و عرصه نیر و راروا نداشتند و میان رنج پاوشادیت و میرزا
 بیک برلاس و انیس سلطان که از نژاد سلطان حسین سلول بودند از میرزا اسلیمان جدا شدند و به کسنان و سبب
 آنقدرت هم خود بد دولت و امتثال سوار شدند میرزا اسدال و جمعی بجا و ان را بجا تیب کشیمان نام و نند بودند
 اسدال و قزاق خان و حاجی محمد خان و بیخه از دلیران و عرصه نیر و راروا نداشتند و میان رنج پاوشادیت و میرزا

و از سواخ که در کرم واقع شد گفت که خسرو ناسی از طلا زمان سده مان رود ای ایران شاه طما سب فرار نموده کلان
 حضرت جنت شیبانی آمد و بود ظاهر از جوف تا مناسب نسبت بشاه سر زود و دو خان بیگ حسین بیگ جعفر بیگ
 که از تور چیان شاسی و در کباب معلی بود بدستیدن این حرف در بازار کرم خیر و سید که در کس زود آنحضرت
 را این خود سر سالی بلکی خوش نیاید و آنهارا گیرانیده بعد از چند روز شفاخت حسین علی سلطان مورد از دست
 عفو بر خطای ایشان کشیدند چون محامد بدخشان خاطر خواه او بیاسی دولت صورت است قندوز و آنحضرت
 را میرزا سیدال بکر مست فرمودند و اکثر ولایت بدخشان بجا گیرانید از زمان رکاب دولت تقسیم یافت منعم خان تحصیل
 خوست مقر شد و بالوس را تحصیل اموال طالقان فرستادند و رای جهان آرا سید حسین آرمغا کرد که کجیت
 فریبده انجام هم بدخشان و تیسق آن ملک و قلعه طغر مشلاق واقع شود و باین غرض است متوجه آمدند و شد قوی
 بوضع شافدان که باین کرم و قلعه طغر است نزول ابدال اتفاق افتاد و مزاج صحت استراج از مرکز اعتدال استراج
 نمود بنا برین قریب دو ماه در آن سترل اقامت روی داده بر مبادی این عارضه چهار روز غشی متوالی عارض
 شد و ازین سبب خیرامی تا خوش در افواه عوام افتاده مردم مجال بجا گیر خود را گذارشته آمدند و سیرز اندل
 باندیشنه ناصواب بالفاق بیخبره امر از جاکر خود برآمده تا سرب کوی رسید بخواه بان میرزا سلیمان در اطراف
 سربو استند و قراچه خان بالفاق سبب از کجیتان بردگاه عالی آمده خرگاه زده نشست و سیرزا شکر سیرا
 که نقش سناد از لوح پیشانی او خوانده میشد سینه ساخته و زرنگه نمود نگاه داشت و خود کوشش آنست که در بیازم
 خدنگار سکی او بیار و اسی اهتمام نموده در حضور اشرف انیر از خواجها و خرمخورد و خواججه حین و بر سر سیرشتت رو کرم
 که عتقوان صحت بود اقامت روی نمود میر بر که کوی پیش رفته از برهنه سگ روزگار در استقامت قراچه خان نشسته
 بعرض سبب آنحضرت قراچه خان را طلب داشت و دستها فرمودند و در غده متش اظفار چشود می نمودند و در میان آنحضرت
 نشو و جماعت بنام زامی شاهزاده جوانخت رقم زده اتفاقات ساخته معویب فضیل بیگ بکابل فرستادند که ببادا
 خبر با سکی تا خوش بوجیب بر هم خورد سگ خاطر آن نوه خالی بوستان اقبال شود و نفوقه کظیم در حال ده لخواه بان راه
 یابد و از اتفاقات حسنه آنکه بهان شب که خیر اندوه افزای آنحضرت بکابل رسید صبح آن فضیل بیگ فریاد صحت رسانید
 و خاطر مای بر هم خورده اطمینان یافت و باعث استقامت استقامت استقامت استقامت استقامت استقامت استقامت
 فریاد است میرزا سیدال مراجعت نموده بهایس خود شفاخت و هر کس بجا گیر خود معادلت نموده و از سواخ این سال
 کشته شدن خواجها سلطان محمد میر شری سبب که منصب وزارت داشت بر مصلحت ازین واقعه آنکه خواجها کظیم بالفاق
 بیخبره از او با شکان آشنند و این سبب بدست بدست بدست بدست بدست بدست بدست بدست بدست بدست بدست بدست
 سترلی خواجها مذکور در آمده وقت اخبار روزی از آب شمشیری باک شربت شهادت چشایند و از قهر پایشان
 که نوزد است از حقوقات الهی اندیشیده راه فرار در حسنیایا بود و چون ازین خبر با خبر شدند
 آن سبب از متکلمین تعیین نموده و فرمان صفت جریان بتعمد بان محامد کابین که مفران بد خرمین بود و در
 محمد سید طغاسی و فضیل بیگ و جمعی دیگر که در خدمت حضرت خاقانی بود روز از احوال بر مضمون فرمان عاقل خواجها کظیم
 در اربابان اورا گزیننده سینه ساخته بودند چون بوضع شافدان آثار رحمت بر مزاج و باج آنحضرت ظاهر شد و آنحضرت

مشور و قلوب غمگین شدند مولانا با تیرید که از طبابت بگریز و آتی و او است درین بیار سے جذبات مناسبت و تدبیرات پسندیده
 بقدم رسید چون بقلم غمگین و دولت القاف انتقاد در اندک فرستت مزاج اشرف با محمد الی طبیعت رسید و حکم
 نامه کمال تعمیر یافت و اکثر اوقات در لکن منتزل و کثرت کار و ابودیه مجلسهای پادشاهانه میداشتند و از سخنانش نظر
 و لذت قوی بگیرا که در دهی کاک و با میان عنایت نمود و ریختن مشهور بود و در تیر بر زبان اندکس گذشت که چون بکوب
 عالی کابل نزول امثال فرماید غمگین و در اضافه جاگیر تو رحمت خواهم شد محله از احوال میرزا کامران
 و در آمدن او جنبه نقلیه کابل و این سنگام که حضرت خیرت کشیالی فریضین عارضه روی داد و در
 در ولایت بدخشان بجهت منظر جنین آنکس و فتنه اقامت اتفاق افتاد و میرزا کامران فرصت یافته بجهت از او با
 را فراسم آورده بپوشه خاطر شورش طلب ناگهان بکابل و رآه و حصار را اشعوت شد و بیشتر انگن خرام نگه
 نموده پیش میرزا رفت از استماع این خبر و شش خاطر قدسی تا اثر آن حضرت بر اشعوت و دست عالی بر اطمینان تا
 این فتنه معروف داشته متوجه کابل شدند چون سر رشته سخن یا بجا رسید ناگزیر به کابل از احوال میرزا کامران
 مرقوم ملک و قالیع مستم میگردد و در میان مسلم از طول کلام باز نشیده بعرض می کشاید چون کوب عالی مستخ قند بار
 نموده بولسم کابل رسید قالی لشکر و حشر آنکس از قدم نیت بخش خوشوقت شده از میرزا جدا کی جنبه بسیار نمود
 و فرج فوج و جوق حق پلار دست سعادت پذیر گردید میرزا مضطرب و متائل گشته سر لوادی ناگامی اتحاد و حضرت
 جنت آتین میرزا اندال و صاحب بیگ و تمبی دیگر را تبعاض با حقین فرمودند چنانچه در میبادی مستخ کابل عرض شد
 و چون اثر سے از میرزا یافتند بوجیب امثال امر عالی تعاضب گشتند با ارضیت نموده بکابل آمدند میرزا کامران
 بر دست هر چه تمام تر خود را بغیرین رسانید ابا سله و موافقی آنجا رحمت یاوری کرد و قلوب را منقبوط ساختند چندین
 تدبیرات بکار برد بجای نرسید و بجز از ناگامی از که محتلو بر خاسته بجا که خفر خان از راه شتافته خفر خان ادا
 همانند ار سے بجای آورده میرزا را از راه تیر سے بزمین داور بر دو مقام الدین علی خلیفه از نو تیر شایست قلعه را
 می اتعت نمود چون این خبر بمابع علی رسید غمگین میرزا بنزدل مکرست فرمودند زمین داور مع توابع بجا گیر میرزا
 الخ بیگ مقرر شد و جسد و نقاره و تو من تو خیمتا ساخته او را بزمین داور رحمت فرمودند و فرمان بنام میرزا
 سعادت شد که چون یاد کار نامر میرزا از روسته و لغو اب سے به آنجا آمده او را بر اوقت میرزا الخ بیگ بر سر میرزا
 کامران بگنستد و مشور سے باسم یاد کار نامر میرزا تیر سعادت نفاذ یافت که بالقاف میرزا الخ بیگ دفع مشور
 میرزا کامران نماید و ملاسه تعصبات گذشته کند میرزا بان بالقاف از متند بار متوجه زمین داور شدند و از غیر
 زمین داور خبر رسید که بجا که میرزا را از راه تیر سے بزمین داور بر دو مقام الدین علی خلیفه از نو تیر شایست قلعه را
 القاب و میرزا الخ بیگ را خود قرار گرفت و یاد کار نامر میرزا احرام سعادت ملازمت نسبت در دار السلطه کابل بجا
 زمین داور رسید و در وقت که میرزا را از راه تیر سے بزمین داور بر دو مقام الدین علی خلیفه از نو تیر شایست قلعه را
 چند روز بجا میرزا را در مشور سے بزمین داور بر دو مقام الدین علی خلیفه از نو تیر شایست قلعه را
 انشا ریافت میرزا از حاکم تیر که بجا که میرزا را از راه تیر سے بزمین داور بر دو مقام الدین علی خلیفه از نو تیر شایست قلعه را
 سینه را از راه تیر سے بزمین داور بر دو مقام الدین علی خلیفه از نو تیر شایست قلعه را

قندار پانجم برام خان استقامت داشت سپیدت میسری شد بعبوب کابل روان کردند و در حد و قنات بکجا از
 اققانان سوداگر که اسپانی برودند رسیده اسپان سوداگران را کشیده بمردم خود قسمت نمودند از این بصورتی
 شناخت و بخیرتین رسید از جانب میرزا نندل از بد بگ در قله عظمت و ستی میگردد رانند در آن شب که میرزا
 نندل آمد از دست طایف بود عبد الرحمن نقاب بیست میرزا انجمنه بالآخر شد بجامه دست میرزا اعتقاد و زلم
 ملک راست در حضور میرزا آورد و زدود هر چه دست او را مرست باد و فنا ساخت آنجا میرزا دولت سلطان
 وانا و حرور با جمیع از مردم که میرزا ملک محمد که از دست میرزا حکم شده بود در قناتین کلا امشده خود بمرست برجم
 تمام زوانه کابل شد و بی سابقه خبر حسرت بکابل رسیده اول به و از آن طایفه به این آمد و استعملی که حکمت
 کابل داشت خبر یافت که در جماعت همانا که او نیز از شراب بستی بخود غفلت افتاده باشد علی بی حسرت که یکی از پسران
 میرزا پور روز جماعت بیست و نه مهر در کابل بر سر راه رسیدن که بشیر و آب تیغ خستش و اول استوی برودن قنات
 هند در کابل شهر که در راه آنستین با مقام او متر بر بود و رسید در راه بر او از راه کابل میرزا و در این قنات شهر
 را تصرف کنند و در آن سحرگاه که این قضیه منع شد حاجی محمد علی که میرزا ارادید میرزا نندل که چون بیست چون
 آرم جواب داد که شام شنید و صبح آمدید میرزا در پالاسه در کابل نین ساخت و تسلی پذیرد که است غافلانه
 این لایق پیش میرزا آورد و میرزا آن نور پرورد آنگه را در آغوش عنت گرفته از آن انواع خبری و کوی
 فرموده آنگاه از کوناه بیست و بداند بیست مردم خود مسیر و چون میرزا اکامران کابل را تصرف خود آورد و از اراع
 تحکم رفته پیش گردیده و در آن ترلع مال مردم و نین خون نانی دست نهادن در آن کرد و مترو اولی و بر
 که از علمای نندل پادشاهی بودند میل و چشم کشید حسام الدین علی و در دست بلیغ را که مال او را بانه پیدا
 انتقانی یافت بود حکم آنحضرت او را که خود بکابل آمد و متوج لازم بود با مقام استقامت میرزا و او استقامت
 محسنه او را قطع کرد و بنا خوشترین و شمع مسافر ملک عدم ساخت و چوسه چهار که از راه از این پناه
 خدمت بود نیز به قتل رسید و خواججه عظم و چهار در خان و آنکه توان و ندیم که که جمیع دیگر از راه نندل پناه
 عبوس ساخت و بیگانه به ارقام تبیس احوال و اعوامی مردم مسک و از آن جمله سیر افکن را سحر آید و چون
 گوید سلطان محمد شاهی را خدیو به ساخت اولی استی نندل در کابل پناه نندل پناه نندل پناه نندل پناه
 بی حسیه و کاسه روزگار خود آنگه را اولی و متی پیورن گرفتند همانا خود اسباب گرفتارن کابل بی العالی مردم و
 غفلت آسفات چه در آن زمان حکومت کابل بحسب علی طغی سفوفش بود و او در نهایت غفلت دست میگردانید و
 خرم را در شب با ترحمی نندل پناه نندل پناه نندل پناه نندل پناه نندل پناه نندل پناه نندل پناه نندل پناه
 روزی با قاضی باورگ کشنده بود در بیگ و اولی الفاشم و بی او نندل پناه نندل پناه نندل پناه نندل پناه نندل پناه
 عازم عراق بود بدینان میرزا آمدند و مانع است نندل پناه نندل پناه نندل پناه نندل پناه نندل پناه نندل پناه
 بیظمان میرزا در پناه نندل پناه نندل پناه نندل پناه نندل پناه نندل پناه نندل پناه نندل پناه نندل پناه
 که شرونگ نمودن آنست که امی جوان کیدل شده و نندل پناه نندل پناه نندل پناه نندل پناه نندل پناه نندل پناه
 و در کابل که در نندل پناه نندل پناه نندل پناه نندل پناه نندل پناه نندل پناه نندل پناه نندل پناه

چون سرشته بر کار بخت باریست بهت چایمان که پیشتر از وقت بیور رسد از لعل عرایات جھلمکتا
از بدخشان بدفع شوکش و فتنه میرزا کامران و محاصره نمودن کابل شویش میرزا
کامران و توجیر کابل مساجد اقبال بسود باد و خود شدت سرنا و کثرت برت و باران و احمیه عاسی و مصمم گشتند که از راه
آب در کشته شامه اطعمای نایب رشتند و عمو و نمائند و تحت انشور و عظمت میرزا سلیمان خردستا و مقصبات اورا بخنیدند
و آن حیرت زده تیر آوارسگه را بتازسگه جا و چاکر که است فرموده چنان محال که حضرت فرود کس مکانی بوالله میرزا است
سوفه برونه عنایت کردند و اندر آب و خونست و کمر و غورس و آنحد و بجای میرزا سیدال معسر گشت و بیدر مشر
توفیقات آلی در مساحت مسعود عنان غریت بصوب کابل محطوت و کشته شد و نیا بر تو اترو تو اسے برت و باران
موزی چند روز اطلاق مقام شد و بعد از تحقیق برت و باران از اطلاق متوجه قند و زرشند و میرزا سیدال بلو ازم
مکاند اسے پرداخت و بخت و اجاست خاطر میرزا ورنو اسے قند و زرباغ خسرو شاه اتامست اتفاق افتاد و بعد از
عمید قربان از قند و زکوی چند رسیده بود و بر او کول کشید در خواجہ سیدمان ترو دل اقبال اتفاق افتاد و شیره که خود از شکر
میرزا سیدال گشت تکی آب دره راست محکم ساخته بود اما زو ظاهر بنیاد باطن چه سازد آخر کار از پیش میرزا سیدال دو
تختان مشر ایود و بعد از آن که اردو سے مصلی عبور فرموده از تختب در آمد و بر نیکه و برتال دست نهاد و از مساحت
و چون در بنج چار بکاران تخسیم بارگاه اقبال شد ازین موضع جمیع کشید حقوق لغت سابقه و لاحق را بطلاق نیسان کرد
از نسبت بر گشتگی جدا شده نزد میرزا کامران فرستند و بد رحابت نرمی که فی الحقیقه در کات تزلزل بود رسیدند و شل سکنند
و میرزا امیر بر لاکس و له سلطان جینه بر لاکس خواهر زاده حضرت فرود کس مکانی کا حضرت در حدود و دمه نونف فرمود
خواتر شد بد بسبب جمعی معاطله نامتسم بی حقیقت را بد بیان و عمو و اهلینان کشیدند بعد از فراسم آوردن خاطر باسے
پرشان مجلس که با شرمند حضرت یا متاسے سخن بوقعت عرض رسانند که چون میرزا کامران تخصص شاه است
لایق آنست که از کابل گشته سجد و در لور سے خواجہ سید ترو دل اقبال واقع شود تا ازون بعد فرود می آید سید
رامی پسرین مشر ایود و از زنده سوار و ولت شده اند که راسی طے شده بود که بخاطر الهام ماثر آن حضرت چنین
که بجانب خواجہ سید رفیق مناسب نیست چه اکثر مردم عدلی و کثرت در اندکی احسنیاء جدا خواهر زاده جمعی را بخاطر خواجہ
سید که مکر توجیه موکب لندن بران منصف بار قرار گرفتند لایق دولت آنست که محبت که شده شهر خیر اشتهار شود
هم مردم از ماجده اتوانند شد و سیم از سبب بارندس که بعد از پیاسه حاصل میشود و اگر میرزا جنگ مبارزت ناید عن
صلاحت بدینچو قسم زده کلک نقد گشته نقش پذیر خواهد شد لندا حاجی محمد خان را طلب داشته کنون بخاطر ایا
لو در میان نخواوند او برین راسے صایب آفرینا کرد پس اندیشید قرار یافت حاجی محمد خان و جمعی براد کول سنا
شدند و خود بدولت و اقبال از نمایان کول استو جهر گشتند میرزا سیدال احمد و دو دیه افغانان نزدیک رود خندیا
شهر رسید و بر کشته انگلیز اکثر مردم کار آمد سید میرزا کامران بر اسر که ده جنگ آه چیشدای نمایان از چنبرین واقع
شد اکثر مردم در شامت را از مردم پشیمان بر جای فادان میرزا سیدال در رسیدن بر روز مراد اسفاده و آنچه
و در سید و او چون سینه گشتند و ما را ش... در حال و بر یکدیگر و بر شمشیر علی تا صبح و است
آنرا حکم فرمودند که یکدیگر از رفتند... در این باره توجه اندازند و میرزا که در پیشین تحت

دین اشخاصی که در آن وقت که از آن راه بگذشتند بوقت رسیدن به آنجا دست بر گروه مخالفت اقامت نمودند
 بر او شکی که در بلازمت آوردند و آنحضرت از فراخ جوهری خواستند که روزی چند او را در تپه وزندانی پند بپرستان
 و رنگ و درختان آنجا بکشند لیکن بوجیب القاس قراچه خان و ابرام و جمیع از دوختن او که از کشته بردارهای او
 خوشا در بگرد گشتند با بنی سیمت که سید و آنحضرت از راه تپان مشوجه کابل شدند و در آنجا در آن تیر خولوفا لقب گرفتند
 سوزده پر و از آن پس خود را رساندند میرزا خضر خان و از نو جوانان آنوقت حاج میرزا گشتند و شهرت بدین تیرت اولیای
 دولت اید پیوند آوردند و آن وقت که باغ قراچه خان ترو لاجلال اتفاق افتاد و بسیاری از قندهار در آنجا آمدند که در
 جنگ گاه بدست اولیای دولت و آمده بودند با سار سید شیر علی خود را بقلعه انداختند و معظربان قلعو را ایدین
 خاطر حاصل شد حضرت بهشت کشیانی سیر باغ دیوانخانه و در باغ موزه بکوه عباس که در کشته و شرف است ترو لاجلال
 لقبی فرمودند و تو حیا و ضرب زنها نصیب کرده و میر سید و ند و بر روز از مردم میرزا کامران بر آید و چهل شاهی بر او
 میکرد و مهدی خان و چلبه یک خویش او با سید قیاق و امیر کبیر و علامه مستطاب و اوجی و چند سکه دیگر از کشته گشتند
 و از نو ده پیش میرزا کامران خوشند حضرت بهشت کشیانی بقراچه خان و حاج میرزا و جمیع دیگر فرستاده بودند که در
 دروازه یارک بجای آوردی معنی آستینا کنند و در محاصره قلعه همیشه توجه نمودند و هر گاه نخواستند که کار بر این قلعه
 سنگ سازند قریب تمام با و تقصیب باسه بودند که همه چهل کس از دروازه یارک بر آید و دستا و ند چون حاج
 میر خان بچای آبخانه حاجت تاب مقادمت یا در و در عینا پناه بروند و درین اثنا شیر علی از قلعه بر آید و حاج
 محمد خان چیل شاهی نمایان کرده بدست زامت او حرم کلری از دست شیر علی سید و معنی مردم با و شاهی زور
 آورده شیر علی را درون قلعو گرانیدند و حاجی میر خان را بر دوشته بخانه آوردند معنی بیاید و در شرف جان یا
 که در ولایت حیات سپرده است آنحضرت کس پیش او دستا و ند که سواری شده خود را بر علیها نماید بوجیب اشارت و اور
 شده و باز از شجاعت اعدا کسا و یافت روزی که میرزا سحر پسر سلطان جیند که در غلی حقیقتی بر حسین علی محمد شاه گفته
 از قلعه بر آید تا حاجت چون اصعب شیخ جلو بود او را بر دوشته تا باغ بنفشه آورده و در آن محوطه ترو لاجلال او سنگی را
 حضور اشرف آوردند و آنحضرت جان بیخه فرموده بزندان خاصه فرستادند و محمدتاسم و محمد حسین خواهر زاد او را
 میر و دست نیر بر کمالی بر که ام در حور استند و خورشید یافتند از امر لایه عظام این دولت اید پیوند بدستیار سه
 نیت بیدار از بر سه که میان دروازه آشین و برج قائم بر یکس بود خود را انداختند در عقابین زمین بوس شرف
 امتیاز یافتند و مشمول عنایت بیغایت گشتند و در اثناسه محاصره قلعه کلاسه از ولایت بجا ریگان آمد و امیر
 لیبجاری و در آن قلعه بود میرزا کامران شیر علی را با جمعی کشته بفرستادند که آن اسیران را بفرستد در آرد و چندی تندی
 محمد جنگ که از معبران میرزا ابو متع کرد و بهر سکه نیت که اگر حضرت باد شاه طبرستان شود در و در و در و در و در و در
 مانگیرند و نگذارند که بنامی تویم بفرار خالی و او را که چه تیجه دارد و میرزا که چشم طبع با نزل مردم دهنده بود این
 حرف اللغات فرمود جمیع را لیر کرد و گشت شیر علی تا نزد ساختن فی القور این خبر بفرستد و حاجی میرزا
 مقرر شد که آن قلعه را از قلعه و ناراج باز دارد و حاجی میرزا که در آنجا مشبه شده اند و کار خود را
 اگر مالک بکشیم و را ایشان رسم از دست خوانند وقت صلاح و عنایت که مورچه را را استحکام دادند و در او کشته

کنند از یکم بقلعه در آید آخر از آنجا بهین قرار یافت شیر علی در آن بزرگ جنگ و سوار مردم که بسوداگران رسیدند بسیار
 آتخارا نیز در کشیده گرفتند بسیاری از متاع سوداگران تیاراج رفت و چون راجعت نموده خواستند که بقلعه در آید
 از استحکام راهها و درها قدامت پیش نیاورستند سعادتمندی محمد با شیر علی گفت که اینک سخن من پیش آمد هر چند هست نمودند که
 بقلعه در آیدند میرزایان را چارچو در یکدیگر کشیده در کین فرصت نشستند روز سه باقی صالح که از یک جوانان مردانه بود بجهت
 شده کامران میرزا را نیز یک دروازه آهین آورده و بگزاران گفت که یک عهد شیر علی را از زمین دروازه بدرون می آید
 چون دروازه کشتو بیچته از دلیران میرزا خدم جلالت من سخاوته محبت اسم خان سوبه و قاسم مخلص و حیل بیگ که در آن
 مورچل بودند حاضر شده داد شجاعت و دلیرسی دادند سبیل خان با شجاعت هفتاد غلام بدو شایسته در بند و آن آنگاه
 کار پر و از شجاعت که حیل بیگ بشاد است رسید و باقی صالح که باعث این فتنه بود بدید تیر بند و آتش در زمین حیات
 اوقات و در جلال الهین بیگ را که از معتبران میرزا بود در چشم کاری کشید و بسیاری از مردم میرزا از دست شدند و باز
 بقلعه در آمد و در زیر را مضبوط ساختند شیر علی از در آمدن بایوس شده بجانب غرض نشست حضرت بیگ که
 خضر خواب خان و مسایب و امعیل بیگ و ولدی و جمیع کثیران قیاس نمودند که گرم و سپان شناخته آن بدوین
 را که کشتگیر نایب فرستادها در کوتل سجا و در شیر علی رسید زو جنگ سخت در پیوست و سجا و آن لشکر مشهور
 یافته غنیمت فراوان از غنای منس تعریف آوردند و جمیع کثیران سیر شدند و شیر علی با محمد و دی بجانب هزاره جات
 رفت سجا خضر خان پناه برده مردم پادشاهی مفسده مشهور راجعت نموده سالها و غانا بلا زمت رسیدند و حاکم
 که سوداگران تیاراج خورده هر کدام اسب و اسباب خود را بشناسند بگیرند اگر کسی بچ خود کشیدند باعث از دیوان
 سعادت و رحمت آن پادشاه حقیقت آگاه شد و با عیان امیر را در برابر سرجها آورده علانیة بعقوبت با کونان
 تقاضا فرمودند میرزا کامران چون از به راه با نا امید شد و از هیچ طرف نجات نیافت طریق گشته هستی و نفس
 خود را بکشتن طفلان معصوم و خور و سالان بیگناه و بر انداختن ناموس مردم معروف داشتند زن بایوس را
 به اهل بازار سپردند سیر او را یکی هفت ساله دویم پنج ساله و سیوم سه ساله لیزاب تمام گشت و نزدیکی بود حیل
 قزاق بیگ و صاحب بیگ انداختند و سیر او را بیگ بیگ و سیر او را بیگ بیگ و سیر او را بیگ بیگ
 قلعه بسته آویخت و بیخام فرستاد که آید مرا بنید باره بدید که بدر مردم با پادشاه را از محاصره بر خیزانند و
 الا سیران شارا هم مثل سیران بایوس خواهم گشت قزاق خان که در آن زمان وکیل مطلق العنان بود آواز بلند
 ساخت گفت که حضرت سلامت باشد جان و دل و فرزند آن ماکه عاقبت در عرضت گفت اند چه بهتر ازین که در
 راه صاحب دلی امانت بکار آید فرزند آن پادشاه است جانان ماکه است آنقدرت است شازادان ایشانست محبوب
 بگذرید و از راه معذرت و شرمساری در آمد و از زاری نامیده که بفرزین غلابی نیست و از راه دیگر سخات ممکن
 فی الخاه در هر چه بود شازادان دست آید خواهم کوشید و ما را اگر کشتن فرزند آن بیعی تر ساینده اگر فرزند آن
 ما را امرسد و واقع شود عرض آن بیولت میرست حضرت جزت آیشیانی قزاق خان و صاحب بیگ را طلب
 داشته با بلفهای سرشار خوشوقت ساختند سیر زاده عرض و ناموس مردم دست زده بی آزر می و خیر چشم
 شازادان دست زن محمد قاسم سوبه را بدیستان لبته اوست و این بی اعدا لیها بشیر باعث دبال و خیر اهل

میرزا شمس و از مواعید که باعث آگاهی بر عقایق رموز الهی و ظهور کرامات حضرت خاقانی شده ان بود که سر راه کاروان از
کوتاهی خرویدند و انچه ذرات و مصلحت بوستان سلطنت الهی آنحضرت را در برابر توپ آورده نگاه داشت چون در است و سخا
ایز و تقالی محافظت و امر ذرات مرکزیده خویش باشند بر آینه از بداندیشیه و به سگالی استکاران حق ناشناس بنمایند بر من
مقاسی او نرسد بلکه این راه ماطل موجب ان بود و اخلاص و احتقا و اهل بعیرت و باعث خدایت حال جمیع کور باطن باطن تیز
میگردد و بهیچدی آنحضرت را در برابر توپ داشتند تقی القور دست خاور اندازان مویشکان در لرزه رنده قیام ای تقی
افسرد و گشت و پر چندتد بیکار برودن سبک و زگرگفت سبب بلغان میرکش ازین رنگه در حیرت فرو شد و چون تقریب
توپ انداخت حضرت خاقانی در شاخت نزد یک بود که قابی می کشند در ساعت دست از کار باز داشت و ان سیاه دل
چند زمانی به این رسید از بد بیمان یافت و چون تیغقت حال بعرض حضرت جنت تیشمانی رسید سجدات شکر این موجب جفا
آوردند موجب قرب نزد ال اهل مستوحه شدند و این اثنا میرزا الت بیگ از زمین و اور و قاسم حسین خان سیستانی از غلات
و خواجگانزی که در اردوی شاه مانده بود و شاه قلی سلطان که به سیرام خان نویسنده و است از غله بار و جمیع دیگران بدستان
بهارت رسیدند آنحضرت مورجل این مردم در جانب و در فترت با یک حکم فرمودند و کار بر سیرا شکر تر شد چون اکثر
اندیشهای او باطلی گردید از راه چالوسته و غلغلی در آمده بوسید قراد خان محرومن داشت که از گذشته نشیمن و قرار و دوام
که سعادت خدمت شادمانه تلافی و نزار که تقصیرات سابق و لاحقی بجام و خیمات شالیده دل آنحضرت ماسخود جربان سزیم
انسان آنکه بر جان و مال من خشیده و در سایه رحمت خویش جایی دهند آنحضرت تقضهای بزرگ و طبعی شمس اورا بر
قبول مقرون به شستند لیکن چون میرزا مندلی و قراد خان و معاصب بیگ اکثر اعیان لشکر از شربب غلب افغان
بجو وانی و نصیب گشته اند شستند خواستند که گری هنگامه آنرا افسرد و سگ نپذیرد و لذا به آردن سیرا رسته نشدند
بجزضای توهم نیز سیرا از زمانند که گفته هستند که بچه امید و دستلوی مانعی و بگرام چشم داشت بلا است می آن روز
بروز سبب فتوح گریسه آورده تر سیرا در رود تر خود را از طرف مورجل من سله آقا بیرون انداخته راه سلامت پیش
و سیرا به اشاره انچه شب شب بقیع بیع لاول نهصد و پنجاه و چهار از باسجا کوشان واده بود ذراه بدستان پیش گشت
که شاید بوسید سیرا سلیمان و اگر آن سیرا نشود بر اداد او زکیه کارسه نوذ ساخت آنحضرت حاجی محمد خان و جمعی را به
شائب میرزا انبن بر سر نه و خود به دولت دار السلطنه کابل را که داشت سر است و بوساران شده بود بنور فتنه هم گزسته
عشرت طمانس گردانیدند و بر بدانیق آثار شاه مزاده تا بقدر که لایب حضرت گشته و سجدات شکر این موجب غلغلی تقیم
رسید حاجی محمد خان و منیت که شائب سیرا تقیر پیشه بود و در اگر چه با رسیدن او یک کاشن سپاسیان که نه غلغلی عمل نموده و مانع
عین کرد و سیرا جانسته سبب است بر برد و اما آن سلطان و اکثر مردم او بدست او بیامی دولت افتادند و چون سده دولت
حاضر سانشند بر کدام ذرا خود خیم خویش سیرا در اردو رتار آمد و از انچه سلطان قلی آنکه در سون سیرا خویش عهد شد سیرا
در انچه صورت و مولانا باسقی بر خود مولانا قدم ارباب بیاید و سیرا کادران از راه سجده در سون بدستان
شده سیرا یکبار و شیر علی که از حقیران سیرا بود با چند سکه در زاجی مخالف سیرا الحق گشتند و درین بنور رسیدند سیرا
سگ بر لاس که حکم خود رسد بود بنیام فرستادند که آمد به بین او در جواب گشت که از من حزم یک که شعار بدست
با سیرا خواست که انکار می نکرد و یکی از حقیران سیرا در دست نام داد و شادت بجانب سیرا که بهر این مرد

که در ذره از حیث قدرت حضرت فردوس مکانی درین بودی برگز از حاکم خود سه باین ترویجی نگذشته میرزا ارطغرل او قتل
 شده گفت که چنان هر که کسی و حساب نمی رفته من از بی اعتمادی نمایان چنین میگردد اگر از شما قدرت جنگ به جنگ
 حال می نصیب چنین میگردد شتم آن دیوانه از سخنان درشت و در برابر گفت میرزا برگشته به حاکم خود سه جنگ کرد و شکست از جانب
 مردم خود سه افتاد و عونی بدست میرزا درآمد و میرزا را بقدر سامانی بهر سپید و شیر علی را آماج گشته خود به بدخشان متوجه
 شد کس تو میرزا اسلیخان و میرزا ابراهیم و شمشاد که گر آنها با عادت و ادراک و کس واقف بر شید نداشتان بر سهوسه عقل حساب
 دو متوجهی پادشاه از دست ندادند و خود را از معاونت میرزا نگاه داشتند میرزا کامران بد رفته او امام باطنه متوجه بلخ شد
 که شایه پادشاه پیر محمد خان بدخشان را تو اندر گرفت حضرت جنت آشیانی قزاق خان را بدخشان تیر میسر نمودند که رفته میرزا اسلیخان
 و میرزا اسدال بوسه او بیاسه دولت منقش گشته میرزا کامران را بدست آوردند یا اذان ملک هم آواره سازند قزاق خان
 بدخشان کسبه با اتفاق میرزا پان متوجه قلع خود سه شد و در آنجا با شیر علی و مردم میرزا کامران که نفس بودند جگه که
 روانه کردند و جوانان نیک از طر مشین گشته شدند از اجمله خواجه نور ملا میر کتابی دار که از بجایان و منظوران میرزا اسدال
 بودند بدرجه شقاوت رسیدند آخر محصوران مستلمه تاب بنا و روه قرار نمودند و قلع بدست او بیاسی دولت درآمد درین پادشاه
 خیر آمدن میرزا کامران و پیر محمد خان از بلخ کسبه میرزا پان قزاق جنگ نداده شتاب جیالی بار گردید بد حضرت جنت آشیانی
 حرج و مرج بدخشان را استماع فرموده عثمان عزیزت بصوب بدخشان متفرقت داشتند و خود تیر قزاق خان آمد ملازمت
 نموده و چون اسباب قزاق خان در هنگام مراجعت بتاراج امیافات رفته بود حضرت کامل یافت که روسایان نموده خود را
 بسوی عالی رساند و ریایات اجتنال از غمور نیکوچ نموده موضع کلبه باز نرول اجبال فرمودند که تا آمدن قزاق خان بروی سه
 پند سیر و نیکار گز را بنده چون قزاق خان بلا رفت رسد متوجه پیش شود اگر چه وقت گذرشته بود معینا آنحضرت به بیان
 غایت اول راجع بوده ریایات اجتنال بصوب بدخشان برافراشته شدند چون مشیت انروز سه برین نرفته بود برت کوتل
 هند و کوه سدر راه شد و متوجهش غریبی در ان کوتل پدید آمد که خود دشوار نمود مقتضای صلاح وقت همان مراجعت نمودند
 و امشته متوجه کامل شدند که در موسم حجاب عثمان غایت بصوب بدخشان معلومت دارند و ذکر مکتب نشستن حضرت
خاقانسه و شرح دیگر سوانح و وقایح چون از عمر اید پوز حضرت شاهنشاهی چهار سال و چهار ده
 و چهار روز گذشت بمطابق اهل ظاهر باس جسم و عادت داشته آن دانای سوز لعل و کنجی فتوحات نامتناهی را بکتاب
 در آوردند و مولانا عصام الدین بابر ابراهیم شریف اخوندی آنحضرت خلعت امتیاز پوشیدند لیکن چون نقد بر این روز سه برین وقت
 بود که آن برگزیده و گاه الهی بی کتاب علوم ظاهری سه سوزده فتوحات نامتناهی بیاید هر چند حضرت جنت آشیانی در تحویل
 علوم ظاهری سهی فرمودند نتیجه بران مترتب شد روز سه چند ملا عصام الدین بابر ابراهیم معلوم حضرت بود بعد ازان چون
 مردم کوشش مشار الیه فرموده مولانا بایزید را بر این خدمت مقرر داشتند چون چند روز بعد از آن تیر و تیریل دولت حضرت
 خاقان اصل الفتحات نیز فرموده از ظاهر حکمت درین بود که در حجابان ظاهر شود که در کتب بیرون پادشاه مذکور نگردد و در کتب
 مذکور جیس پیشی با بگونه حضرت جنت آشیانی درین ایام که بجای تیریت داشته بود در کتب بیرون پادشاه مذکور نگردد و در کتب
 شرح میرزا کامران در این ایام که در کتب بیرون پادشاه مذکور نگردد و در کتب بیرون پادشاه مذکور نگردد و در کتب
 بیرون پادشاه مذکور نگردد و در کتب بیرون پادشاه مذکور نگردد و در کتب بیرون پادشاه مذکور نگردد و در کتب بیرون پادشاه مذکور نگردد

گرای داشته مردم مقبر خود را به استقبال فرستاد و میرزا را با احترام تمام بجا خود برده و لوازم همانند آری بفرستاد و رسانید تا
خود بهره شده - بدخشان آمد میرزا این تاب مقادست بنا کرده و شهاب جبال پناه برود و اکثر بدخشان بفرست میرزا را
در آمد پیر مردمان بلیج را بگنگ میرزا اکامران گذار داشته خود را حجت نمود میرزا عجد و کوشم و طالبان آمده فینق کو که و خانی
یزدی را با جمعی از ختی می دادند با بر دست او زمین کرد میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم میرزا بیگ و بگلاب بهر سینه
بر دستاق آورده با جین که کرد دیگر این تنگ روانه کرده میرزا نوشت که ما ستمت یافتند و ما گزیر از خود را عجد و
کوستان کشیدند و از آنجا این ایام آنگاه چون قراچه خان مصر خدمت شایسته گشته بود و عنایات بیجا میستند و پای
اقتدارش بجای مرتبه اعتبار رسیدار او پای زیاد از حساب تو کس و صاحبی پیش گرفت و مطالب او از کار و دست
خاطر خود ساعت و قدم از پادشاه احمد الی سیزده بجای از خیرخواج غازی دیدان که از حسن کفایت در ادبیت منصور زعفران شرف
بود و قراچه خان بهر رسانیده استند عالمی که او را بسته پیش من فرستند تا گردش بنیم و مقصب او خواجه قاسم نوله عنایت
فرمایند و خاطر حق باشناس آنحضرت به این قسم از ادبای باطل او توجه نینمود و قراچه خان از کربشگری طایع اعمی کثیر از
راه برده و جانب بدخشان روان شد و با پوس یک و مصاحب یک و اسماعیل یک و دلدی دعا - نیکان و علی و غیر
و دست عقل و شجرت خواجه خفر که در تریان قزول افرسیب سوار سوار کار آمدی که از فریب و ادبای او بود و غیر
پناه کوش مشار با و بی پیمای مناسبت گشتند چون این خبر با جمعی علیه رسید خواستند که خود پیش قیاس قیاس این
مردم تا دریب قراچه خان ساعت مختار خود بدوست تو گفت فرموده جمعی از ملازمان و نگاه احتیال را با جواد قراچه خان
تعیین فرمودند و چینیان را بر کوشن ندیدند با ایندلی که حاضر میشد و فقه بدفته روانه می ساختند چنانچه نزدی یک زبان
و ششم خان و هجرت بر لاس و عهد اندر سلطان و دیگر و در خواجهان بدخانت هم شناختند و فریب به نیم روز که ساعت
سه بود بود آنحضرت خود بدوست را احتیال سوار او پای لغزستند تا از نیک جوانان که پیشتر شناخته بودند در حواله
قراچه خان چند دلی آن عهد و نشان بسید و دست بر زبانان ظاهر با نشتند و خرابی رزور سر جوئی موسی بقراچه خان
ست و گریبان شده در این هنگام شب بیان همان آن تار یک ولان و آمد و از پیل غور میگذشتند و در میان سنا
و تعاقب گشتند از حجت موده و قراچه خان شرفت لازم است که در خا و با قندرای جهان ابرین قرار گشتند که موکب عالی
بکامل در حجت نماید و از آنجا با مان و کس را انجام شایسته مشوره بدخشان شوند قراچه خان در حجت شغالی را که کبیل او بود
در خمیر که داشت که در آن حدود و دیوه از غیب با کابل میرسانیده باشند و خود از کوتل بلند و کوه گذار شده در کوشم میرزا اکامران
ملحق شد روز دیگر حضرت حجت تهریشان را در حجت موده بکامل تشریح از زالی فرمودند و سبقت از کلامه نشان که حقوق از آن
سپهیل ساخته بودند و تقابلهای مناسبه عالی بخا و از خواجه قراچه خان در حجت در حجت و صاحب مناسبت و با لوس پوت
و سایر احتیال میرزا سیدان و میرزا سیدان شریفه و در آنجا که استند او نموده منصور و در موکب عالی باشد چنانچه
مردم فرمایان شد که از خرفتن خود را در حجت با الحاد است رسانده و این ایام که بود و حجت جهانت معروف تهریشان
بدخشان و سنگین شوکوش میرزا اکامران بود اگر اوقات از آن دولت و حجتان خلافت کنگاش میخواستند جمعی
ند از جو بر شجاعت و سربایه خرفتن بهر مود بر نرفتن قند ما بر غیب می نمودند و بعضی که دل خوی او دست کار طلب داشتند
موافق رای جهان آرا بر فتن بدخشان انجام میفرمودند و در روز از سلطان محمد میرزا عجد که توجه میسوی او میفرمودند

که میرزا کامران از رخصت این حرام نماند سفر فرموده است احتمال غالب آنکه پیش دستی نموده متوجه ایچند و دوشود و اگر کویا
 بادشاهی پیشتر از او از کونل بنده که نگذرد مستح از جانب او ایامی دوست است و الا نخواستند باقی نقش هدیه دیگر خواند نشست
 آنحضرت بر کنگارش آنکسین اگره فرمودند که اگر او مغرور است باید نگاه الهی بنام منمزم و این بیت بر زبان تعقیقت برجا
 گذشت سه سبزه کس زور خویش مغرور به که مغرور است کلا و از سر کند و در ده گشتند که توقف ما چه صورت و ارد
 انشاء الله درین رودی از کونل عبور خواهیم فرمود نهفتت سوکب مسعود حضرت در بیت آشیانی
 بیدخشان و شکست و اوان میرزا کامران و معنان نشخ و فیروزه که مزاجیت بجابل
 چون است جهانگشا به تغیر بدخشان و سکین شوکش میرزا کامران نصیم یافته بعد روز و شب شنبه نیم حماد اول بنمید و بخواه
 و پنج اختیار ساعت فرموده بیدرقه توفیق پایی است در کباب تول آدوده بان صورت منفعت فرمودند و او ننگ چاکلا
 نیم نایگاه امتیال شده و بعد از سه روز و پنج ایام باغ نزول اجمالی اتفاق افتاد و تا دو روز در بهجت باجی مصالح کلی در آن
 سرتزل توقف روی داد حاجی محمد خان با وجود آنکه اجناس بیوفالی او اشتقا بود و خواها از پیشتر عزیمت سعادت پیشتر
 و قاسم حسین خان نیز از صد و دکنش مجذبت رسید و در این چند روز میرزا ابراهیم ستمونی کوکب دولت از بدخشان بگذار
 کرده سعادت بسیار بوس در ریاضت و الوارهای خاص بر حیث احوال از لغت و از غوا سبب وقوع که نوبه خویش
 و فیروزی شد آن بود که چون سوکب عالی قریب بولایت بدخشان صدد روزی آنحضرت به آفتاب خانه درآمدند و مقر بود
 که همیشه مرغ سفید سده در آنجا باشد بخاطر شهنش ظاهر ظهور کرد که اگر این مرغ سفید پرواز کرده جسم او را برکتی مابرا آید و آواز
 کند نشان مسیح و احتمال است بجز ظهور این نیست مرغ مبارک مال پرواز کرده جسم او را برکتی فرود شرف نشست و آنحضرت
 اینها تمام فرموده سعادت شکر لیس بجای آوردند و نیز از سواد که معذرته تمنع را مسز او را با نشان بود که بدین میرزا
 ابراهیم خواسته خمیر رسیده بود شغالی سر راه میرزا گرفت ملک علی خمیر سے با قوم و سبیل خود سعادت میرزا نموده با تشر
 شغالی جنگ مردان کرد و پیشتر خون به شام کار او تمام سعادت میرزا بهجت احتیاط ملک علی خمیر سے را همراه گرفت
 که بلازست سر میزد مانند آن در خواه ساده لوح فقیر ناقص زمین و امانه از ملای میرزا القاعه شبهه جزوت برانده ام آن
 سعادت نمود و بعد از بسیار جنگ پیش آمد میرزا با آنکه مسجد روی همراه داشت دست بر عظیم نموده جریده خود را
 به آستان بوس رسانید و در دیگر ملک علی خمیر سے برادر خود را فرستاده از روی تقصیر و خجالت معذرت خواست
 و سر تر شغالی را به درگاه سجد و ستاد و آنحضرت او را عظمت و انعام سر او را نیز نموده حضرت انظاف از راسته
 داشتند مشهور است که با تشریف لایق ملک علی خمیر سے گرفت شد و در شامان مرقوم گردید که سر از آن نشناخت
 دو توأمی سر روی تو کشوف ضمیر اقدس است چون ربابات امتیال به آن حدود رسیده بود شاهی جز استیا تقاضای
 و میرزا ابراهیم را بنیابت حاکم شرف اقصای خمیر شده فرزند خوانده شد و جلال اشفاق حسرت زنده نشا محال او در پیشتر حضرت
 پیش فرمودند که خود را به میرزا سلیمان رسانیده بجمع لشکر و سرانجام همه سپهر و استقامت به پیشتر باشد که آنحضرت
 بدخشان مجرم سده و قوت شیخ و فیروزی خواهد شد چون جده و طالقان تزل اجدل از آن جهت تمام عتبه عالی بر او
 نماید و حضرت خاقانی او را علیای امر به کمانده را از وضع کلید به بار سلطنته کابل حضرت فرمودند و بخواه اسم و شرف
 کابل مقرر گشت و چون از فراسخ موضع بزک حاجی محمد بابا تشقد و قاسم حسین سلطان و نیز بیکه محمد علی با سر و علی سلطان

و همیشه لطیف و حسیدر محمد چولی بیستم انخلا سے فطرت یافتہ بیچو و آنکه امر از کوتل بند و کوه گذشتند هندی سلطان او
 تروی نور چشم و محیی که در قوه اند را با بودند و بوگر بیخدا ندر بود و حسب حکم انفرقت تروی بیگ و محمد علی بر لاسن چوست شاکت شدند که اهل
 و عیال این جاده تیره روزگار که قرار فرموده اند بدست آوردند سیرزاکامران سیرت بلده غرور در حدود و قلعه قفر بود و امر ای غرور و هرنه
 در حفظ مساکلت بیطرفی از است تمام می نمودند بیخانی رسیدند و ملا خرد زرگر که خدیو است سیرزاکامل قریب داشت همواره از خطا سپید
 قات و ناسرکلی طبیعت انش افزون فتنه و حساد بود درین باب هر چند کوشش نمود و سوزنا و آخر فریاد چنان و آن حوام سنگان پیش
 دستی نموده صاحب بیگ را محبت نمودند که اهل عیال را از خوشتر بر طالقان آورد که سباده استگزی از کابل دور رسد و اینها سیر
 شود مقدار این عیال تروی بیگ و محمد علی بر لاس جوالی دوست سیدند صاحب بیگ زمان پیشتر عیال بر آورده بطالقان
 برده بود چنانکه از خستاد و اسباب و اعنهن تیر شده باشند و چون ریات عالی قریب به اند اب رسید میرزا سیدال انقده
 آمد شرف ملازمت در پانت و شیر علی را مقید بنظر در آورد و تقضرت سیرزاکامل تقدات بکران مقرر ساختند از آنجا که
 شد که سوار و امر از دولت ملازمت نماید و چهل ازین سرگذشت آنکه پیش از در آمدن سپاه انفرقت تروی بد نشانی چون
 کار و بار سیرزاکامران در انجا رواج گرفت شیر علی اعتبار تمام یافت و از کمال غرور بدست سیرزالی او بانه نسکوک سیرد
 و در باب گرفتن قند و زور بر آوردن سیرزاکامل اینها تمام می نمود تا آنکه سیرزاکامل در انقده و زقیس کرد سیرزاکامل این قبیل
 پادشاهی او را دستگیر ساخت شورش آنکه پاد سیرزاکامل از شکر قند و زور نسیم آمد بشی خانه او را گرد گرفتند و او گرفتند خود
 با درجوی آب انداخت و یکدیست او شکست و یکدیگه خود و سیرگر شد چون سیرزاکامل او را ملازمت آورد حضرت جنت
 آشیانی نظر بر اعمال ناسالیت او نگذارد و قسم عفو بر جام او کشیدند و بخلعت خاص امتیاز بخشید و غوری تا فردا فرمودند
 و از آنجا که در ذات او جوهر مردانگی سیر برای بافته بودند از چندین تقصیرات عظیم که هر کدام سیرتوب سیاست بود گذشتند
 بچنین لوازمی اختصاص بخشیدند و بعد از آنکه میرزا سیدال ابو نور مراد با پادشاهی مقتدر و مباحی گردید حکم فرمودند که حاجی محمد
 خان و جتیه دیگر در ملازمت سیرزاکامل بر اسپم مستقامی مستانید و امر از اصلاح میزد و فرموده ایشان حدود و نشانید و در
 لوازم خدمت تقصیر از خود رست نشوند و او اسطه جادو سے الاخر مقصد و چیاو شیج الکتب قائمان که از موضع اندر است بیستم
 سردقات اقبال گشت و قلمی اندراب و مردم تو جاسی و سالیقانه و بلوح و جینی از سپاهی و امیران بد نشان و توکران مسما
 یک سعادت آنکه بنورس در یافته شمول جلاله پادشاه می گردیدند و از آنجا که کوچی بخت عالی بنان نشان روی بود
 اکثری از مردودان درگاه پادشاه می گشتند از آن زمان شدیم سیرزاکامران با سیرزاکامل و از آنجا که خصم بودند سیرزاکامل
 شمال و اعیان لشکر حکم شد که از آب تنگی گذشتند دست بردمی شالیته نمایند و در بیونقت سیرزاکامران از حدود و قلعه قفر و
 ثنوز با نواز رسانیده باین گروه غم انجاست طبع گشتند در سینه پادشاه را از خرد باندند که آنرا چلیبان سیرزاکامل
 لاقی و یقین القان است و در جنگ عظیم در گرفت هنوز سیرزاکامل پادشاهی از آب تنگی شده بود و بقدر فاصله میان هر اول
 و قول بود که بیقتضای حکمت انبی هر اول پادشاهی روگردان شده از آب تنگی شد و بسبب مخالفت و دست سعادت و
 از آنجا که سیرزاکامران با سعد دوس برسد و جان عینت و لب ده پادشاه سیرزاکامل در میان او بود و در کلمات
 او در آنوقت بر او استند که رو بروی حال انجا که پادشاه سیرزاکامل را در میان او بود و در کلمات
 سیرزاکامل که با پادشاه سیرزاکامل در میان او بود و در کلمات سیرزاکامل که با پادشاه سیرزاکامل در میان او بود و در کلمات

بقال متوجه تون هست گشتند و چون نزدیک به آسیا رسیدند در نیمه خواجه مخصوص را که کلان تر خواجه خضران بود گرفته آوردند و
 بجای که در سر جلود اختارت فرستادند که این حرام ننگ گر نیای را بر نند چندان نسبت و لکذره و نذ که بر نهار گیان متیقن شدند
 که قالبی ساخت بعد از آن اسماعیل بیگ و لدی را دستگیر کرده بجنود اشرف آوردند آنحضرت بشفاعت نسیم خان ششم
 عفو جرایم او کشیده جان بختی فرمودند و متوجه بلندی که میرزا کامران آنها بودند فرستادند و مسیح الله بیگ بر او رو شدند و گوید
 به اول مسامحه با جمیع از فدائیان بیشتر خستادند و جنگ مردانه در پیوست و فتح الله بیگ از اسپ جدا شد و مقارن این حال
 گوید با قبال که بعد درجه ها کشائی و طلبه کشور است تا نهایت جلوه گر کردید میرزا تاج مقادست بناورد و بجانب قلعه طالقان راه
 گریز سپرد و در استحکام بیانی قلعه گشتش بود و شکر یادشاهی مشغول تاخت و تاراج شد و بر سر سیاه کاز ققیان نزاع بجای
 آنحضرت حکم نزل فرمودند بیست و سه روز بدست کسب درآمد از دیار شدند و دیگر یک طبع در آن نکلند و درین صحنه چکس از بند با
 پادشاهی را سرسوی آسیب نرسیدگر علی قلی خان که زخمی شده و اسحاق بیگ سلطان و تروی بیگ و لد بیگ سرگشته بیا
 چو چک و جمیع کثیر از شکر خالص که به نقایب سپاه متعویر شتافته بودند دستگیر شدند و میرزا منبدا ل و حاجی محمد انوار
 گرفته بپلازمت آوردند آنحضرت بوجیب قواعد شفقت و معدلت قرار داد حال کسب لطیف و تضر اخفصاص بخشیده بحدت
 شکر تقدیم رسانیدند آنگاه بمحاصره قلعه طالقان همت جهانگشا مصروف داشتند و در حین حمله با مسمت فرمودند و نرسد از مرعی
 که نسیم خان و محمد قلی بر لاس و دست خلیج سلطان هر دو اعلق داشتند و بند و تها بر دم قلعه می انداختند بنزد قی بسیار زیگی
 رسیده قالبی ساخت حضرت خیرت و شبانی از کمال رحمت و قدر وانی تا مسمت غنیمت خوردند و میرزا بان اقدس گشت
 که کاش صاحب بیگ بر او را بجای گشته میدهند و در خلال اینحال مقتضای عولفت ذالی و صلح جسم فرمائی که میرزا کامران
 قلمی نه سوده و بعد از اتمام لشکر بزرگان این عبارت مسطور شد که ای برادر بنو دای خرنیز جنگ جوازین کارگزار گشت
 شوکش و نزال بسیار و موجب پناکت و آزار و بیچاره گشت با آرزوی در بر مردم شهره و لشکری رحم نمای و مصوب بلیب نعل
 این لشکر سعادت ارسال داشتند چون میرزا مسمت غنیمت و مغر و شجاعت و جمعیت خود بود این مصلح اقبال سعادت
 پذیرفتند و از بخودی و ستیزه کاری این میت در جواب نوشت بعیت و روس ملک کسی در کنار گیر و حیت با که بوسه
 بر لب شمشیر آیدار دهد به نصیب رمال حقیقت او یار میرزا بسامع علیه رسانید و حکم نصیب مر حلیا شدند بدین اثنا میرزا
 سلیمان و میرزا ابراهیم بحیثیت قام به استلام علیه علیه شرف اختصاص یافته بخواهف خسر وانه متناز گشتند و بجای خزان
 ولد و پس چپاق با مردم کولاب تیر آمد و همیشه عساکر اقبال شدند و در مدت نگاه محاصره روز بروز ابواب نیرو مند
 بر روی اولیای دولت گشوده نگه گشت و کار بر اهل قلعه تنگ میشد تا آنکه از اقامت جلد و تکریر قطع امید نمودند و کنگ
 بر میر خان او ذبک که در دست چشم انتظار در راه داشت تا بپس گشت و بی اختیار دست بقراک اطاعت و انقیاد نروه
 بخود شکست را او سپرد بچیت خود ساخت و انواع علاج و کسند تا بر پیش آورد و در نرسد رفته بر بیست و دو روز و جوی احوالی نما
 معنون آنکه حقوق هدایت و حمایت آنحضرت را ندانستم دیدم آنچه دیدم اکنون از گذشتن سپه سپه بچیت که لطافت که بچیت
 بخت فریاد تا خود را از لوت محیبت لای و کافر نیت پاک ساخته بپلازمت رسانم و نذار که تقصیرات نامبر امید از تصدق
 اعطای آنحضرت نیالست که این بلتس من و سبله بر عرب کی چهره کشای مراد گردند و میرزا جو سیاهان روزگار و ذوق
 و صفا استیاز داشت و یکمیر گری متعویر و منسوب بود و حضرت نسبت آشیانی با توجه تمام داشت و درین احوال

را کسب حضرت اعظم گشته سرکاره و تقاضای خود را چون عرضه داشت میرزا اسماعیل خردجلال بسید که حضرت میرزا اعلیٰ و شسته
 درین باب منظره فرموده میفرمود که جواب داد در این نوشته درون فکده میفرستم و این جواب است نوشت اعلیٰ و اعلیٰ
 انخلاص فی الاغراض والسلام فی التسلیم والسلام علی من اتبع الهدی سینه ای اعلیٰ غلامی در اخص سینه سلامت در
 اطاعت و انقیاد و سلام بر کسی که راه راست را پیروی نماید و میرزا کامران بر مضمون نوشته اطلاع یافته با بر برین بلی نوشت
 که از آنچه میرزا بنده و فرزند و بند و اول توایم بنده و حضرت حجت آشتیانی که بعد از مرگت و درم بود میرزا در خدمت فرمود
 میفرموده رفتن لوازم بنیان حق بنویس و مقدمات محمول بهرین و تو کج گفت و از بر باب سرزشت که میگردد میرزا استیلا میفرمود
 تقصیر شیعت آفرین مجلس فرمود که آنون پاره کا اسف که بر نیزید و نهاده را پیشرو ساخته از روی نیازمندی و در توایمی
 همراه تقصیر سعادت ملازمت در پایید میرزا از راستی با اصلاحت بی زوالن شد و چون نزدیک بدو فکده بسید میرزا فرج خنده
 روزگار در یافت که این زمین اصلی ندارد و بجز مال حقین خدا اطاعت در عالم ظاهر کافی است است و میرزا گفت که چون
 شما بفرم و در یافت ملازمت قدم پیش سخا به از پیشه و در میان بجات یا شسته اکنون لایق است که امرای فرار کرده از
 سینه بدو گاه فرستید خود در بخا خفیه بنام نامی و القاب گرامی آنحضرت خوانده حضرت سفر جازو زاریت خانه بسیار که بگریه
 میرزا به راستی بود که اگر گفت از حضرت اناس کشید که با بوس را بهر ای من در خصم فرایند که از قدیمان است بنویسم
 که تالی آنچه با او کرده ام درین سفر با او ام میر چون مرحمت نموده ملازمت آمد حقیقت حال بیوقف عرض سبانه و معنای بدو
 میرزا بنویس و آنست مقدماتی عطف گفت نظر به تقصیرات میرزا از همیشه به آنچه میرزا مقرر است خود و امضا فرموده در روز
 جمعه و از دم زینب سلی سفید و بی و پنج مولانا عبدالباقی صدر درون فکده خفیه بنام نامی حضرت حجت آشتیانی خوانده
 و آنحضرت در جانبی که فرود آمد و بود سوار شده بیاید که در آن نزدیک بود تریول اجلال فرمودند و مورطها بطرف شد
 حکم عالی عزت فریاد است که حاجی محمد و سید واقف یا شسته که میرزا با احمد و دی که مقرر شده از فکده بدو و در نیز تا بر آمدن از
 فکده و حافظه و در حالک باشد علی دوست خان باریکی و عبد الوهاب بسید محمد کینه و محمد علی شیخ کمان و لعلی سرریسه
 و سیدی را تعین فرمودند که دروازه فکده را می گفت کرده امرای فرار نموده را دست و گردن سبته در گاه حاضر سازند بر وجه خراب
 داد میرزا از فکده بیاید در آثمای راه سبکی از ملازمان میرزا ابراهیم سپه را کشید و بر دو چون حقیقت بعرض اشرف رسید
 از نا بهنجاری علی روی میرزا ابراهیم بر خاطر حق شناس آنحضرت گران آمد و اعراض فرمودند میرزا ابراهیم از بیجا است و علی چون
 حضرت ناگفته سجد و کسم رفت و حاجی محمد میرزا سبته گشت که چون بد استیلا که تو این بی غرضت ملازمان میرزا بسید و فرار
 ششمن سعادت با صلحت و اسب محبوب خواجیه جلال الدین محمد میرزا بیانات فرستادند و همان شب و در اول اتقاد علی بنس
 با و شاهانه ترتیب فرموده با رعام دادند اول و قاصد خان را شمشیر و گردن سبته حاضر ساخته چون برابر ششمن سبته است
 غضب به آب رحمت فرو شست و حکم فرمودند که شمشیر را گردن او بر آرنج که گنا کشیده شد و سبته را گفتند عالم سپاه گری
 ست اشال این خطاها شده آمد دست و در پایان دست نزدی بیک خان حکم است ازین شد بعد از آن صاحب بیک
 را کشتن و شمشیر گردن سبته آوردند و حکم فرود آوردن شمشیر شد آنگاه سوار بیک و در قاصد خان را آوردند و فرمودند که گناه
 از کفایت بهت فرودن چنگانه و در پیش از او فرستادند و پیش می شنید تا نیزه بران تریول که حقوق خود است فرود شست و در فکده
 آمد که کور شکر و حضرت بنده که فرمودند که ترا چه بلا پیش آمد و چه تقویبتی از نیزه برکس جواب داد که روی جمع را که

دست قدرت الهی مسیحا کرده باشند از آنجا چه باید رسید حسن قلی سلطان هر روز که سه وقت راه سخن داشت این بیت در
مجلس خواند **چراغی را که ایند بر فروز و** سرانگونی کند پیشش بسوزد به تمامی امر مخصوص قراچه چنان که پیش دراز
داشت شریف سنگه بسیار کشیده روز دیگر از آنجا به دولت کوچ فرموده در کنار آب طالبان که انگک و گلش بود نزول اجلال اتفاق
افتاد و روز چهارشنبه بخدمت حبيب بیدرقه آمد ایت زلی کامران مرحیت موفه بوزلباطیوس استعا و یا است و شرح این
واقعه که چون میرزا کامران بوالی یا وام دره رسید در سواری میرزا عبدالعزیز یافت ساخته از هر جا سخن میگردد و زبان بد
بشک موهبت آنحضرت التذازمیداد از تقصیرات خود در چهار باب و شایسته بود که در جواب است میرزا عبدالعزیز پرسید که اگر بجای
ایشان شما می بودید چه میکردید گفت از من و گذارستن نمی آمد میرزا عبدالعزیز در جواب نمود که هنوز فرصت پادشاهی آن
در دست است که بجای او برید افسوس در دل نخواهید داشت میرزا فرمودند که آن کدام است گفت امر قدیمی
پیشتر که دست ایشان با نیرسد مناسب آنست که با سعدوی الحار کرده بی سابقه خیر خود را ایلا از دست رسانیم و فرقی بخانه
بر زمین ادب سخاوت قدرگنا مان خواهیم و خدمات شایسته تدارک تقصیرات گذشته نمایم میرزا کامران قبول این معنی کرد
و با سعدوی روان شد و چون خواست از دوی سینه سپید با یوس را ایلا از دست فرستاد و از آمدن خود معروض داشت
آنحضرت از یکش آمدن میرزا خوش وقت شده حکم فرمودند که اعلی شرم خان و زردی بیگ خان و میر محمد شمش و حسن سقایی
سلطان مهر دار و بانوون بیگ قواچی بیگ و باغچی دیگر با استقبال بروند و بعد از آن تمام سپین سلطان سیتلی و نوازنده
سلطان و علی قلیخان و بجا و رخا و بیگ دیگر حضرت یافتند و سیوم مرتبه میرزا سیدال و میرزا اسکریه و میرزا سلیمان با
حکم فرمودند که پیش روند و در همین روز میرزا اسکری را نند از پاسی برداشته بودند میرزا یان و امرا بوجیب حکم رفتند و از هم آوار
و احترام بجهای آوردند و حضرت غیبت آشیانی بر سینه بجا نشانی نشسته بر علم دادند و میرزا کامران بکارت سید سعادت بسیار با یوس در یاست
آنحضرت از رویه بزرگ فرمودند که دیدن تو ره بجا آمد حال میگردد بدانه در ایام و میرزا آمدند و گفتند که گریه از آن کرد و در آنجا تمام اهل مجلس حال شیر
شادانگه در آنجا بجا نشستن فرموده تری گفتند که تری بگریه نشیند و میرزا سلیمان در بر آنجا حکم نشستن شد و همچنین میرزا یان و امرا بر تری
ریت و حالت خویش در جوف انظار و براتقا نشسته و بعضی از سفیران بساط دولت مثل حسن قلی مهر دار و میر محمد شمش احمد محمد
و منصور بیگ افته در دنگل جایا نشند و مجلس عالی مرتب گشت و از اهل قندهار قاسم بیگ و کوچک علی و خلیس خیرسی و حافظ سلطان
مهر زنده و خواجگان مال بالین حسین و حافظ مری و غیره تری و یک بقوله نشسته نشسته پیر و از می و پیشش بیای می کردند و از یکما سے
پادشاهی لاکر سله و شاهام بیگ جلالت و تو لک قونچی و بیگ دیگر عقب تو حکم عالی نشسته و در از اطعمه و اشرب و قوا که
چند آنکه بگفته کشیدند درین مجلس حسن قلی سلطان بدار از میرزا کامران پرسید که شنیده ام که پیر محمد خان در حضور شما
سیکته که بکس یک تاریخ تخفیف مرسته علی در دل ندارد و او را مسلمان نتوان گفت شما فرموده یا شنیده که خدا را بنده باشد
که بر بار بند و اند بیغته داشته باشد میرزا بسیار متعجب و دریم شد گفت بس مردم را خارچی بقوه میگردد یا شنیده چنین از هر جا
سخن گذشت و تا آخر روز این مجلس منعقد بود وقت برخاستن میرزا اسکریه را میرزا کامران سیرود و حضرت شرفی فرمودند و چون
میرزا سیرعت آمده بود خنده و فرنگ از سر کار پادشاهی تری و دو آنجا استاده شد روز دیگر در باب رفق بیخ با سینه
وامر مشورت فرمودند هر کدام موافق عقل و تدبیر خود حرفی در میان آوردند و آنحضرت فرمودند که چون موکب منصور
بوضع تاری رسد هر چه صلاح باشد تقدیم خواهد رسید ناری و وضعیت از بد بختان که یک راه بیخ نو یک راه کابل و امرا

روز چهارم ازین مشرفی مسرت بخش کوچ فرموده شب در میان بستر نشسته کشاکش که نزد یک انگش است تدریجاً مبتال واقع شد
قبل ازین در زمان که حضرت گیتی مستثنای فردوس مکانی بدان سر منزل و کشتا کسبیده اند و خان میرزا او جانیگر میرزا الله در آن
بر خطوبان حبش استنشانی سخاوه اند تا بیخ رسیدن آنجا و اعلا هست برادران بر شمشیر نقش فرموده اند چون حضرت
جنت کشیانی به این سر منزل رسیدند پاهای و دست ز تاریخ آمدن خود را دست نمودن میرزا کامران و اجتماع برادران سرشت
فرمودند این سر و تاریخ از آن دو با و شاه بزرگ بر لوح شگله یادگار مانده و چون بوضع ناری ورود سعادت اتفاق افتاد
روزی چند بیت سر انجام دیت به چنان وین مشرفی نوقت روی و وقتان را که مشهور بکولالیت تا سرحد موکب فراموش میرزا
کامران مقرر داشتند بهار خان را با یک مرکب بزرگ مانده همراه کرده و وقتان را بیجا گیر میرزا عسکر که حضرت نموده حضرت
فرمودند اگر چه میرزا کامران با این جای بر رانسته بود اما بلا حظه وقت بدین متعاقب کرده و قلعه نقره و طالقان و بعضی از پرگنت
و دیگر میرزا سیحان و میرزا ابیهم عنایت شده وقت ز دختری که مرد در بختان و انگش و ناری را میرزا امجدال کرمست فرموده
شیر علی را میرزا همراه ساختند و درش پنج خیال دیگر فریاد یافت و میرزا یان را بتفقدات گوناگون شرف انتصابی شیده
نوبت بار الملک کابل مستوجب گردیدند و در مجلس آن فرمودند و خوشی که در نوازم بسیار سلطنت است و میان آمد نگاه پست
طلب داشته اندکی از آن خود نوش جان فرموده پیرزا کامران حضرت نموده حکم شد که میرزا ام از میرزا یان مرشدی
و امته از مشرفی و شاهی را بخیر میزد میرزا کامران و میرزا سلیمان و میرزا امجدال نقاره و کوهن طبع عنایت شد و بد دیگر زایان
علم و نقاره و عیور موکب عالی از راه نوسه متعاقب پیران اتفاق افتاده این قلعه السیت که حضرت صاحبان بعد از آن
کافران کوز ساس فرموده اند چون بهر و ایام امجدام بدین خفته بود به جلوان و دست بر حکم شد که شاست و رحمت
آنرا تعمیر نماید و یکی توجه بر تمام آن مسروفت و برشته انگار را با حضرت فرمودند که بتجرب یکدیگر است و به تمام بجای و در
چنانچه در عرض کینه قلعه مذکوره با دروازه آنکه و دستک انداز حسن آراستگی باخت و یک سیرک در اجزاست آنجا انقباس
بخشیده از راه کوتلی اشتراک در اولی زیستان عرصه دو دار الملک کابل مغرب جناب حضرت اعتتام شد بحسب تقاضای
مسعود و در بی چند در نوازی شهر نوقت روی نمود و شاه زده و بلند اندیشه یعنی خاتمان که بجز جادت است قبالی شتافته اگر خاتمان
و سایر زیستاران به دولت ملازمت مشرف شدند و آنحضرت به پیران در قریه العین خلافت که سعادت کونین از ناصیه قیاس
پرتوی انگلستان جهان بر خود با بیدنه و سعادت شکر لای بجای آورده در سعادت مسعود و محتا بشود داخل شدند و از اول
ممالک عراقی مبارکبا و رسید خصوص سندر نامی عرض شد داشت میرزا حمید را پیشکشها و نقاش کشید بر گلا محلی آورده
در عرصه داشت خود تعریف و توصیف آب و هوا و اطراف چهار و طاعت خزان و نقاشت کند و در دست
میو با عیارت و کفش معروضه داشت الناس میرزا آن عرصه و کشتا بیانه نوشته و آری با بختیگر عیالک منبه و ستان نقاش
معقولی و کشتای و دست معروضه بود و لویا بتقریرت آری فرط التکانت مشهور طاعت شمل بر فرود فتح و حضرت ارمال
فرموده بود باطن نه بتجربید و آن تمام است که بر زنده از سواد آنکه چون ترا چندان در سبب همواره کافر
نمی بود و طاعت در حضرت با و شاهی کوی شسته و در سبب الواع سیه است شده و در بیخوار با سبب شمشیر چنان
رسیده تا نوار چرخه مسخر چهار و زیارت در آنجا مبارک باید فرمود که سمر در نام خود شتاده و با سبب در بیخوار با سبب شمشیر چنان
اسین خود در بند و شتایان خود را پاک ساخته بلا دست آنجا سبب آنکه سسته شده از غایت دل نگرانی روزی چند

مزارجات تو لغت نمودند تا آنکه در یاسی کریمت باز بگوش آمد و بر تفریح وزاری آن حق تا ششم سالان تر عزم فرموده بدو کمال طلب و شوق
 و در همین ایام بنا بر عهد مراسم محبت و تاکید بسالی سودت خواجدهلال الدین محمود پریم رسالت با محبت و در ایام حضرت جوان نشد
 و از وقایعی که درین سال روی نمودند شهادت میرزا انج بیگ ولد میرزا احمد سلطان است و محل ازین سرگذشت آنکه میرزا با اولاد
 ملازمت حضرت محبت آشیانی اینان بدیشان میرفتند و خواجه عظیم نیزه اراد کاشیه پوسته و تدارک تقصیر است همراه میرزا است
 چون نزدیک یقین رسیدند خواجه عظیم بجهت میرزا را بر سر هزار با بر که شاید بناخت و تدارک چیزی بدست آورد و در
 لی تدبیری و ظرو جوانی و حیوان پارس خرم و احتیاطا ظفر سوخته سخت لی روشن ولی آنرا یک تنگ توجه شد و هزار با هجوم آورد کار بر
 اینها تنگ ساختند بحسب سر نوشت میرزا بدیده شهادت رسید و آنحضرت تروی محمد خان را اعتبارا فرموده زمین و دار خود
 را بجا گیر او مقرر فرمودند بحسب انتظام و استحکام آنقدر و در حضرت یافت در همین سال الملیان عهد الرشید سلطان بن سلطان
 سعید خان حکم کاشغر با محبت بدایا آمده سعادت ملازمت دریافتند و بنود وی مشمول هوا لغت بیکران گشته همان محبت
 معلوفت داشتند و مقارن این ایام عباس سلطان که از سلاطین اوزبکیمه بود پذیرا رفت آستان پوس استعاده پذیرفت و هنوز
 نظر تربیت گشته بر است عالی سر از آید بیست قبا سیکر پیغم که همیشه با خود و آنحضرت بود از و و اوج بستند و نیز از واقع این
 سال بنه شدن میرزا شاه برادر میرزا انج بیگ است محلی آنکه از اشتر کر ام که بجا گیر او بود غریمت آستان پوس خود و چون بگویند مختار
 رسید شاه محمد برادر حاجی محمد خان با انتقام آنکه در بند کستان کوکی عم او را میرزا احمد سلطان گشته بود که این کرده در سر آن کوکی
 تیری نزد بهمان زخم در گذشت آنحضرت سوگب اقبال بتجین کلمه و محبت بی نیل مقصود هر چند تشبیه
 و تقدیم این غریمت بر جمع مقاصد آن امیس دولت و لوازم عظمت بود لیکن پوشش لوح که سابقا تقسیم یافته و تیره آن فرموده
 بود پیش نهاد محبت نموده تشبیه کستان را روزی چند موتوت داشتند و در او اکل سال مقصد چاه کوشتر که در اوردی
 با اعتدال آورده بود و التوبگی را پیش میرزا کامران خستاد و پیغام دادند که بجهت قرار داد و توجه تشبیه شده ایم باید که
 اتفاق و یکجته را پیش نهاد محبت ساخته و این معنی را سرای سعادت جاوید دانسته مستعد بهر اسی و تدارک تقصیرات گذشته باشد
 که چون رایات اقبال با آمد و بدیشان رسد با جمعیت خود قرین سوگب عالی گردد و نیز فرامین مطاع میرزا عبدال و میرزا عسکر
 و میرزا سلیمان و میرزا ابیاسیم و درین باب مرقوم شد و بدست و اقبال رایات جواکشا را در گذشته قریب کینه و دیوچه چاکلا
 بحسب تشبیه امور علی و انتظار آمدن حاجی محمد خان از غزنین تو لغت اتفاق افتاد از این مترل خواجده دوست خاوند را بکولای
 فرستادند که میرزا کامران را به اردوی سعلی محلی سلاز و در نیولا خواجده قاسم بیویات که سابقا منصب وزارت داشت و خواجده
 میرزا بیگ که دیوان عالی بود و از لی رشدمی او خواجده غازی و خواجده روح الله که در حدیث فقه سلطان و موم خان و محمد قاری
 بلاس و فریدون خان و سولای عبدالباقی صد بحسب تیسرین معالیه مقرر شدند و بعد از تحقیق چون اغلب و تصرف خواجه غازی
 و خواجده روح الله و جمعی دیگر از نویسند با ثبوت پوست بحسب قلی سلطان گیر اندید که ضمیمه امسال آنرا بناید و خواجده سلطان علی
 که خطا با نقل خانی شرف امتیاز داشت از شتر سر بیویات بوالا منصب دیوانی مرقی گشته و درین متبل میرزا ابیاسیم پریم
 ایلتار رسید و او را که سعادت ملازمت نمود و بعد از تسلیح هفت ضروری کوچ فرموده بدستمالین نزدی بهال اتفاق شد
 و ازین مترل عباس سلطان اوزبک را بهلی حقیقتی سپرده قرار برقرار و آنحضرت بتقدیر بسیدین میرزا بان آید
 میرفتند و چون روان شدن میرزا بان و کوهستان او کردن میرزا کامران بسیدین - بعد بر از و چیه حصار و حریمت معلوفت

ساختند به اندر اسب اشول سعادت فرمودند و در تنگه که حضرت صاحبزادانی با ساس بخاوه اندسه روز مقام نمودند و شمشاد و شام
و شمشاد و از اینجا تا بیستی تشریف بردند و از کوش تازی گذشته به سر دست من هر که بجزان کل زمین در بد نشان امتیاز و شمشاد
و امر و توجیه فرمودند و در آن نواحی میرزا بهندال و میرزا سلیمان و میرزا طوس سستگشتند و با آن من میرزا سلیمان میرزا بهیم
حضرت به نشان یافت که محافظت و لامیت نماید و لشکر را جمع کرده زود فرستند از نواحی نیشاب میرزا سلیمان و میرزا بهندال
و حاجی محمد خان حکم فرمودند که پیشتر شتافته ایکه را که نزدیک پنجست و بیور می او فرزند سیوه و خوبی آب و هوا امتیاز دارد
از معرفت او زبان سخن سازند و در اشاعه راه سید محمد کینه که یکی از سیاهلان با و شاهی بود پیشگی را به تیر زوه پناه دست
سین علی مراد بعرض رسانید که نکان در سر لشکر از آن جنگ را خوب می شمارند و معروف است که چون مرا بر ابرام اهل اهل
پیش کسین فرود حکم بلخ آورد و او در چکیت و بینه استند و در حق بر می آیند و منحصرا به یک زوه آورده و بجهت همین لشکر در نوبت
حضرت شتافت این سخن نشاند و بهمان غرضت مهم بوده و این جهت را فایز را الهی و قدر نساختند روز دیگر لشکر پیش خود را هم ایکه
رسانید غیر محمد خان حکم بلخ خواجه نامق آتایق خود را با جمعی از مردم کار آمد نیست مثل اهل میرزا حسین بهیچ آنکه علی میرزا
مهرزاد بجهت شمشاد به ایکه فرستاده بود سپیدن روایات حضرت قرین به قارن واقعه شد امر می او یک خبر از آمد و یک
او استکلام آن چاره نیافتند آنحضرت بهت جدا گشتا تیر خیز قلعه معروف است و است در صفا شسته است نمود روز در دو سه و منحصرا
قلعه امان حلبیه باستان بکوس رسیدند و ایکه به حضرت اولیای دولت قاهره در آن حضرت حینت شمشاد بجهت علی شریب
فرموده امر را بلازمست مانع ساختند و با شمشاد و از آنرا تا این سخن گفتش حلبیه ندا تا این معروف است که شمشاد
این امور را با سپیدان جنگش و از حضرت فرمودند که چون با آنرا رسیدن از آمدن و از آمدن و از آمدن و از آمدن و از آمدن
پرسیده میشود بی طاقت و مضایقه بعرض رسان آن تا این عرض کرد که به کار آمدن و از آنرا تا این سخن گفتش حلبیه ندا تا این
نگار هیچ است و ایضا فرستاد و دختر فرزند سده هم در راه است بخاوه توی پیش باید شد که با در آنرا تا این سخن گفتش
جدل و در حقیقت و قیفا آتد از شمشاد و در آنرا تا این سخن گفتش حلبیه ندا تا این معروف است که شمشاد
جنت شمشاد در حقیقت و استانت نقص هم دستوره نبود که این پیام را امان داده بلازمست آورده ایم خلاصت قول در این
سعدت لائق نیست آن تا این معروف است که اگر حضرت به این گفتش عمل نیز نمایند پس مراد در دید نگاه داشته می نمایند
تا از علم اینجا نبیلا زمان درگاه مقرر باشد و بر گاه به شمشاد کهستان نوبه فرمایند پیر محمد خان جمعی بگویند تعیین کند که تا قی
شدن در خدمت بوده باشند و چون شیت است از وی بر خلاصت این نوبت باعث آن شد که عبد العزیز خان و دیگر خاندان
خورد اسب یک پیر محمد خان رسانیدند و سعید کامران میرزا اتفاق بیچاره بوده خود را بلازمست رسانید تا از آنحضرت
امرای پیر محمد خان را سموب خواهد قاسم خلف که یکی از مهندسان در گاه بود بجای فرستادند تا این همراه گرفته از از علم نوبه
بلخ شدند و بعد از دو سه روز از علم گذشته در مقام پایا سا هونرول اجمل اتفاق افتاد روز دیگر نزدیک استند که در سرت
سنویر مسکرا قبائل گشت قراولان غیر رسانیدند که بیچو گشیر از او رویه سیر کردی و قاسم سلطان و شاه محمد سلطان جمعی برده
آنحضرت نوبه از استه سوار شدند و در میان قراولان بقدر جنگ شد و وقت فرود آمدن موکت عالی استا محمد سلطان چهار
با گروه بنوه بر مراد وی منی تا خدمت و بجا و در آن کا طلب پیش کا علی قان برادر محمد قاسم خان موسی و سید محمد کینه و محمد خان کمان
نیابت و بر آن بنوبه شهادت در ایام مبارک است و در اینجا علی بنان با قان و خالفان تاب و تقاضاست نیار و در شمشاد فرمودند

داو کمن او غلان را که از او بکجان نامی بود مستگیر ساخته بلا زست آوردند محمد خان تکمان به سید محمد پیکنه ایروانی فرستادند
 بر دو مدلی این دست برده بود و آن حضرت حقیقت حال ازان از یک استه سار فرمودند که فرود آورده و او را در دست ببردند
 کرد که اول باین پیشترین حواله کرده از بول ششیر این مرد از سبب جدا شدم و چون خود را است گرفته بسناوم این مرد بگریه
 سید محمد پیکنه باشد ششیر بر روی من انداخت حضرت سید محمد پیکنه عرض فرمودند که او انداخته هم چنان است از تلبی قرآنی که
 آید که بر سید دیگر است ششیر انداخته و بعد از آن حضرت فرموده او کمن را به سید محمد پیکنه سپردند که بتاریخ اول او را بدید
 آن شخص و غیره زنی امرای اتفاق سرشت بل اخص همواره اظهار بیبیلی می نمودند و از جانب میرزا کامران اخبار می شنیدند که بسیار
 بصدق مقرون بودند گو بسبب افتند و چون سیر زاده قابل بود هر چند فرج صدق داشت اما باعث توافق خاطر میگشت
 روز دیگر از یکبیر هجوم نموده آماج جنگ دستگیر شد و سید محمد پیکنه از غریب خان پسر سید محمد خان در غول ایستاد و پسر محمد خان
 در بر افکار و سلطان حصار در جو افکار و آن حضرت نیز ترتیب افواج فرموده غول را بوجود شرف آراستگی بخشیدند میرزا کامران
 در بر افکار و میرزا سیدال در جو افکار و روزی ششند قراچه خان و حاجی محمد خان از تروی بکجان و محمد خان و سلطان حسین
 جدا بر بارادان در برابر اهل قصبه شدند از نوره و معصوم ترین شایسته اجتناب نمودند و کار فرمودند
 در صدمت او اولیست رجالتشالی داده بران مناد شد برود و سید محمد پیکنه را از جو بیار آید از آنکه از او بپندند و
 بلخ آورده حضرت همانا خود خواستند که تعجب نموده ریاست اقبال را از جو بیار آید از آنکه از او بپندند و
 اندیش این معنی را منی شده و بر خلاف محاسب مقدمات دور از حساب پیش آوردند و کسب آن نادان کم فکر سرزنش
 سلطان آن بیرونان کرده گاه از کس لشکر خود و کثرت مخالفت و گاه رفتن سیر کامران بکابل و اسیر گرفتن بلخ و
 و امثال این اندیشه نارستوشن خواه خاطر ساخته تخلیس مراحتیت نمودند و آخر با این استوار و از آنکه میبایست شده گردان
 جایای محکم است افتاد روزی چند در مخالفت فرمایند تا ایام قاتل آمد و در جمیع دیگر سپاهی تازه نورش هم آید و هر چه
 این کار شوم بود این وقت خبر رفتن میرزا کامران بکابل شوم خواهد شد و بقیه بیرون قوی باز بداد بکجان کافران معنی
 و بعد از بیعت خاطر تقوی بلخ دستخ ماورالنهر ریاست سیر خواهد شد و الله تعالی بگویم هم شده است به مناسبت سیر
 داشته میبایست در که توجه باید نمود آن حضرت بواسطه آنکه با شدت خاطر بر زبان با محبوب او بپندرد و در هر حال نسبت آید و از
 بی همی و اتفاق هر ارباب گذار شد و شیخ نبول را بجهت بگردانیدن بر او که از یک راند سیر در آورده بود خستاد و سیر
 سلیمان یا جمیع چند اول ساخته شد چون در کابل بجانب کابل بود و سیر و امیر چندین شهرت گرفت که آن حضرت بکابل مراحتیت
 فرموده الله و دین راه مردم پریشانی بسیار رسید و بودند هر کس بطرفه خستاد و سیر شدند و هر چه حضرت جانشانی
 در گردآوری خاطر را توجه بکار بر و ند حسن قلی سلطان مهر دار را بجهت و له ساسی سپاهی و برگردانیدن مرد و هر چه
 قیام بران سرتیبه شد چون نسبت از روی برین رفته بود که سواد اعظم سهندیستان از الوار ذات قدسی صفای آنجا
 گیتی ستان شرف و دست گرد و در انصوب فتح الهی باشد با بجز سیر محمد خان را از یک از این تقیه نامرئیه اکاسه یا قده به
 تقاضا در آمدند و آن حضرت درین راه غیر تقی سباز سرحانی با و شایان و حقیقتش می مردانه ظاهر ساخته چنانچه سبب
 سواری خاصه که شترانشا ظمین نام داشت و محمد خان حکم هر چه پیشش کرده بود و چشم تیر افتاد و حیدر محمد افتاد سبب
 سواری خاصه خود را گذر آید به این خدمت دولت بنو براند و خست و حراست از روی که همواره در قرن روزگار آن

شیرینکار بود و در آن وقت که با من رسیده و قسیر محمد باسی مویکب عالی برین پنج سبت تیر از اسنادال میرزا سلیمان قره
خان حاجی محمد خان تهرانی بگنجان منم خان حکمفرمان تخر خواجه جانان محمد علی جوادیر اسکندر خان سلطان حسین خان
با تو سلطان صاحب بیگ شاه پیراخ ششم بیگ جانان شاه علی تاجی محمد قاسم موسی تعلق الله سر سیدی عبدالوهاب
روی باقی محمد پسر علی خالد بن و بعد از سه روز بر سر پنج چهار چنگ رسیدند ازین منزل فرمان بنام نامی حضرت خاقانی و بعد از آن
توجهت نوشتند و صاحب بیگ محمد اخته بکی بحال ارسال داشتند بر شید خان ماکم کاشغر که پیوسته سلسله جنابان اعلی
دوستی بود و کتب نوشته که بر او بدینست محمد کامران بقدر ضایع بدست تاج لفاق را برین ذائق ترجیح نموده چنانچه محبت و دوستی
را در کل فرود گذارند و مهندسی بسیاری از بهر زمان را بهت باوری نکردند و با جم این سفر خاخر خواه احتیاجی دولت میسر شد بلکه
باحت مزید حال دگر درت گردید و از آنجا شنب و در میان غور بنه تروان اجلال اتفاق افتاد و در روز دیگر سواران کسبه
وز آنجا بقراغ و از آنجا به کابل شریفه از زنی داشتند آن نو جوان گلشن امثال درین منزل آمد که سعادت
حاصلت نمود میرزا سلیمان از راه فرصت بدیشان یافتند و میرزا اسنادال بقید و مرشتا امثال و تمام خان نیز میرزا اسنادال بقید
آمد و امر متعاقب بیکدیگر کابل رسیدند و شاه بلخ که درین لشکر در جادوت و مردانگی او او بود باقیه بنیم افتاد و میرزا شریف بنی
و خواجه ناصر الدین علی متوفی و میرزا محمد کاشی و میرزا جان بیگ و او غوغا حارت و خواجه محمد امین کنگک را نیز برین حال پیش آورد
دیگر ملازمان در کاب عالی و حفظ و طاعت آنکس کابل رسیدند و امین و جمعی او زبکیه را که در اسب افتاده بودند حکم اخراج شد
چون آنجا بولون خود رسیدند و از عوالمعت و در احم باوشاهی بیان کردند پیر محمد خان تیر از زمان باوشاهی را سلوک بسیار
را که کابل ساخت پیش ازین سفر خواجه جلال الدین محمود را بکسم رسالت پیش شاه فقیرت پناه شاه طهماسب و نتاوه بود
و خواجه بهجت بیعت از سوانح و رفتن از تو وقت نموده بودند و در وقت حکم شد که فتح آن غریمت کرده بدگاه بیاید خواجه عبد الصمد
و میرزا سیاه علی که در فونان تقوی بر تقاضای یکاه اتفاق و نادره رو نگار بود نیز میرزا اسنادال خواجه عبد الصمد آمده سعادت دستا بنوس دریافتند
شمول انواع حرمت و عنایت گردیدند باجرامی میرزا کامران آنکه چون حضرت جنیت آشیانی از تفسیر است عظیمه میرزا گذارند
محمد و کولاب را به تولد ایشان مرحمت فرمودند و چاکر بیگ کولابی ولد سلطان دین بیگ را همراه ساختند و در آنکه فرصتی میرزا
بجای کر بیگ سلوک تامل کم پیش گرفته از صده و متعلقه خویش اخراج نمود و حقوق الطاعت و اشتقاق آنحضرت را بر حلق نسیمان ننهد
از پیشانی بنام و فکر باسی باطل بخاطر خوراه و او در صدمه فرصت نشست و آنحضرت در کابل تشریف داشتند همواره بودند
در روز آمدن خود را عرض میدادند و چون حضرت اقبال به تخمین اتفاق افتاد میرزا فرصت را غنیمت شمرده غریمت کابل
بخاطر حق تا شانس خود هم ساخت و در یک صبحی از ارباب و سنا که پیوسته قرین صحبت میرزا بودند از راه افغانی و شوشن و چنگ
بشوی این اخبار بلخ گرفته را گذارند و در صحبت واقع شد و چون آنحضرت ابرحمت هر چه تمام تر ظل هاسی سعادت بدار الملک
کابل انداختند میرزا کامران میرزا عسکری را در کولات گذارند و متوجه اقبال میرزا سلیمان شد میرزا سلیمان که از پیشانی
سفر بنور خوراج و بناخته بودی جنگ از ظلمت انبیا طفرشتافت میرزا کامران طالقانه ایابوس بیگ سیرده خود و
طوق طفرشت میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم تاب مقدومت نیو و در اسحاق سلطانه القافه طفر که امشته خود را بپندان
کشیده در انتظار فرصت نشستند میرزا کامران از میرزا سلیمان خاطر جمع ساخته متوجه قندوز شد و میرزا اسنادال باول از راه
در آمدن حزن نامی که دام فریب تواند شد در میان آورد چون میرزا اسنادال میفرمان او از جاسی نرفت و بر ثبات خود استوار

پایتختی را در مشهد مقدس حضرت شاه قلی را در کابل بجا است نزدانی سپردند و محمد قاسم خان برلاس بخدمت آنحضرت مقرر گردید
 یافت قراچه خان و صاحب بیگ و جمعی از تیره راپان حق ناشناس که همواره داده تقصد و شاد بودند اسباب شمشیر سلطنتی
 انصاف میرزا کامران خوش خلق گشته بقرهت تکریم امیر میرزا را بآمدن کابل بجهت خدمت نمودند و نوشتند که چون شاه شد یک کتوف
 بایان با جمیع کثیر آمد شمارای بیهم و بندهای کجیت پادشاهی را تیره اندیشهای نامولوب جدا خواهم ساخت و درین مرتبه کجیت
 هر چه تاشریک کابل بدست شاه خواهد آمد بقصد مقتضای سر نوشت اسلانی انکابل کوچ فرموده در فرابع فرود آمدند و در اینجا
 بجا ریگاری و از آنجا آب باران نمودل دولت اتفاق افتاد درین سترل جوی آبی بود آنحضرت سواره خود را به آب
 زدند و جمیع از علانان که همراه بودند ملاحظه نمودند بالا آب بایان آب هر جا گذر یافتند گشتند و این خوشترن داری بخل
 قدسی مظاهر سپندید و نیتا و رحمت سر زینش آن طایفه شرح انماص و جای تازی خدا نیان شاه صهیل مضمومی که خود را از فرات
 کوه آسمانی ارتحال بر رفتن رویا که باین مازا فتنه جان شاه کرده بودند میزدان اقدس گشتند همچنان که در حسن بن آنحضرت
 از مذکوران خود در آن مرتبه و خوشترن داری آن حق را تا ساسان و درین دوره القصد قراچه قراچه و منداص صاحب شایخی و جمیع
 دیگر که تعلق از دوز شرارت گشته بودند عرض بسیارند که معاند کوه در میان سرت و تکلیف و تنگی راه معلوم و سبزه ایان مقصد
 آمد صلاح آنست که دولتخواهان جان سپار را بر ابراهامی خدمت نغین باید کرد که میرزا از راهی بدر نرود و محله اندیشه آن
 بید و لمان اینکه لشکر را مشرق سازند تا میرزا کامران از روی قدرت جنگ تواند کرد آنحضرت از سن جمیع طرف پیران
 در ام نکان راهولوب پنداشته حاجی محمد خان کوسه و میر سبک و میرزا حسن خان و بجهاد خان و نوزاد خان اندرین عهد بود
 و در این عهد آن پاک شرکمان در شیح نبول و در سقا سم کوه به پادشاه تاج از بخیر از او سپردند و در این عهد پنداشته
 خان و جمعی کثیر را بر ابراه سال لولک نغین نرسودند و قراچه خان و صاحب بیگ و قاسم بیگ سلطان نغین در علامت آنحضرت
 ماندند و این بقتند به دران واقع طلب از ناچار احوال امتبل قرن پادشاهی انوشته روز میرزا کامران تشریف
 و چو بیست و پنج نفرند بسیارند که درین مرتبه بجز سوج اخلاص و صدق نیت از نغین میفرستند میرزا تاشریک
 که حیرت زده دشت او بار بود و نیت و الهنت که گنجا میرود و چه میشود از تشریک این بید و لمان و ابراه شده از راه خاک و با جان
 بیانی در نغین شتافت و پس دولت و مقدم کرد و با اسبید را بر اول ساخته و خود دخول شد و جمیع مردم خود را او
 قرار داد که در نوشتن یکی از راها با آخرو روز رسد آمده از کوه درین میرزا کامران و بداندیشته او معروض میداشت قراچه که
 سر حیل بار اسب فساد بود عرض بود که بمرمت و حکایت اشالی انجیر سم کوه را نغین و ایاچعب در امانت انکاشتن بوجوب آنحضرت
 خاطر اولیای دولت و این شایسته بلان نغین که تا می شود و روح کتف در تیر و استوار شود و شود و این نغین میرزا آمدان
 غم علامت تقاعد خواهد بود و بر کفایت خبر آمدن میرزا دارا در قدا و تیر پیوسته در منامت باطن او ظاهر شد و سکر
 عالی خواند در آنست که جمعی که همراه آمد سوار شود و در راه سبای است و در کجا (کجا) نماند و به آنکه در حقیقت جنگا گشتنش
 کوشش کرد پذیرفتند بر براهی که از اشکال بود و در نغین و در کجا نماند و به آنکه در حقیقت جنگا گشتنش
 پیر براهی سیاهی انجادی و دست را بر خاک چاک انداختند راه انماص پان شاه کوه و در راهی تشریف بردند
 جمیع و در راه روزگار در بر دستا و پیر و در راه انماص پان شاه کوه و در راهی تشریف بردند
 دیدن پان نغین و هنوز در شکر از پدش باسته بودند که انجیم اور انماص ساختند و از آنجا در راهی تشریف بردند و خود که خود